

ده مقاله

دنیز ایشچی

آذر ماه ۱۳۹۴

فهرست مطالب

- ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم ۱
- نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر ۱۸
- روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول) ۳۵
- روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم) ۵۲
- روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم) ۷۰
- روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم) ۹۲
- نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی ۱۲۲
- مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی ۱۴۷
- مقایسه ای بر مدل های اقتصادی ۱۶۵
- آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟ ۱۸۲

۱. ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

بعنوان یک نفر که پشتوانه تحصیلاتی وی اقتصاد بوده و زمینه های مورد علاقه مطالعاتی وی ادبیات، تاریخ، سیاست و فلسفه می باشد، میخواهد در زمینه فیزیک کوانتم صحبت بکند، شرط واقعبینی حکم می کند که نه در مقیاس یک نفر دانشمند فیزیک دان از صحبت های وی انتظار داشت. با اقرار اولیه به این مساله خواستم خواننده را به این مساله متوجه کرده باشم که بیشتر به ابعاد عمومی فلسفی، اجتماعی و در عین حال علمی مساله توجه کرده، مورد مطالعه و نقد قرار دهند.

بیش از دو هزار و پانصد سال پیش بود که فلسفه در یونان دوران شکوفائی اولیه خویش را آغاز کرد. اگر دوران درخشان شکوفائی فلسفی یونان قدیم را به سه دوره تقسیم کرده باشیم که دوران اول آن قبل از دوران سه فیلسوف شاخص و برجسته آن دوران، یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو، دوران دوم همان دوران سه فیلسوف شاخص نامبرده و دوران آخر یا سوم دوران بعد از این سه فیلسوف تقسیم کرده باشیم، برای اولین بار این "دموکریت" بود که قبل از سه فیلسوف بزرگ مطرح کرد که اگر ما قطعات مادی را به پارچه های ریزتر و ریزتر تقسیم بکنیم، در آخر به قطعه ای می رسیم که دیگر قادر نیستیم بیشتر از آن تقسیم بکنیم، و وی این قطعه آخر را "اتم" نامید.

بیبست و چند قرن طول کشید تا به دنبال جا افتادن انقلاب صنعتی و شکوفائی رنسان، بشر توانست مرزها و پوسته اندیشه و تئوری دموکریت را در هم شکسته و آن را بسط بدهد. بیبست و پنج قرن بعد از دوران دموکریت، امروز ما می دانیم که

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

آنچه ما آن را قرنهای اتم، و قطعه تجزیه ناپذیر آخر ماده نامیده ایم میتوانیم به قطعات ریزتر بشکافیم و نشان دهیم که اتم از الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده است. الان فیزیک کوانتم در این زمینه که بخش های مختلف اتم را میشود در هم شکست و از در هم پاشیدگی آنها الکترون، پروتون و یا نوترون ها میتوان تکه پارچه های دیگری از ساختار اتم را از هم تفکیک کرد. الان یکی از دستاوردهای فیزیک کوانتم این است که قطعات و پارچه های کوچکتر تشکیل دهنده الکترون ها، پروتون ها و نوترون ها را از طریق شکافتن آنها از هم تفکیک کرده و مورد مطالعه قرار دهند. این تکه پارچه های مختلف تشکیل دهنده را "کوارک" ها مینامیم. مطالعه در این زمینه ادامه یافته و نه تنها با ماهیت و کیفیت درونی کوارک ها می پردازد، بلکه به قانونمندی های رفتاری این قطعات کوانتم که با قانونمندی های فیزیک و مکانیک کلاسیک بصورتی بنیادین متفاوت هستند می پردازد.

نکته قابل توجه اصلی این نیست که علم فیزیک امروز قادر است تکه پارچه های تشکیل دهنده الکترون و غیره را از هم تفکیک کرده و آنالیز بکند. بلکه نقطه عمده قابل توجه این می باشد که قانونمندیهای ساختاری و عملکردی فیزیک در مقیاس کوانتم، نه تنها کاملاً با فیزیک علمی کلاسیک متفاوت است، بلکه ویژگیها و قانونمندی ها و فورمولبندی های خاص خود را دارد. با توجه بیشتر به ویژگیهای فیزیک کوانتم الگوهای ساختاری و عملکردی آن موجب حیرت و حیران بشر گشته است. گرچه ما امروزه روز هر چه بیشتر به این قانونمندی ها و الگوهای ساختاری عملکردی پی می بریم، ولی مدت زمان قابل توجهی طول خواهد کشید تا این قانون مندی ها را فورمولبندی کرده، اثبات علمی نموده و بصورت علمی در مقیاس های بسیط تری توضیح داده و ثابت نماییم. امروز تلاش در این زمینه ها هر روز درجه های نوینی را پیش پای بشریت باز می کند

ذره ها و تگه ها در فیزیک کوانتم

که استفاده از آنها زمینه را جهت جهش های علمی صنعتی، اینترنت، مناسبات اطلاعاتی ماهواره ای، ساختن کامپیوترهای پیچیده و سیستم های رباتیک و غیره برای بهبود حیات بشریت فراهم می کند.

تجربه پرتاب گلوله بسمت دیوار با دو سوراخ در آن

اگر ما رو به روی دیواری قرار گرفته باشیم و در دستهایمان یکسری گلوله های آهنی داشته باشیم. اگر در این دیوار دو سوراخ ایجاد کرده باشیم و به موازات این دیوار، دیوار دیگری پشت سر آن واقع شده باشد، هر موقع این گلوله ها را بسمت دیوار اولی پرتاب کنیم، تعدادی از این گلوله ها یا از سوراخ اول، و یا از سوراخ دوم عبور کرده و به دیوار پشت سری خواهند خورد. اگر محدوده ای را که این گلوله ها پس از عبور از سوراخ اول و یا سوراخ دوم از دیوار اول عبور کرده و به دیوار دوم خورده اند، نشانه گذاری کنیم، شاید بصورت دو تا دایره در موازات دو سوراخ در دیوار اولی خواهند بود. یک سری از گلوله ها از سوراخ اولی گذشته و دایره اول را تشکیل می دهند، و سری دیگر از سوراخ دوم گذشته و دایره دوم را تشکیل خواهند داد.

این نتیجه طبیعی حرکت فیزیکی و مکانیکی پرتاب گلوله ها بسوی دو سوراخ در دیوار مقابل می باشند. اگر به جای پرتاب گلوله های سنگین و آهنی بسمت دو سوراخ کنده شده، ما اقدام به پرتاب الکترون ها به سمت این دو سوراخ کنیم، نتایج کاملا متفاوت و حیرت آوری را شاهد خواهیم بود. این نتایج نه تنها با قوانین فیزیک و مکانیک کلاسیک همخوانی نخواهند داشت، بلکه عرصه های نوینی از فیزیک و مکانیک کوانتم و یا ذره ای را برای ما به نمایش خواهند گذاشت که برای خود رفتارها و قانونمندی های خاص و کاملا متفاوت خود را دارا می باشند. ساختارها، رفتارها و قانونمندی های این عرصه های نوین آنقدر

ذره‌ها و تگه‌ها در فیزیک کوانتم

متفاوت می‌باشند که برای تعریف و توجیه آنها به تئوری‌های نوینی احتیاج می‌باشد، و در کنار آن برای اثبات تئوری‌های نوین مطالعات و آزمایش‌های طاقت‌فرسا و نوینی لازم است که بتواند پرتوهایی بر تاریکی این عرصه‌های نوین علم فیزیک و مکانیک کوانتم بیافکند.

اگر همان دو سوراخ کوچک‌کننده شده در دیوار روبرو را الکترون باران بکنیم، الکترون‌های عبور کرده از دو سوراخ، در دیوار مقابل نوارهای موازی بصورت خطوط موازی ایجاد خواهند کرد. همه الکترون‌های عبور کرده از سوراخ‌ها، در روی یکی از این خطوط موازی هم با دیوار مقابل تماس خواهند گرفت و فاصله‌های ما بین این خطوط خالی خواهند بود. علت این امر چه می‌تواند باشد؟ چرا الکترون‌های عبور کرده از دو سوراخ، روی دیوار مقابل به جای تشکیل دادن دو مرکز تماس موازی با سوراخ‌های کنده شده در دیوار اول، خطوط موازی تشکیل می‌دهند؟ چرا آنها در نقاط مابین خطوط موازی بر روی دیوار دوم به دیوار نمی‌خورند؟ چرا عوض اینکه الکترون‌ها عوض اینکه در دو مرکز دایره‌ای با دیوار دوم تماس بگیرند، در هفت هشت نوار خطی با دیوار دوم تلاقی می‌کنند؟

در تشریح این مساله دانشمندان روی چندین نقطه تاکید می‌کنند. سه تا از این نکات کلیدی شامل این مسائل می‌باشند. اولاً الکترون‌ها و تکه پارچه‌های ریز کوانتم در حرکت خویش نه بصورت مستقیم و مکانیکی، بلکه بصورت موج‌های درهم، در تلاطم و موازی متضاد حرکت می‌کنند. این موج‌ها در حرکت خویش در نکاتی اوج، قدرت و شدت می‌گیرند و در نکاتی همدیگر را خنثی می‌کنند. این افت و خیز و خنثی شدن حرکت موج وار می‌باشد که موجب ایجاد خطوط موازی با فاصله‌های خنثی ما بین آنها می‌باشد. در نقاطی که امواج حرکتی الکترون‌ها پر قدرت می‌باشد و الکترون‌های بیشتری در آنجا متمرکز هستند،

ذره‌ها و تکه‌ها در فیزیک کوانتم

نوارهای خطی تصادم با دیوار دومی تشکیل می‌گردد، و در نقاطی که موج‌ها همدیگر را خنثی کرده‌اند، نوار خطی ناشی از تلاقی و تصادم آنها با دیوار مشاهده نمیشود.

مساله‌ای دیگر که حیرت‌آور می‌باشد و دانشمندان به آن اشاره می‌کنند این می‌باشد که الکترون‌ها قادرند در آن واحد از هر دو سوراخ عبور بکنند. چطور ممکن می‌باشد که ما الکترونی را بسمت دو سوراخ کنده شده در یک دیوار پرتاب بکنیم و همان الکترون قادر باشد تا از دو سوراخ در آن واحد عبور کرده باشد. آیا یک تکه پارچه کوانتم قادر می‌باشد تا در آن واحد در دو نقطه وجود و حضور داشته باشد. جواب دانشمندان به این سوال مثبت می‌باشد. اینکه تکه‌های کوانتم قادر هستند در آن واحد هم در اینطرف و هم آن طرف دیوار قرار داشته باشند، توسط قانون مندی دو سره بودن قطعات کوانتم قابل توصیف می‌باشد. یکی از خصوصیات قطعات کوانتم چنین است که آنها از خصوصیت دو سره‌گی برخوردار می‌باشند که هر کدام از سره‌ها در هر مسیری حرکت کرده و بچرخد، سر دیگر در جهت مقابل آن چرخش و حرکت می‌کند. ممکن است دو سرقطعه‌ای کوانتم از هم میلیون‌ها کیلومتر فاصله داشته باشند و کوچکترین تغییری در یکی از سرهای آن، موجب تغییر متقابل در سر دیگر آن خواهد شد. یک چنین تغییری به مراتب سریع‌تر از سرعت نور از یک سرقطعه کوانتم به سر دیگر آن منتقل می‌گردد. این مساله نشان می‌دهد که امکان انتقال تاثیرات، اطلاعات و داتا با سرعت بمراتب سریع‌تر از سرعت نور به فاصله‌های میلیون‌ها کیلومتر موجود می‌باشد. آیا بشر می‌تواند از این خاصیت تاثیر گذاری در یکی از سرهای تکه‌های کوانتم جهت انتقال اطلاعات و یا قطعات استفاده بکند؟

ذره‌ها و تکه‌ها در فیزیک کوانتوم

مساله دیگری که در این رابطه مطرح می‌شود این است که نگاه کردن ما به الکترون با نگاه نکردن ما به آن در تشخیص موقعیت آن موقع پرتاب آنها به سمت دو سوراخ کنده شده تاثیر می‌گذارد. موقعی که ما به آن نگاه نمیکنیم، بصورت طبیعی موج‌های در تلاطم حرکت کرده و از سوراخ‌ها عبور کرده و نوارهای موازی را در دیوار مقابل تشکیل می‌دهند. از یک طرف نگاه کردن ما به آنها موجب می‌شود تا ما الکترون را در یک نقطه و یک آن ببینیم، ثانياً نگاه ما به آن تاثیر ویژه‌ای روی آن می‌گذارد این تاثیر بصورت متقابل سر دیگر کوانتوم را در جهت متقابل به تاثیر پذیری متقابل وا می‌دارد. انشتاین در دهه‌های سی و چهل در مباحثه با فیزیک دانان کوانتوم که اندیشه‌های فیزیک کلاسیک را زیر سوال می‌کشیدند، خاصیت دو سره بودن ذره‌ها و چرخش آنها در جهت مخالف هم و انتقال متقابل هرگونه تغییر در یکی از سرها بصورتی متقابل به سر دیگر را "ماجرای عملکردی غیر عادی در فاصله‌های دور" نامید.

اینکه ذره‌های کوانتوم را تا چه اندازه میشود از هم شکافت و قطعه‌های ریزتر آنرا تجزیه و شناسائی کرد، همیشه ذهن بشر را به خود مشغول کرده نموده است. الکترون‌ها، نوترون‌ها، پروتون‌ها و قطعات ریزتر تشکیل دهنده آنها از چه تکه‌پارچه‌هایی تشکیل می‌گردند؟ آیا ما قادر بوده و یا خواهیم بود این قطعات را بصورتی تجربی و عملی در آزمایشگاه شناسائی کنیم؟ قبلاً در این زمینه تئوری قدرتمندی توسط "پیتر هیگز" مطرح شده بود که این قطعات را هر چه اندازه ریزتر بکنیم، در آخر به قطعه‌هایی از میدان انرژی کوچک خواهیم رسید.

در آزمایشی خیلی پرهزینه که در تونل مداری زیر زمینی کیلومترها طویل در سویس صورت گرفت، دانشمندان قادر شدند وجود "میدان انرژی هیگز" را کشف

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

نمایند. از این طریق و از طریق به هم کوبیدن پارچه های تشکیل دهنده اتم به این نتیجه رسیدند که کوچکترین واحد هایی که آنچه که ما به آن ماده میگوئیم، از به هم پیوستگی میدان ها و رشته ای ریز انرژی می باشد که به آن تئوری "رشته ها" که در واقع رشته های انرژی می باشند که به نام "هیگز بوزم" مشهور شده است، تشکیل می گردد. تعدادی از دانشمندان وحشت این را داشتند که چنین آزمایشی ممکن است به تخلیه شدن انرژی درون اتم و این قطعات ریز سبب شده و حتی به "بیگ بنگ" در مقیاس غیر قابل پیش بینی سبب گردند.

تئوری ابعاد، نسبیت و زمان و مکان

میدانیم که برای تعریف ابعاد، اگر در فورم و حالت ساده آن، یعنی از نقطه آغاز بکنیم، از به هم پیوستن نقطه ها هست که خطوط شکل می یابند. در ادامه و بسط همین تجربه میدانیم که از به هم پیوستن خطوط، صفحه شکل می یابد. و به گسترش همین تجربه میتوان این آزمون را مشاهده کرد که اگر صفحه ها را روی هم بگذاریم، از پیوستگی آنها حجم های سه بعدی تشکیل می گردد. حس های تشخیصی چندگانه ما این امکان را فراهم آورده است تا محیط دور و بر خود را در ابعاد سه بعدی آن شناخته و تشخیص دهیم. آیا از به هم پیوستگی حجم ها چه نوع ساختار چهار بعدی تشکیل می گردد، از پیوستگی ساختارهای چهاربعدی چگونه ساختار پنج بعدی تشکیل می گردد و ویژگیهای ساختارهای پنج، شش و چند بعدی چگونه خواهند بود؟ اینها سوالاتی است که افکار پژوهشگران را به خود مشغول کرده است.

ذره ها و تگه ها در فیزیک کوانتم

این انشتاین بود که در بسط ساختار سه بعدی، بعد چهارم را "زمان" معرفی کرده و حجم، مکان و زمان را در امتزاج و گره خوردگی با هم دیگر تعریف کرد. مکان، همان شناسائی موقعیت ها در ساختار سه بعدی و درون حجم ها می باشد. زمان وقتی مفهوم پیدا می کند که ما از نقطه ای در درون یک حجم و یا ساختار سه بعدی به نقطه ای دیگر حرکت بکنیم. فاصله رسیدن از یک نقطه به نقطه دیگر را زمان می نامیم و برای اندازه گیری آن مقیاس های جهانی مشخصی به نام ساعت، دقیقه و ثانیه تعیین گردیده است. بر اساس این اندازه گیری، مدت زمان هشت دقیقه و بیست ثانیه طول می کشد تا فوتون های نور از خورشید به زمین برسند. دانشمندان متوجه این امر شده اند که در سرعت های حرکتی بالا، سرعت گذشت زمان کاهش می یابد. این واریانس تغییر زمان میتواند در صناعی مانند فرود هواپیماها در فرودگاه و یا عبور قطارها در متروهای پر تردد می تواند خیلی خطرناک باشد. اختراع ساعت های اتمی در مقایس های زیستی انسانی در کره زمین قادر بوده است تا این مشکل را پاسخگو باشد، ولی آیا در مقیاس های کهکشانی چنین تغییراتی چه بازتاب هایی می توانند داشته باشند؟ آیا انرژی های جاذبه، انرژی الکترومغناطیس، انرژی سیاه و سفید، انرژی انفجارات اتمی قادر به تاثیرگذاری در زمان می باشند؟ آیا اگر ما زمان مثبت داریم، میتوانیم در عین حال زمان منفی داشته و به گذشته سفر کنیم؟ اینها جزو سوالاتی هستند که کنجکاوای دانشمندان را به خود مشغول داشته است.

تئوری انرژی متعادل کننده انشتاین

حدود دهه های سی بود که دانشمندی که کهکشان ها و هستی کل کائنات را مطالعه می کردند متوجه واقعیتها و قانون مندی های جدیدی شدند. آنها حدث می زدند که تحت تاثیر انرژی جاذبه، سرعت گسترش و فرار از مرکز کهکشان ها

ذره ها و تگه ها در فیزیک کوانتم

از همدیگر شتاب منفی خواهد داشت و روندی نزولی خواهند داشت. آنها حدث می زنند که در نتیجه تاثیرات انرژی جاذبه، کهکشان هایی که در حال گسترش و فاصله گیری از هم می باشند، به مرور زمان توقف کرده و به سمت مرکز و تراکم در مرکز حرکت خواهند کرد. این مساله اسرار ناگشوده زیادی را در مقابل بشریت قرار می داد. در همین موقع ها بود که، آلبرت انشتاین برای یافتن اینکه چگونه ممکن است با وجود انرژی جاذبه و انرژی های دیگر کائنات بصورتی به هم پیوسته در جایگاه خود به هستی خود ادامه دهد. وی در جواب به این سوال "تئوری انرژی متعادل کننده" خویش را مطرح کرد. وی مطرح کرد که باید یک انرژی دیگری وجود داشته باشد که توازن و بالانس لازم را که ما شاهدش هستیم ایجاد کرده باشد. بعدها انشتاین، این تئوری خویش را مانند "ماجرای چیز غیر عادی در فاصله های دور دست - مربوط به دو سره بودن پارچه های کوانتم" بود، بخاطر کمبود مدارک جهت ثبوت آنها، به کناری گذاشت و تعطیل کرد.

در حالی که بعدها دانشمندان متوجه شدند همان تئوری هایی که انشتاین تعطیل کرده و به کنار گذاشته بود، فکر می کرد اشتباه می باشند، ثابت شد که درست می باشند. نتیجه آزمایش های مختلف توسط "هابل" و دیگران نشان داد که برعکس حدث آنها، سرعت پخش، گسترش و فرار از مرکز کهکشان ها و هستی بطور کلی با شتاب بیشتری صورت می گیرد. در این زمینه آنها متوجه شدند نیروی دیگری علاوه بر نیروی جاذبه در مقیاس کائنات دارد عمل می کند که موجب شتاب فزاینده جدا کننده و فرار از همدیگر کهکشان ها می گردد. این انرژی همان "انرژی تاریک" می باشد.

همان طوری که تئوری دو سره بودن پارچه های کوانتم توسط تجربیات مختلف ثابت شد که درست می باشد، بعدها با کشف "ماده تاریک" و "انرژی تاریک" نه

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

تنها بشر متوجه این شد که آنچه که کلیت کائنات را در به هم پیوستگی نگه می دارد، همان "ماده تاریک" می باشد و آنچه که باعث شتاب حرکت گسترش فاصله گیری کهکشان ها می انجامد، همان "انرژی تاریک" می باشد. محاسبات ویژگیها و تفاوت های انرژی جاذبه و انرژی تاریک را به فیزیک دان ها می سپاریم و فقط به این نقطه اشاره می کنیم که انرژی جاذبه ضعیف ترین چهار نوع انرژی شناخته شده در کائنات می باشد.

تئوری انفجار بیگ بنگ

همه چیز در عرض کمتر از یک ثانیه اتفاق افتاد. تراکم بینهایت انرژی در یک نقطه منفجر می شود. این انفجار در میلیونم، صدها هزارم، و کسری های نجومی از یک ثانیه مقیاس غیر قابل تصور انرژی را بصورتی انفجاری پخش می کند. همزمان با این انفجار، نیروی انفجاری انرژی های مختلف، رعشه ها و تندرها و ناشی از آن در مقیاس غیر قابل تصویری بصورتی انبساطی گسترده وسیعی را به خود اختصاص می دهد. همانطور که همگام با شعله های یک آتش مهیب، دوده، خاکستر، تکه پارچه های سوخته و غیره به دور و بر پخش می شوند، در ابتدای "بیگ بنگ" این عمدتاً انرژی های مختلف بودند که ساطع و پخش می شدند.

سیصد و هشتاد و پنج میلیون سال طول می کشد تا در اثر تاثیرات انرژی جاذبه و سرد شدن نسبی انرژی های ناشی از انفجار اول، تراکم انرژی بصورت "ماده - مته ر"، "آنتی مته ر"، "دارک مته ر"، "دارک انرژی"، و دیگر بخش های هستی کریستالیزه شده و صورت فعلی خود را نشان می دهند. آنچه که بشر بصورت ملموس تا امروز توسط دانش علمی خود قادر به تماس مستقیم و آزمایش آن

ذره‌ها و تکه‌ها در فیزیک کوانتم

شده است، مربوط به "ماده-مته ر" و انرژی‌های مربوطه به آن می‌باشد. این بخش از دانش علمی توسط علوم مختلف از قبیل فیزیک، مکانیک، زیست‌شناسی و غیره مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

در مقیاس فیزیک کهکشانی بشر قادر به یافت سیاه چاله‌ها، طوفان‌های غباری، میلیون‌ها کهکشان متفاوت که هرکدام همراه با میلیون‌ها منظومه می‌باشند شده است. چگونگی شکل‌گیری ستارگان، سیاره‌ها، پیر شدن و مرگ ستارگان، انفجارات ستارگان مرده و "سوپرنوا"، تلاقی کهکشان‌ها و بازتاب‌های انفجاری آنها، مطالعه انواع انرژی‌های مختلف حاصله از این فعل و انفعالات را مورد مطالعه قرار می‌دهند. طوفان و انفجارهای نجومی موجب بوجود آمدن گردچاله‌ها و سیاه چاله‌های عظیمی می‌گردد که انرژی‌ها و ماده‌ها و ماده تاریک‌ها را در درون خویش می‌بلعد.

در حدود سیزده میلیارد و هفت صد و پنجاه میلیون سال از انفجار اولیه بیگ‌بنگ می‌گذرد. یکی از پدیده‌هایی که بشر قادر به تشخیص آن گشته ولی هنوز موفق به کشف مشخص فیزیکی آن نگشته است، "ماده تاریک-دارک مته ر" و همراه و همزاد آن "انرژی تاریک-دارک انرژی" می‌باشد. بیست و شش درصد هستی کائنات را "دارک مته ر-ماده تاریک" و هفتاد درصد کائنات را "دارک انرژی-انرژی تاریک" تشکیل می‌دهند. این مساله نشان می‌دهد که ما رویهمرفته فقط با چهار درصد هستی که بصورت "ماده-مته ر" و انرژی‌های مربوط به آن می‌باشد بصورت فیزیکی در تماس بوده و آن را تشخیص داده و مورد آزمایش قرار می‌دهیم.

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

کهکشان ها، منظومه ها و ستارگانی که ما از طریق تلسکوپ ها رویت می کنیم، به مانند چراغ های روشنی در شب تاریک بر بالای درخت "کریسمس" می باشند. ما در تاریکی چراغ ها را می بینیم، در صورتی که از فاصله دور درخت کریسمس را که حجم کلی ساختاری درخت کریسمس و چراغ های کاشته شده بالای سر آن را تشکیل می دهند، نمی بینیم. هستی مادی که ما مورد مطالعه قرار داده و می بینیم و لمس می کنیم، در درون هستی منقبض "دارک مته ر - ماده تاریک" واقع شده اند. در واقع کل کائنات مادی در بغل و درون انبوهه "دارک مته ر" جای گرفته است.

دانشمندان متوجه این امر شده اند که آنچه که از چهار انرژی اصلی شناخته شده در کائنات از همه قدرتمند تر عمل می کند، "انرژی تاریک" می باشد که موجب فرار از همدیگرشتاب انگیز کهکشان ها از همدیگر می باشد. تشخیص "ماده تاریک" و "انرژی تاریک" در عین حال سوالات و ناشناختگیهای فراوانی را برای بشر، این موجود با هوشی که در کره زمین زندگی می کند فراهم می کند. انرژی تاریک که قبلا در زمان های اولیه بعد از انفجار بیگ بنگ چندان نقش عمده ای نداشت، بلکه انرژی جاذبه نقش بیشتری را ایفا می کرد، الان نقش غالب تری یافته است. آیا ما کهکشان ها، منظومه ها، طوفانه ها و طغیان های "ماده تاریک" را هم داریم که نمی شناسیم؟ آیا فورم های دیگری از هستی انرژی تاریک و ماده تاریک وجود دارند که ما نمیتوانیم حدت بزنینم؟

در مقیاس کوانتم، تکه ها و پارچه های کوانتم "ماده و انرژی تاریک" از درون ماده، کرات آسمانی، تن ما انسان ها براحتی در مقیاس میلیون ها عبور می کنند. تکه پارچه های کوانتم تشکیل دهنده ماده ها که تا به حال چندین نوع آنها شناسائی شده و یا در آزمایشگاه ها از طریق در هم کوبیدن اتم ها و آزمایش های

نرّه ها و تگّه ها در فیزیک کوانتم

دیگر شناسائی شده اند، هیچ کدام ویژگیهای ساختاری "ماده تاریک" و "انرژی تاریک" را دارا نمی باشند. همانطوری که اشاره شد، تا امروز بشر قادر نبوده است بصورتی فیزیکی "ماده تاریک" را تجزیه و در آزمایشگاه کشف نماید.

این، انرژی تاریک و ماده تاریک می باشند که موجب توازن و بالانس حضور کهکشان ها، منظومه ها، ستارگان و سیاره گان، سیاه چاله ها و غیره در درون کائنات بوده و از این طریق حضور و فعل و انفعالات آنها می باشد که پدیده ای به نام حجم، فضا و مکان را بوجود می آورند. در اندرون این حجم می باشد که حرکت پارچه ها ی مادی از نقطه ای به نقطه دیگر بصورت زمان و فاصله مکانی اندازه گیری می شوند. از این طریق است که مکان، زمان و حجم شکل و هویت می یابند.

تئوری رشته ها. "استرینگ تئوری". " میدان انرژی هیگز " "هیگز بوزم"

ماده چطور حجم پیدا می کند. اگر انفجار اولیه بیگ بنگ موجب انفجار عظیم انرژی های اتمی، الکترومغناطیس، انرژی جاذبه و غیره در مقیاس کائنات گردید، چه چیزی موجب گردید تا این انرژی ها به هم پیوسته و برای خودشان حجم و وزن و انبوهه تشکیل بدهند. چه چیزی موجب گردید تا از انبوه های آنها ماده و ماده تاریک و غیره تشکیل گردند. اینها بخش هایی از سوالاتی را تشکیل می دادند که فیزیک دانان و دانشمندان را به خود مشغول داشته بودند. آلبرت انشتاین با فرمول (ای مساوی ام ضربدر سی به توان دو) نشان داد که انرژی قابل تبدیل شدن به ماده بوده و برعکس آن نیز امکان پذیر میباشد و فرمول محاسباتی و نسبت آنها را نیز با همدیگر نشان داد. قطعه های کوچک تر انرژی

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

بصورت "فوتون" یا "گروه تون" و غیره از تکه پارچه هایی می باشند که مثل "کوارک" ها از حجم ها و محتوای مختلف انرژی تشکیل می گردند. هر کدام از چهار انرژی، نیروی جاذبه، نیروی الکترومغناطیس، انفجار اتمی، انرژی سیاه، تکه پارچه های اولیه تشکیل دهنده خود را دارا می باشند.

الان در دنیای کائنات مادی و ماده تاریک، منظومه ها و کهکشان ها با سنگینی های ویژه خویش تاب ها و گودی ها و چرخه های ویژه ای در هستی ماده های تاریک ایجاد می کنند. این تاب ها و قوس ها موجب چرخش انرژی های مختلف در مسیر حرکتی آنها می گردد. مثلا لزوما انرژی الکترومغناطیس یا فوتون های نور لزوما بصورت خط مستقیم از مبدا به مقصد حرکت نمیکنند، بلکه آنها تحت تاثیر پذیری از قوس ها و تاب های ماده تاریک مسیر حرکتی خود را تغییر میدهند. برای اندازه گیری و درک آنها نه فقط دنیای سه بعدی ما کفایت نمی کند، بلکه دانشمندان به ابعاد یازده گانه هستی در حال حرکت، غلیان و جوش و خروش باورمند هستند. تئوری های بالا در کائنات یازده بعدی قابل درک و مطالعه می باشد.

تئوری اولیه ای که در این زمینه جا دارد تا بعنوان آغاز صحبت به آن پرداخته شود، "میدان انرژی هیگز" می باشد. "هیگز" و دانشمندان همفکر وی معتقد بودند که ریزترین نقطه و قطعه ماده از انرژی تشکیل شده است. بخاطر پیچیدگی علمی محاسباتی تجربه تصادم اتم ها در میدان آزمایشی زیر زمینی در سویس، از پرداختن به جزئیات آن دوری گزیده و به نتیجه گیری آن می پردازیم. این آزمایش نشان داد که تئوری اینکه ریزترین قسمت و تکه پارچه شناخته ماده، از رشته های ریز انرژی تشکیل می گردند. این رشته ها را میشود "استرینگ" نامید که برای خود میدان های نوسانی با درجات مختلف نوسانی

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

انرژی را تشکیل می دهند. این میدان های نوسانی انرژی را "میدان انرژی هیگز" می نامند. درجه های مختلف نوسانی انرژی رشته ها، در میدان های انرژی خود با رشته های مشابه با درجه های نوسانی همگون پیوند یافته و میدان های انرژی آنها در هم جوش خورده و از این طریق تکه پارچه های هستی اولیه ماده در شکل ها و هویت های مختلف آن شکل می گیرند.

"هیگز بوزون" به این مساله اشاره می کند که آیا میشود تک تک درجه های مختلف انرژی نوسانی تکه های رشته ها و "استرینگ" ها را شناسائی، مطالعه و اندازه گیری کرد؟ آیا میشود این تکه ها و پارچه های کوچک انرژی را در آزمایشگاه ها بصورت جدا گانه مثل نوساتان صوتی سازهای مختلف موسیقی از همدیگر تمیز داد، جدا کرده و سنجید؟ نتیجه در این مورد هنوز منفی می باشد و بشر قادر نشده است به این مهم دست بیابد.

تئوری "استرینگ" دامنه جدید و نوینی را در زمینه نزدیکی به آنچه که آلبرت انشتاین به نام "تئوری همه چیز" نامیده و آغازگر آن بود، باز کرده است. با توجه به اینکه این انشتاین بود که اول صحبت از تبدیل انرژی به ماده و بالعکس را مطرح نمود، تئوری "استرینگ" یا "رشته های میدانی انرژی" تئوری انشتاین را تکمیل تر می کند. اگر هستی مادی از انجماد و پیوستگی انرژی تشکیل می گردد، بخش اعظم هستی کائنات از این طریق قابل تشریح می باشد.

تئوری کائنات ها و بیگ بنگ ها

اگر ما در مجموعه پر دایم فیزیکی "ماده" مفهوم پیدا می کنیم و از طریق علوم فیزیکی و مکانیکی و دیگر علوم با شناسائی علوم هستی مادی می پردازیم، از کجا معلوم همانطور که "ماده تاریک" یکی از انواع هستی کائنات می باشند، ما

ذره ها و تکه ها در فیزیک کوانتم

انواع دیگری از ساختارهای هستی نداشته باشیم که به موازات هستی مادی وجود خارجی دارند و ما قادر به لمس و مطالعه آنها نیستیم. در این زمینه دو نوع تئوری بصورت کائنات های پارالل و موازی، و دیگری کائنات های حباب گونه جدا از هم مطرح می گردند. در این زمینه حتی مطرح می گردد که احتمال دارد بیگ بنگ حاصل تصادم دو کائنات با همدیگر باشند. با بسط این تئوری میتوان به این نتیجه رسید که بیگ بنگ های زیادی بوده و خواهند بود.

تئوری حباب ها مطرح می کنند که کائنات های مختلف بصورت حباب های مستقل و جداگانه از همدیگر به هستی خویش ادامه می دهند. این کائنات ها نه تنها میتوانند از طریق بسط و گشایش کائنات های بیشتری را تولید بکنند، بلکه تصادم این کائنات های حباب گونه به همدیگر هم وجود دارد. هر کدام از این کائنات های حباب گونه نتیجه بیگ بنگ های مستقل و جداگانه ای می باشند. همین تئوری هم به تنوع و بیشتر بودن بیگ بنگ ها معتقد می باشند. هر دوی این تئوری ها به مستقل و کاملا از همدیگر بیگانه بودن کیفیت ماهوی هستی مواد، تکه پارچه های تشکیل دهنده این کائنات ها از همدیگر تاکید دارند.

بر اساس تئوری کائنات های مستقل از هم حباب گونه، این کائنات ها میتوانند در هم ادغام شوند، یا اینکه یکی از آنها در اثر انبساط میتواند به کائنات های بیشتری تفکیک گردد. آنچه که مسلم است با سرعت نور میلیارها میلیار سال طول میکشد تا از یک کائنات به کائنات دیگری رفت. آیا "کرم چاله ها" این امکان را فراهم خواهند کرد که مسافرت از یک کائنات به کائنات دیگر صورت بگیرد؟ آیا در اثر چنین مسافرتی موجود زنده قادر خواهد بود هستی مادی فیزیک و روانی خویش را محفوظ نگه دارد؟

ذره ها و تگه ها در فیزیک کوانتم

موجود کوچکی در گوشه ای دنج و کم خطر از کهکشان راه شیری، در کره ای به نام زمین، در بخش نسبتاً آرام و کمتر تحت تاثیر گرد و غبارهای کهکشانی کهکشان راه شیری در مسیر زندگی خویش اقدام به گشودن رازهای هستی نموده است. بشر با کشف رازهای هستی از یک طرف، به فورمول بندی فرضیه ها و تئوری ها، و از طرف دیگر به آزمایش و تست درست و غلط بودن این تئوری ها هر روز بیشتر و بیشتر به گشایش رازهای هستی می پردازد. کمتر از یک قرن پیش بشر فکر میکرد تمام هستی کائنات در کهکشان راه شیری خلاصه می شود. امروز به کشف کهکشان های دیگر، سیاه چاله ها، تکه پارچه های کوانتم تشکیل دهنده آنچه که ما ماده می نامیم، به وجود ماده تاریک و انرژی تاریک دست یافته است. گرچه ندانسته های بشر به مراتب بیشتر از دانسته های وی می باشند، ولی این موجود کوچک در گوشه ای دنج از کهکشان راه شیری با توسل به قدرک تفکر، تخیل و خلاقیت خویش قصد کشف رازهای هستی کل کائنات ها را در پیش گرفته است و هیچ نیروئی در این راه جلودارش نمی باشد.

دنبزایشچی ۲۰-۰۵-۲۰۱۵

۲. نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

متن زیر را نه از بابت علم کائنات شناسی، بلکه از نظر نگرش فردی که تلاش میکند دستی در مسائل اجتماعی، تاریخی و خصوصا سیاسی روز داشته باشد تهیه کرده ام. تلاش من عمدتا بر این میباشد که موقعیت انسان متفکر را در وسعت، عظمت و مقیاس غیر قابل تصور کائنات تا حدودی درک کرده و از این زاویه در جهان بینی فلسفی خود دخالت داده باشم. از این زاویه شاید توانسته باشم با وسعت بخشیدن به جهان بینی خود، به میزان بیشتری بر ارزشهای بالنده علمی و انسانی اتکا کرده باشم. شاید از این طریق بتوان در مقابل ارزشهای غیر علمی، غیر انسانی، تنگ نظرانه و تعصب گرانه با توسل به فلسفه نگرش فراگیرتری، هاله ای را ایجاد کرد مانع از در افتادن به نگرش های اجتماعی قهقرائی گردد. لذا بطور طبیعی از خوانندگان مطلب هم چنین انتظار می رود که جهت محک زدن ارزش علمی آن خود به منابع علمی دیگر مراجعه کنند و این نوشته را بعنوان مطالبی علمی و تحقیق شده از این بابت مورد نظر و مراجعه قرار ندهند. تلاش من از زاویه ای دیگر بر این بوده که خواننده های اخیر پراکنده خود را برای خودم خلاصه وار جمع بندی کرده باشم.

کائنات یا "یونیورس" از میلیاردها کهکشان تشکیل میگردد که یکی از این کهکشانها، همان کهکشان راه شیری می باشد که منظومه شمسی و ستاره خورشید در این منظومه قرار گرفته است. وقتی به عظمت منظومه شمسی پی می بریم و سپس متوجه می شویم که کهکشان راه شیری از میلیارها منظومه مشابه منظومه شمسی تشکیل شده اند که خیلی از آنها بمراتب بزرگتر از منظومه شمسی هستند، به وسعت و عظمت کهکشان راه شیری پی می بریم. در مرحله بعدی وقتی متوجه می شویم که کائنات و آنچه که ما به عنوان

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

"یونیورس" می شناسیم، از میلیارها کهکشان مشابه کهکشان راه شیری تشکیل گردیده اند، به وسعت و عظمت کائناتی پی می بریم که بشر در نقطه ای از آن دارد بصورتی حیران و مبهوت به تماشا و مطالعه آن می پردازد و سعی می کند عظمت چنین مجموعه کلانی را با مغز کوچک خود درک بکند.

کائنات ، نه فقط از مجموعه کهکشاناها، بلکه در جوار آنها از مجموعه هایی از انبوهه های طوفانی بزرگ گازها و خاکه های سیاری هم تشکیل میگردد که گاها قطر آنها به میلیارها سال نوری می رسند. انسان، بعنوان موجودی متفکر در تمام طول حیات خویش در تلاش بوده است تا در تاریکی های شبها با نگاه کردن بر روشنائی هایی که از منظومه ها و ستارگان و کهکشاناها بر زمین می تابند، راز و رمز های کائنات را در یابد. با رشد دانش های علمی بشر و قادر شدن این موجود متفکر به اینکه خود بتواند ماشین های را درست کرده و به خارج از جو کره زمین و حتی خارج منظومه شمسی بفرستد، ترکیبات و خصوصیات مواد و عناصر را آنالیز کند، به رمز علل علمی چگونگی شکل گیری حیات در کره زمین پی ببرد، هر روز بیشتر و بیشتر به ساختار، هستی و چگونگی کارکرد گردشی کائنات پی می برد. تئوری "بیگ بنگ" در تلاش برای تبیین و تشریح بیان می کند که کلیت آنچه که ما بعنوان کائنات می بینیم و می شناسیم، در اثر انفجار اولیه عظیمی صورت گرفته است که در اثر آن عناصر تشکیل دهنده هستی به همان صورتی که ما در کائنات شاهدش هستیم تبدیل شده و دائما در حال تبدیل و تحول بوده و همزمان با این فعل و انفعالات عظیم، از مرکز انفجار فاصله می گیرند. دانشمندان فیزیک فضائی در زمینه عمر کائنات محاسبه کرده و توافق نظر دارند که عمر کائنات به چهارده میلیارد سال میرسد.

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

یکی از شاخصه های اصلی عنصر ، یا ماده، خاصیت قدرت جاذبه آن می باشد. خاصیتی که دانشمند انگلیسی "اسحاق نیوتون" چندین صد سال جهت توضیح اینکه چرا اشیائی که در آسمان رها می شوند، با سرعت و شدت خاصی بر زمین می افتند، در نهایت خود به این نتیجه گیری انجامید که نیروی جاذبه فقط منحصر به زمین نیست، بلکه نه فقط بخشی از خصلت ذاتی ماده است، بلکه در تمام کرات، کهکشانها و کائنات صادق بوده و عمل می کند. شکل گیری کهکشانها و منظومه های داخل آنها، تولد و مرگ ستارگان و خیلی از فعل و انفعالات داخل این مجموعه عظیم، تا حدود قابل توجهی متأثر از تاثیر نیروی جاذبه عناصر می باشد. بعنوان مثال، همین خاکه ها و گاز های سرگردان متراکم در اثر نیروی جاذبه عناصر تشکیل دهنده آنها به مرور زمان در هم متراکم تر و متراکم تر گردیده، هسته اولیه آنها را شکل می دهند. اما بخاطر قدرت جاذبه عظیم هسته مرکزی از یک طرف و انفجارات اتمی هیدروژنی و دیگر گاز ها از طرف دیگر، ستارگان تازه ای زائیده می شوند که مثل خورشید ما از یک طرف تحت تاثیر انفجارات، دور و بر خود را تا حدودی از گرد و خاک تمیز می کنند، از طرف دیگر در اثر نیروی جاذبه عظیم مرکزی خویش هم مستمرا موجب انفجارات اتمی درون خویش می گردند، و هم کرات دیگری را در دور خویش به چرخش وادار می کنند، و یا بخش عظیمی از تراکم های عناصر را داتما بسمت خود جذب کرده و در انفجارات اتمی درون خویش ذوب می کنند.

عمدتا کهکشانها به دو صورت ظاهر کی گردند. یکی به صورت بشقاب های ضخیم و قطور مانند یک "پیتزا"، و یا حالت های دومی آن نوعی هستند که به همان شکل اولیه شبیه هستند، با این تفاوت که در اثر چرخش آنها حول هسته محوری، گسست هایی نیم دایره گونه در آنها صورت گرفته در شرایطی که

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

تمامیت ضخامت و شکل بشقابی و "پیتزا" گونه آن همانطور حفظ گردیده باشد. همه این کهکشان ها هسته مرکزی دارند که تمامی طوفانه های خاکی، گازی و منظومه های میلیارها ستارگان با سیاراتشان در حالتی به هم پیوسته به دور همان هسته مرکزی می چرخند. هسته های مرکزی کهکشانها از چنان تراکم چرخشی، انرژی انفجاراتی این ستارگان عظیم برخوردار هستند که تمامی منظومه های ستارگان دیگر تحت تاثیر قدرت جاذبه آن میلیاردها سال به دور این هسته مرکزی در حال پرخش می باشند. وسط هسته مرکزی این کهکشانها را "بلک هول" یا "چاه تاریک" تشکیل می دهد. "بلک هول" از چنان تراکم قدرتمند و قدرت جاذبه عظیمی برخوردار است که وقتی ستارگانی که میلیونها بار از خورشید ما بزرگتر در آن می افتند، فقط اشعه های انفجاری انرژی آنها در کائنات ساطع می گردد. حتی نور هم قادر نیست از درون "بلک هول" عبور کند.

"البرت اینشتین" دیگر دانشمند بزرگی بود که با مطالعات و نبوغ خویش، بر برخی از تاریکیهای دانش بشری روشنائی بخشید. کشفها و تئوری های اینشتین، شاید به میزان بمراتب بیشتری از اسحاق نیوتون، این قابلیت را فراهم کرد تا بشر بر تاریکیهای کائنات بصورت روشن تری نگاه کرده و تصویر روشن تری از آن را بتواند ارائه بدهد.

یکی از کشفهای اینشتین کشف رابطه بین تبدیل ماده به انرژی و بالعکس می باشد. او کشف کرد که در اثر انفجارات عظیم اتمی که خصوصا در هسته ستارگان و یا در انفجارات اتمی دیگر شکل می گیرد، بخشی از ماده به انرژی اشعه ای، یا الکترو مغناطیس تبدیل کی گردد که از جنس نور می باشد که سرعت آن تقریبا سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می باشد. کشف این آموزه دریچه ها و امکانت نوینی را برای دانشمندان از بابت تشریح و توضیح فعل و انفعالات

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

درون کائناتی و درون کهکشانی و انفجارات درون هسته ستارگان و دیگر محاسبات لازمه فراهم کرد.

دیگر کشف بزرگ اینشتین که خدمت بزرگی در تبیین راز و رمزهای کائنات برای بشریت نمود، تبیین تئوری "نسبیت" و تاثیر آن در تبیین مقوله "زمان و مکان" در کائنات می باشد. اولاً اینشتین به تعریف سه بعدی کائنات که شامل "طول، عرض و ارتفاعی" آن بود، بعد دیگری تحت عنوان "زمان" را اضافه کرده و این امکان را فراهم کرد که هستی کائنات را در چهار بعد مشاهده کرده و مورد مطالعه قرار دهیم. ثانیاً به طرح نسبی بودن زمان و مکان در درون کائناتی که میلیاردها کهکشان دور هسته های مرکزی خود می گردند و هر کدام از این کهکشانها، میلیاردها ستاره مشابه ستاره خورشید ما را در بطن خود دارند که کره زمین یکی از کرات یکی از این ستارگان می باشد، ابعاد نسبی بودن زمان و مکان تا حدودی برایمان روشن میشود. زمان، در واقع اندازه گیری فاصله بین اتفاقات می باشد. در داخل کائنات به این وسعت، کدام اتفاقات، کدام فاصله و نسبت به چی، چگونه می توان فاصله بین اتفاقات را اندازه گیری کرد؟

از قدیم فیلسوفانی مثل "پارمیندس" در زمان یونان قدیم، حتی "هیوم" از فیلسوفان انگلیسی زمان بعد از رنسانس، وجود داشته اند به "لحظه" ها باور داشتند، نه به زمان. آنها حتی بعضاً لحظه ها را بصورت تصاویری که در ذهن ما نقش می بندند، تصویر می کردند که ما از طریق این تصاویر فکر میکنیم که در دنیای خارج چه وجود دارد و چه می گذرد.

بوجود آمدن و مرگ ستارگان نتیجه و برآیند بخشی از فعل و انفعالاتی هستند که بصورتی متداوم و مستمر در کائنات اتفاق می افتند. همانطوری که

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

اشاره شد، زایش ستارگان نوین در اثر تراکم خاکه ها و گازهای طوفانی در اثر نیروی جاذبه صورت میگیرند که از یک طرف هسته مرکزی به مراتب عظیمی را که دائما در حالت انفجارات اتمی می باشد تشکیل می دهند، از طرف دیگر این انفجارات بخشهایی از خاکه های اطراف هسته اولیه را به اطراف پس زده و مجموعه منظومه ای را تشکیل می دهند که در آن هسته اولیه "ستاره" و هسته های مترامکتر دیگری که به مراتب کوچکتر از خود ستاره هستند و دارای فعل و انفعالات انفجاری به مراتب کمتری هستند "سیاره" را که در اثر نیروی جاذبه سیاره به دور آن می چرخند، تشکیل می دهند. این ستارگان و مجموعه های منظومه ای عمدتا در ناحیه هایی از کهکشانشان تشکیل می گردند که طوفانه های خاکه ای و گازهای سرگردان در مقیاس عظیم بصورتی نسبتا متراکم دور هم می چرخند.

در اثر انفجارات هیدروژنی درون ستارگان که بمدت میلیارها سال جاری می باشند، به مرور زمان که انرژی سوختی کمتر می گردد، انفجارات گاز های سنگینر مثل هلیوم، اکسیژن، نیتروژن و غیره به موازات انفجارات هیدروژنی صورت می گیرند، که این خود یک پروسه چندین میلیون، یا میلیاردا سالی را طی می کند، هسته مرکزی شروع به تولید عناصر سنگینتری مثل "آهن، کلسیم، منیزیم، مس، روی، و غیره" می نماید. در چنین موقعی باز هم مجادله مابین نیروی جاذبه هسته مرکزی از یک طرف، و نیروی دافعه انفجارات اتمی هسته مرکزی از طرف دیگر همچنان دوام دارد. در این مقطع ما با این تفاوت مواجه هستیم که نیروی جاذبه بر قدرت دافعه انفجاراتی می چربد. نه تنها عناصر سنگینتر در هسته مرکزی شروع به تشکیل شدن کرده اند، بلکه ستارگان و خاکه ها و سنگهای سرگردان اطراف ستاره به هسته مرکزی جذب می گردند. در اثر این افزایش عظیم قدرت جاذبه و کشیده شدن تمام مواد به سمت ستاره در حال

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

مرگ، حجم آن میلیونها بار بزرگتر شده به سمت هسته مرکزی ستاره کشیده میشود. تراکم غیر قابل تصور عظیم نیروی جاذبه از یک طرف و ضعف فعل و انفعالات انفجاری هسته ای از طرف دیگر در نهایت موجب مرگ ستاره توام با انفجار عظیمی می گردد که به آن "سوپرنوا" گفته میشود. ستاره شناسان رکورد "سوپرنوا" های خیلی زیادی را همگام با ستارگان نوینی که زاده شده اند ثبت و رکورد کرده اند. تولد و مرگ ستارگان یک پروسه ای مستمر در حیات کائنات می باشد.

ماده سیاه یا "دارک مه تر" و انرژی سیاه "دارک انرژی" رویهم رفته در مجموع در حدود هشتاد و سه درصد هستی کائنات را تشکیل می دهد. این در شرایطی هست که آنچه که ما از عناصر تشکیل دهنده کائنات قادر به تشخیص آن بصورت "ماده" هستیم، فقط در حدود بیست و هفت درصد هستی کائنات را تشکیل می دهد. وجود "دارک مه تر" فقط از طریق تاثیراتی آن از طریق غیر مستقیم بر حرکت منظومه ها و کهکشانها می گذارد قابل تشخیص و اندازه گیری می باشد. "دارک مه تر" نه فقط اجازه نمی دهد انرژی الکترومغناطیسی و نور از آن عبور کند، بلکه توسط آن تولید هم نمی گردد. به بیانی و یا طبق تشریحاتی، "دارک مه تر" ترکیب وسیعی و در عین حال ضعیفی از عناصری می باشد که بر مبنای نیروی مغناطیسی نه چندان قوی با همدیگر تبادل ارتباط می کنند.

"دارک مه تر" آن بخشی از هستی کائنات می باشد که مثل شبکه، رشته ها و یا پارچه هایی از هستی که ماده و یا "مه تر" را در بر میگیرد. وقتی به آسمانها نگاه میکنیم و ستارگان، سیارگان و طوفانه های گازی را در کهکشانها می بینیم، فاصله ما بین آنها که تاریکی مطلق است، خلا مطلق نیست بلکه از "دارک مه

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

"تر" تشکیل میشود. "دارک مه تر" نه فقط هستی مادی کائنات را در درون خود جا داده است، بلکه توسط نیروئی مشابه به نیروی جاذبه ولی جدای از آن به نام "دارک انرژی" موجب می گردد که عوض اینکه سرعت فاصله گیری کهکشانشان از هم کمتر و ضعیفتر گردند، به این فاصله گیری از هم شتاب بیشتری می دهد. دارک انرژی موجب شده است که سرعت گیری فاصله یابی کهکشانشان از همدیگر شتاب بیشتری بیابد. این فاصله گیری از همدیگر به این می ماند که در یک اطاق صندلی هایی را به فاصله های مساوی از هم چیده باشند، ولی ابعاد اطاق به صورتی کش یافته از هم فاصله بگیرند، به شرطی که فاصله نسبی صندلی ها در داخل اطاق همچنان حفظ گردند. در شرایط بسط یابی و گستردگی هستی و کائنات از همدیگر، همچنان "دارک مه تر" فضای درون ماده ها را پر می کند و توسط نیروی "دارک انرژی" به فاصله گیری بافتهای مادی هستی از همدیگر شتاب می دهد.

"دارک مه تر" و "دارک انرژی" هر دو همزمان با اتفاق "بیگ بنگ" در کائنات شکل گرفته اند. دانشمندان بر این باورند که نیروی دافعه "دارک انرژی" هنوز بر انرژی نیروی جاذبه "دارک مه تر" می چربد و دلیل فاصله گیری شتاب آمیز هستی های کائنات در همین نقطه می باشد.

انتی متر یا ضد ماده مربوط به تشریح فنامون تکه هایی میباشد که در جهت مقابل پارچه های ماده وجود داشته و حرکت می کنند. "پارتیکل" های انتی متر مثل "پوزیترون"، "انتی نیوترون"، "انتی پروتون" و غیره در مقابل "الکترون، نیوترون و پروتون و غیره کشف شده اند. کشف فنامون هایی مثل "انتی مه تر" و "دارک مه تر" مقدمه هایی بودند برای تئوریهای نوین و کشف های جدید در باره ترکیبات و چگونگی کائنات. تئوری هایی که نه فقط از یک طرف پیش بینی

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

می‌کند که ممکن است پس از میلیاردها سال گسستگی از مرکز عناصر تشکیل دهنده هستی کائنات پس از بیگ بنگ، وقتی که انرژی دافعه در نتیجه انفجار اولیه به اتمام می‌رسد، تمامی این ترکیبات، در اثر نیروی جاذبه ممکن است دوباره به سمت مرکز جذب گردند. یکی از این تئوریه‌ها تئوری "پارالل یونیورس" می‌باشد که به تئوری دیگری که تئوری رشته‌ها "سترینگ تئوری" وابستگی دارد، مربوط است.

تئوری رشته‌ها یا "سترینگ تئوری" یکی از تئوری‌های از مجموعه تئوری‌هایی هست که در تشریح ناشناخته‌های کائنات بیان می‌گردد. در مقیاس کلان سوالاتی از این قبیل که مواد تشکیل دهنده ستارگانی که با افتادن در درون "بلک هول" نیست می‌شوند، به کجا می‌روند و سرشان چه می‌آید سوالاتی هستند که جهت بیان چگونگی امر، توسط دانشمندان دست اندرکار تدوین و بیان می‌گردند. یکی از تئوری‌های مطرح شده، در این زمینه‌ها تئوری رشته‌ها می‌باشد. در مقیاس کوانتم فیزیک با نشان دادن اینکه عناصر تشکیل دهنده هسته‌ها، یعنی نیوترون‌ها و پروتون‌ها خود از پارچه‌هایی کوچکتر که "کواک" نامیده می‌شوند تشکیل می‌گردند، که توسط رشته‌هایی به همدیگر پیوند خورده‌اند. این نظریه به کشف رشته "هیگز بوزم" در اثر آزمایش به هم کوبیدن هسته‌ها در اروپا قوت به مراتب بیشتری گرفت که این رشته‌ها هستند که تکه‌های اتمها را به همدیگر پیوند داده و به آنها حجم می‌دهند. تئوری رشته‌ها در مقیاس کلان تا مقیاس طرح نظریه "موازات کائناتها" بسط داده می‌شود. شاید در اثر انفجارات ناشی از افتادن ستارگان در درون "بلک هول" که ناگهان ستارگان به آن با عظمتی نیست شده و یا بصورت اشعه‌هایی ساطع می‌گردند، انواع دیگری از پارچه‌های هستی مشابه ماده شکل می‌گیرند که انسانها قادر به

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

تشخیص و لمس و حس آن نیستند. اگر این پارچه های تشکیل دهنده بخش عظیمی از هستی را در فورمها و کیفیتهای مختلف در اطراف خود داشته باشیم، امکان اینکه ما در یکی از "کائنات های موازی"، یا "پارالل یونیورس" زندگی میکنیم، خالی از واقعیت به نظر نمی رسد.

کهکشان راه شیری ما از میلیارها منظومه مشابه منظومه شمسی تشکیل می گردد که در درون آن علاوه بر این منظومه ها، طوفانه های متراکم و یا پخش شده ای از خاکه ها و گاز های مختلف در همسایگی هم غوطه می خورند. قویترین تلسکوپ ها این مجموعه های طوفانه های گاز و خاکه ها را بصورت سایه روشن های عظیم با رنگهای مختلف نشان می دهد که نسبت به غلظت تر کیب مواد و گاز های آنها و عوامل دیگر رنگ های این هاله های سایه روشن متفاوت می باشند. کهکشان راه شیری از قدیمی ترین کهکشان های شکل گرفته در کائنات بوده و عمر آن طبق محاسبات به دوازده میلیارد سال تخمین زده می شود. عمر ستاره خورشید و منظومه شمسی در کلیت آن از هفت میلیارد سال بیشتر تخمین زده نمی شود. همانطوری که قبلا اشاره شد، کهکشان راه شیری، از نوع دوم کهکشانها، یعنی آنهایی می باشد که شکل بشقابی ضخیم "پیتزا" مانندی دارد که لایه هایی از آن حالت گسستگی از مرکز را دارند. کهکشان راه شیری دارای دو گسستگی بزرگ و چندین گسستگی کوچک از مرکز کهکشان را دارا می باشد. این تراکم ها و گسستگیها دارای میلیاردها ستاره بوده که خیلی موارد این ستاره ها در درون طوفانه های خاک و گاز واقع شده اند. در واقع جوانترین ستاره ها که عمرشان به چند صد هزار سال می رسند، از درون همین طوفانه های عظیم خاکه ها و گاز ها در اثر تمرکز یافتگی آنها بخاطر نیروی جاذبه از یک طرف و انفجارات هسته ای عظیم صورت گرفته در اثر این تمرکز و تراکم شکل می گیرند. جاذبه تمرکز عناصر در اثر قدرت کششی عظیمی ایجاد

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

میکنند که مثل جاذبه هسته مرکزی گردآبه ها و یا طوفانه های حاکی ، مابقی مواد را هول هسته مرکزی جذب کرده و به چرخش وا می دارند.

منظومه شمسی و کره زمین در اندرون کهکشان راه شیری، درست در وسط دو هاله عظیم کنده شده از مرکز واقع شده که نه فقط تا حدود خیلی زیادی از طوفانه های خاکه ای و گازی به دور می باشد، بلکه ترافیک حرکتی خیلی کمتری در گردش چرخشی خود حول هسته مرکزی کهکشان در جوار خود دارا می باشد. این دو ویژگی دور بودن از طوفانه های خاکه ای گازی از یک طرف و ترافیک کم ستارگان، سیارگان و سنگهای آسمانی به دور خودش در حرکت چرخشی آن به دور هسته مرکزی کهکشان، یکی از ویژگیهای اصلی منظومه شمسی می باشد که بیانگر آن است که این منظومه در نقطه ای به مراتب آرام، نسبتاً امن و مناسبی قرار گرفته است که ما شاهدش هستیم. همین شرایط ویژه، مقدمات اولیه را از بابت حیات امن و عموماً بی در سر آن در درون کهکشان راه شیری فراهم کرده است.

منظومه شمسی از خورشید و مجموعه ستارگانی که دور آن می چرخند تشکیل شده است که تعدادی از آنها که به خورشید نزدیکتر می باشند، بمراتب خشک تر و نا امن تر و گرم تر می باشند. ستارگانی که فاصله آنها نسبت به خورشید از زمین دور تر می باشند، عموماً بمراتب زرد تر می باشند که در آنها آثاری از مایعات و خصوصاً آب در سطح آنها وجود ندارد. مطالعات تا کنون نشان می دهد که به احتمال زیاد بعضی از این ستارگان لایه هایی از یخ در لایه های زیرین، یعنی در درون خویش داشته باشند. بعضی از این ستارگان هم بیشتر تراکمی از خاکه ها و سنگهایی می باشند که به دور هسته مرکزی سرد خویش می چرخند.

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

تقریباً همه سیارگان منظومه شمسی ماه هایی کوچک تر دارند که تحت تاثیر نیروی جاذبه خود سیارگان، به دور آنها، و ستارگان، به دور آنها می چرخند.

ویژگی کره زمین در مجموعه منظومه شمسی و حتی در درون کهکشان راه شیری در آن است که نه تنها در نقطه ای امن در این مجموعه قرار گرفته است، بلکه موقعیت ساختاری آن ایجاب کرده است که هم ترکیبات مایعی عظیم آب، هم عناصر جامد، هم ترکیبات گازی و هم دارای انفجارات درون هسته ای مذاب باشد که نشانه های آن بصورت آتشفشان بر سطح زمین جاری می باشند. چنین ترکیبی در شرایطی که گاه بصورت غلبه حالت های یخبندانی، و گاه غلبه حالت های آتشفشانی توأم بوده، در طول اکثریت حیات کره زمین دوام داشته است.

وقتی که در حدود سه میلیارد سال بعد انفجارات هیدروژنی درون خورشید به میزان زیادی افول کرده و فعالیت های انفجاری بیشتر منجر به تولید عناصر سنگینتر از قبیل آهن، کربن، کلسیم، و گازهای سنگینتری مثل اکسیژن و نیتروژن بکند، قدرت دافعه انرژی انفجاری به مراتب کمتر از قدرت جاذبه هسته مرکزی خواهد کرد که از طرف دیگر عناصر سنگینتری را در هاله های خورشید حمل میکنند، از طرف دیگر باعث جذب سیارگان منظومه و گازها و مواد دیگر موجود در اطراف آن بسمت هسته مرکزی خواهد شد. این مساله باعث خواهد شد که ستاره خورشید به اندازه ای از بابت حجم بزرگ گردد که کراتی مثل کره زمین به آن بچسبند. در نهایت امر، قدرت عظیم جاذبه مرکزی ستاره خورشید، با جذب تمامی عناصر سنگین اطراف آن منجر به انفجار عظیم سوپر نوایی خواهد شد که نمونه اش را در مورد ستارگان دیگر در آسمان شاهد هستیم.

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

حیات بر کره زمین به صورت های اولیه آن بصورت شکل گیری مولوکول هایی در نواحی آتشفشانی زیر دریا ها شکل گرفت که در این مولوکولها بعد از بزرگ شدن، قابلیت تکثیر به مولوکولهای مشابه دیگر را داشتند. این فعل و انفعالات در آن نواحی آتشفشانی زیر دریاها و اقیانوسها شکل می گرفت که اسید آمونیک فراوان بود. تولید این مولوکولها که خود بعد از بزرگ شده قادر به تکثیر و باز تولید خود بودند، منجر به بوجود آمدن اولین سلول هایی شد که ما آن را به عنوان بدوی ترین و ابتدائی ترین شکل حیات می شناسیم. در واقع شرایط ویژه کره زمین مناسبترین ویژگیها را برای آنچه ما امکان شکل گیری انواع حیات های سلولی، گیاهی و حیوانی را در آن فراهم کرده باشد در خود دارا بوده است. علم زیست شناسی در مورد نوع حیات ابتدائی سلولی، نوع حیات گیاهی و چگونگی تکامل آنها به موجوداتی که بر اساس حافظه محدود غریزه ای زندگی می کنند و موجودات متفکر پرداخته و توضیح داده است. چگونگی شکل گیری اندام های حسی این موجودات جهت ارتباط با محیط اطراف، چگونگی ذخیره کردن این اطلاعات جمع آوری شده توسط اندامهای حسی در اندامی که مغز نامیده میشود و بالاخره چگونگی پروسس کردن این اطلاعات در موجودات متفکر پروسه تکامی را که نتیجه میلیارها سال فعل و انفعالات می باشد در بر میگیرد. در روند چنین پروسه ای ما مستمرا شامل از بین رفتن و نابودی کامل بخش هایی از این موجودات می باشیم که ما فقط از طریق مطالعه فسیل های آنها می توانیم به وجود آنها در گذشته های دور آگاهی داشته باشیم.

حیاتی که ما به این شکل در کره زمین می شناسیم، تنها در کراتی میتواند شکل یافته باشد که در آنها ترکیبات مایعاتی و خصوصا آب، همراه با ترکیبات جامدات، گازها و بالاخره فعل و انفعالات نسبی آتشفشانی توأم باشد. بشر در جستجوی یافتن چنین کراتی در کائنات به این وسعت و عظمت فکر کرده و گامهایی به

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

بزرگی گامهای یک مورچه را در شرف برداشتن می باشد. قانون احتمالات به ما میگوید که احتمال وجود کراتی مشابه کره زمین در کهکشانها و کائنات وجود دارد و تعداد آنها شاید به میلیونها برسد. آیا ما با این قدمهای مورچه ای کی خواهیم توانست به یکی از آنها دسترسی داشته باشیم، با عمر به این کوتاهی نوع بشر، این کار در طول حیات ما شکل نخواهد گرفت.

فرضا اگر در کراتی دیگر که مایعات و خصوصاً آب در کنار عناصر جامد سنگین و گازی در ترکیب با همدیگر وجود دارند، بخواهد سلوهای تکثیر شونده ای به موجودات زنده تبدیل گردند، ساختار بدنی آنها متأثر از ترکیب مواد شیمیایی، درجه حرارت و شدت و حدت اشعه های مختلف نوری و الکترومغناطیسی خواهد بود. مثلاً شدت زیادی اشعه ها ایجاد خواهد کرد که این موجودات لاک هایی مثل لاک پشت ها داشته باشند تا کلیت بدن آنها را در مقابل اشعه حفاظت کند. ممکن است آنها اندامهای حسی بیشتری نسبت که انسانها داشته باشند تا حس هایی را که ما متوجه نمی شویم، ضبط و رکورد بکنند. ممکن است حیات در آن ستارگان حالت هایی بمراتب ابتدائی تر، یا به مراتب پیش رفته تری داشته باشد. در این مورد باید قدرت تخیلات خود را مثل فیلمهایی که در این زمینه ها درست میکنند، باز و آزاد گذاشت.

آیا اگر در کرات دیگر مشابه موجودات زنده متفکر دیگری هستند که تلاش میکنند با موجودات متفکر دیگر مثل ما انسانها تماس بگیرند، زودتر از ما قادر خواهند بود با ما تماس بگیرند؟ آیا ممکن است آنها از نظر علم و تکنولوژی هزاران، یا میلیونها سال از ما پیشرفته تر باشند؟ بشر با درس آموزی از ویژگیهای ساختاری موجودات متفکری مثل انسانها قادر به باز تولید هستند، اقدام به ساختن موجودات متفکر روباتیک کرده است. این تکنولوژی در صد

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

سال آینده به چه مراحل خواهد رسید؟ آیا موجودات کرات دیگر، در این زمینه ها میتوانند از ما بمراتب پیشرفته تر باشند؟ مناسبات زندگی انسانها با موجودات دیگر کرات چه اشکال و ضابطه هایی استوار خواهند بود؟ اینها و هزاران سوال مشابه دیگر سوالاتی هستند که ذهن انسان متفکر را به خود مشغول داشته اند.

گفتار پایانی

هر آنچه در چندین صده آخر و خصوصا در دهه های آخر در مورد ساختار، کارکرد، چرخش، فعل و انفعالات و تغییر و تحولات کائنات کشف شده است، با سرعت حیرت آوری دانش بشر را در این زمینه ها افزایش داده و تفسیرهای هزاران ساله جاهلانه نوع بشر را که بر پایه های نیاز، خرافه، افسانه ها، "میتث" ها و فرهنگ های کهن به هم بافته شده بود را به زیاله دانی تاریخ می سپارد. دانش نوپس بشری او را نه تنها در راه کشف کهکشانها، بلکه ادامه حیات نوع بشر در کرات دیگر سوق می دهد. خرافه هایی از قبیل بهشت و جهنم، درست شدن کائنات در هفت شش روز و قرار دادن روز هفتم به عنوان روز استراحت از خستگی شش روز کار خلقت، دیگر مثل ها، مشابه همان افسانه ها خنده دار بوده و شبها برای لالایی گفتن به بچه ها به درد می خورد.

گفتن این مساله به تنهایی کافی نیست تا بتوان از اندیشه های خرافه پرستانه رهایی یافت. حتی بعضی دانشمندی که از خواستگاه تئولوژیک به این مساله نزدیک شده اند، یا دانشگاه هایی که توسط کلیساها اداره میشوند، خود دستگاه پاپ و کلیسا، که همیشه در طول تاریخ این انعطاف را داشته اند که از یک طرف در مقابل کشف های علمی ناچارا به عقب های سنجیده دست بزنند، از طرف دیگر در جهت پیدا کردن راه گریزی، ناچارا در جهت توجیح فلسفی دستگاه

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

قدرتمند جهانی کلیسا و دستگاه های مشابه، به توجیهاتی پردازند که ضمن تسلیم در مقابل کشف های علمی، باورمندی فلسفی الهی آنها را دست نخورده حفظ بکنند.

آنها با توسل با این فلسفه که تمام کائنات، از یک سری قوانین علمی فیزیک کوانتم گرفته تا فیزیک کوانتی، در کنار قوانین دیگر شیمی و زیستی پیروی می کنند، مجموعه یک چنین قانون مندی هایی را به نام "قانون مندی کلان" یا "طراحی کلان" نام گذاری کرده و اعلام می کنند که چنین قانون مندی کلانی فقط توسط نیروی الهی قابل تنظیم و فورمولبندی می باشد. از این دریچه آنها دوباره راه را برای توجیه خرافات و افسانه های بافته و پرداخته ای باز میکنند که بر ثروتهای تریلیون دلاری خود تکیه داشته و توسط قدرتهای سیاسی ویژه و با اتکا به نا آگاهی های اکثریت جامعه بتوانند همچنان به حیات غارت معابانه خویش ادامه بدهند.

در مورد پروسه و جریان نود دقیقه ای یک مسابقه فوتبال، تا چه اندازه قوانین فیزیک، شیمی و غیره دخالت دارند، چه قدر شانس و تصادف و احتمالات، چه اندازه مهارت فیزیکی بازیکنان و تا چه اندازه هماهنگی تیمی آنها، چقدر قدرت تفکر، مهارت شخصی و قدرت تصمیم گیری و عمل تک تک بازیکنان، چه اندازه تدارکات و آمادگیهای قبلی، چقدر نقش تشویق تماشاگران و راهنمائیهای مربیان و غیره تاثیر می گذارد؟ آیا پروسه "طراحی کلان" اولیه را میشود به سناریوهای زنده هستی به این صورت انطباق داد؟

آنها نه فقط نقش انسان متفکر در تصمیم گیری و تغییر محیط اطراف خود با استفاده آگاهانه از آموزه های فیزیکی، شیمیائی و زیست شناسی و غیره را که خود در عین حال نسبی می باشند را در نظر نمی گیرد، بلکه نقش تصادفات،

نکاتی بر رازهای کائنات و حیات موجودات متفکر

احتمالات و همچنان نقش خلاقیت در تصمیمات و تحولات را کلا نادیده می‌گیرند. انسان امروز، تفکر و عمل را به تکنولوژی "روباتیک" منتقل می‌کند. انسان الان دستگاه‌هایی می‌سازد که درست است که ماشین هستند، ولی نه تنها حس‌های پنج‌گانه بشری را می‌توانند در خود داشته باشند، بلکه در مقیاس به مراتب بیشتری از انسان می‌توانند اطلاعات را در خود جمع کرده، آنالیز بکنند و تصمیم گرفته و عمل بکنند. اگر امروز انسان در راستای جهان وطنی شدن حرکت می‌کند، چشمان خود را به تسخیر کائنات کلان دوخته است.

دنیز ایشچی - فوریه ۲۰۱۳

۳. روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

راستی، آغاز تاریخ فلسفه را از کجا میتوان تعیین کرد؟ از زمانی که "هراکلیوس" گفت که در یک رود خانه دوبار نمی شود شنا کرد؟ از زمانی که "بودا" و "یا" کنفوسیوس "آموزه های خود را فورمول بندی کرده و برای درک راز و رمزهای هستی و ارائه رهنمودهای خود جهت زندگی بهتر به مردم خود ارائه می دادند؟ زمانی که پیامبران درس های "الهی" خود را به قبیله و طایفه های خود ابلاغ می کردند؟ زمانی که آئین میترائیسم و مهر پرستی با آداب و رسوم پیچیده آن همراه با قربانی کردن گاو و نوشیدن خون آن جاری بود، یا آئین اورفئوسی در یونان همزمان با آئین میترائیسم در ایران، به قربانی کردن دختران خود در مقابل خدایان می پرداختند. وقتی که گانه های زرتشت تنظیم می شدند، یا وقتی که هزاران قوم، مثل پیروان مکتب "اورفئوس" در یونان قدیم مست از شراب های نوشانوش و رقص رقصان فرزندان خود را قربانی بت های سنگی و خدایان باران، آفتاب، زمین و غیره می کردند؟ یا زمانی که "کانت" گفت، "من می اندیشم، پس هستم"؟ فلسفه، جویای چه بوده و از اول پیدایش آن به کدامین سر هستی میخواست است تا پاسخ بدهد؟ آیا میشود در یک مقاله چندین صفحه ای به مساله ای که حیاتش به اندازه حیات انسان متفکر بوده و در تمام طول حیات بشری ذهن انسان را به خود مشغول داشته است و خروارهای کتاب در موردش نوشته شده است پرداخت؟ در هر صورت چشمک زنان بر این تاریخ گذاری می کنیم، باشد کمکمان کند تا یادآوری مختصری از آموخته های قبلیمان گردد.

از میان فیلسوفان قدیم، "سقراط" بیشتر از همه با برجستگی یک سر و گردن بالاتر سر بلند می کند. پیر مردی که چوب بلندی در دست در کوچه های آتن قدم می زد و جوانان به دورش جمع شده و با وی به بحث و جدل می پرداختند،

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

به جوانان و شاگردانش می‌گفت که "من داناتر از همه شما هستم چون بیشتر از همه شما می‌دانم که هیچ نمی‌دانم" فیلسوفی که با سوال و تفتیش سعی می‌کرد به علت و محتوای درون پدیده‌ها پی ببرد، شیوه استدلالی فلسفه را پایه‌گذاری کرد، با دانائی بی‌کران خود به این واقعیت آگاه بود که چقدر دانش بشر در مورد هستی اطراف خود و کائنات ناچیز می‌باشد. مغز انسان در دریای بیکران این جهالت و نا آگاهی، بلاخره باید برای توجیه هستی اطراف و اتفاقاتی که در محیط اطرافشان می‌گذرد، سناریو‌ها و توصیف‌هایی داشته باشند، جهالت بی‌کران بشریت زمینه را برای خرافات بیکران باز می‌کرد. خرافاتی که از پرستش گاو‌هایی که به آنها شیر و گوشت می‌دهند شروع کرده، با پرستش بارانی که به آنها آب برای زندگی خود، دامها و کشت و زرعشان فراهم می‌کرد، از پرستش خورشیدی که برای آنها گرما و روشنائی فراهم می‌کرد شروع شده و با پرستش ستارگان در تاریکیهای مطلق شب‌ها ادامه پیدا می‌کرد. این خرافه پرستی‌ها مانع از این نمی‌شد تا بشر با کنجکاوی تمام به تفتیش خستگی ناپذیر برای پی بردن به رازهای بی‌پایان هستی ادامه ندهد. مگر انسان گوشت خوار، به مراتب بهتر از انسانی که هنوز بالای درخت‌ها و فقط به سبزی و میوه خواری می‌پرداخت کار می‌کرد. انسان متفکر تازه آغاز به یادگیری رازهای هستی اطراف خود پرداخته بود.

دوران حکومت‌های دولت شهری بود. آتن برای خودش دولت مستقل خود را داشت و اسپارت دولت مستقل خود را. خیلی از جزایر بزرگ دریای مدیترانه مثل جزیره "کرت" و "قبرس" به منطقه‌های تجاری مشابه بنادری آزاد تبدیل شده بودند. رشد شرایط اقتصاد تجاری خصوصا موجب رشد اقتصادی، افزایش رفاه اجتماعی شده و امکانات تبادل دانش، تجربه بین مردم از طریق تجاری که مسافرت می‌کردند در مناطق مختلف گردیده، در عین حال باعث پیشرفت دانش

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

علمی در زمینه های هندسه، حساب استدلالی، جبر و بالاخره فیزیک میگردید. آتن بعنوان اولین شهری در آمده بود که در آن اشرافیت بصورت سناتورها در مجلس سنا جمع شده و بصورتی مشاوره ای و دموکراتیک در مورد اداره سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امور تصمیم می گرفتند. در بطن چنین جنب و جوش هایی بود که اندیشمندان به خود این اجازه را می دادند که نه فقط مثل فیثاغورث، طالس، بطلمیوس، ارشمیدس و دموکریت، نه فقط کاشفان فورمول های هندسی، جبر، حساب و شیمی و غیره بودند، بلکه آنها به خود این اجازه را دادند تا در مورد سوال های کلان هستی محیط اطراف خود در زمینه های رازهای هستی و فلسفی هم به ابراز نظر بپردازند.

"هراکلیوس" که اولین فیلسوفی بود که مطرح کرد همه چیز در حال حرکت و تغییر است. او بود که مطرح کرد که "در یک رودخانه دوبار نمی شود شنا کرد. او منشاء همه چیز را از "آتش" می دید. طالس منشاء همه چیز را در آب می دید، وانکسمینس منشاء همه چیز را در هوا و بالاخره این گزنفون بود که منشاء همه چیز را در خاک می دید. عموماً در این مرحله فیلسوفان منشاء همه چیز را در چهار عنصر آب، آتش، هوا و خاک می دیدند. این در شرایطی بود که "دموکریت" مطرح می کرد "اگر ماده را به قطعات جزئی تقسیم کنیم، به کوچکترین قطعه غیر قابل تقسیم می رسیم که او اسم آن را "اتم" می گذاشت. شاید یکی از بزرگترین فیلسوفان آن عصر "پارمیندس" بود که به مساله نقش مغز و حافظه انسان پرداخته و مطرح می کرد "چیزی که به اندیشه در آید و در فکر ما ظاهر شود، وجود خارجی نیز خواهد داشت". او مطرح می کرد، تصاویری که در ذهن ما ظاهر می گردند، در عین حال نشانگر وجود خارجی آن چیزها نیز می باشند. قبل از اینکه سه فیلسوف بزرگ تاریخ دو هزار و پانصد ساله بشریت

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

در تاریخ ظاهر شوند، تاریخ فلسفه یونان، توسط این فیلسوفان ماقبل ارسطو و همراهان آنها بقدر کافی غنی شده بود.

"اسپارت"، بر عکس آتن شهری بود که به شیوه اشتراکی و میلیتاریزه اداره می شد. کودکان از خرد سالی در آموزشگاه های عمومی به دور از پدر و مادرها زندگی می کردند. ارتشها و افراد جنگی از همین مدارس تفکیک شده و به نظام ارتش می پیوستند. ازدواج زن و مرد آزاد بود و نوعی با ارده فردی و بصورت اشتراکی بود. اشرافیت و باغداران در عین حال مالکان برده گانی بودند که در باغها کار می کردند. عموماً بر اسپارت یک دیسیپلین نظامی حاکم بود. شهرها بین خود هم جهت تقسیم منابع و زمین ها و بردگان و ثروت و یا اعمال برتری و گرفتن خراج جنگی به جنگ می پرداختند. در دوران زندگی "سقراط" بود که در جنگی که بین "آتن" و "اسپارت" در گرفت، "آتن" شکست خورد و "اسپارت" پیروز گردید.

"سقراط" از یک طرف یک یونانی دوره گرد بد قیافه ای بود که جوانان را دور خود جمع می کرد و با آنها به بحث و جدل می پرداخت. اهمیت شخصیت سقراط را از چندین زاویه میتوان مورد بررسی قرار داد. اولی از این زاویه که دو تا از بزرگترین فیلسوفان تاریخ دوهزار و پانصد ساله اخیر بشریت، یعنی افلاطون و ارسطو، شاگردان وی می باشند. دومی از این زاویه که دیگر شاگردان سقراط، چهار مکتب اساسی فلسفی "سوفسطائیان" یا "شکاکيون"، "اپیکوریان"، رواقیون و بالاخره "کلیبان" را پایه گذاری کردند که هنوز آثار این بینش های فلسفی را ما بصورت مکتبهای مشاهده می کنیم. سومی خود افکار و اندیشه های سقراط، یا بهتر است بگوئیم چگونگی و شیوه تلاش وی جهت دست یابی به حقیقت بود. چهارمی قصه دادگاه سقراط و اینکه حاضر نگردید نه توسط

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

شاگردانش فراری داده شود، نه حاضر به دادن رشوه جهت تخفیف مجازاتش شد.

او به جوانان می گفت که "پدران شما اینهمه قربانی و انعام به این خدایان سنگی شما می دهند، چرا این خدایان نتوانستند در جنگ با اسپارت، آتن را پیروز بکنند؟ او به جوانان می آموخت که به خرافات پدران خویش باور نکرده و آنها را دور بریزند. او با پایه گذاری شیوه فلسفی استدلالی، از جوانان می خواست از طریق پرسش کردنهای مکرر به جوهر درونی و تصویر کاملتر حقیقت امور پی ببرند.. او را به اتهام کفر و توهین به خدایان آتن وپایین آوردن احترام و منزلت اشرافیت به مرگ و با نوشیدن زهر محکوم کردند.

سقراط از مرگ اندوهناک است زیرا نزد خدایانی می رود که از وی داناترند. مرگ، جدا شدن روح از بدن است. سقراط به بقای روح معتقد بود. او معتقد بود که هر چقدر روح از بدن مستقل باشد، آنقدر خالص تر و پاک تر می باشد. تن دچار شهوت می شود، تن مریض وی شود، تن گرسنه می شود، باید تن را رها کرد و به روح چسبید. روح که از تن جدا شد، یا به بهشت، یا به جهنم می رود، سپس این روح در موجودات دیگر ظاهر می گردد. روح فلاسفه در انسانهای با معرفت و روح انسانهای بد در حیوانات ظاهر می گردد.

چهار مکتب فلسفی ارائه شده توسط شاگردان سقراط در شرایطی ارائه گردیدند که آتن شکست خورده بود نوعی مبارزه منفی در کنار یاس و نا امیددی در جریان بود. "اپیکوریان" مثل مرتاض ها ضد دین بودند و ضرورتی برای وجود دین قائل نبودند. آنها اراده آزاد برای عمل و سرنوشت خویش را توصیه می کردند. نظریات اپیکوروس، در مرحله اول برای تأمین آرامش روانی طرح ریزی شده بود. لذت، آغاز و انجام زندگی سعادت مند است. لذت‌های روحی بر لذت های

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

جسمی ارجحیت دارند. فضیلت باید در مسیر جستجوی لذت باشد. عدالت یعنی رفتاری که در آن شخص دلیلی برای ترسیدن نداشته باشد. او خواهان اعتدال و لذت های آرام بود. در خوردن، اعتدال می کرد و میگفت برای این کار شعور عادی کافی است. عالیترین لذت اجتماعی، درستی و راستی می باشد.

"رواقیون" باور داشتند که "فضیلت" مایه سعادت انسانی است، نه امکانات مادی. محرومیت های مادی و فشارهای اجتماعی را بخاطر آن باید تحمل کرد که آنها در مقابل فضیلت انسانی ارزش و اهمیتی ندارند. بنیان گزار اندیشه های رواقیون "زنو" بود. اندیشه های آنها بر پایه های اصالت اخلاق پایه ریزی شده بود. سادگی در خوراک و پوشاک و زندگی و راحتی جسمی همه مورد ترغیب رواقیون بود. انسان اگر حتی در زندان با آدم جباری هم یک جا بیافتد، با اتکا به دانش، فضیلت اخلاقی خود می تواند خود را با محیط تطبیق داده و با آگاهی، عدالت اخلاقی به حیات خود ادامه دهد. رواقیون به غیبگویی باور داشتند

"سوفسطائیان" یا "شکاکيون" آنهايي بودند که با تاکید بر آموزه های عملی و پراگماتیسم کارهای خود را به پیش می بردند و عمدتاً در مورد همه چیز شک می کردند. این نحوه نگرش از یک آنها را به انسان های خیلی محتاط تبدیل کرده بود، از طرف دیگر با شک کردن در مورد ذات پدیده ها، به کنکاش بیشتر در پی بردن به ذات پدیده ها نقش بسزائی داشتند. آنها شکاکیت در اخلاق، شکاکیت در منطق را باور داشته و به آن شکاکیت در حواس را هم افزوده بودند. "گمان می کنم اینطور باشد، ولی مطمئن نیستم". آنها از طریق شکاکیت روی حواس و تناقضات ظاهری در ادراک به نوعی فضیلت ذهنی مشابه اندیشه های هیوم رسیده بودند. آنها با شرکت در مراسم مذهبی، مورد تسلاهی مردم تنبیل می شدند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

"کلیبان" تارکان دنیائی بودند که مثل سگ ها در حفره هایی زندگی می کردند. آنها حتی مخالفان آزار کردن حیوانات نیز بودند. آنها بر این باور بودند که همه انسانها مانند همد "برابرند"، به خاطر همین خود را به پایین ترین رده های اجتماعی، یعنی بردگان نزدیک می کردند. از طریق دوری از نعمات اجتماعی که در اختیار شهروندان آتن بود، آنها به نوعی پرخاش گونه برابری عموم بشری در اشتراک سختی های بردگان را بصورت سمبلیستی نمایندگی می کردند. "دیوجانوس" یکی از شاگردان سقراط بود که در حفره ای زندگی می کرد و با بردگان به نشست و برخاست و بحث می پرداخت. "آنچه فهمیدنی است، برای مردم عادی و بردگان هم فهمیدنی است". نه دولت، نه مالکیت، نه زناشوئی، نه دین، نه بردگی نباید وجود داشته باشند. میگویند روزی اسکندر پیش اور رفت و گفت، از من چیزی بخواه، دیوجانوس گفت، از جلو خورشید بکش کنار تا آفتاب بخورم.

افلاطون

چگونه ممکن است در چندین پاراگراف کوتاه بتوان تصویری جامع در مورد فیلسوفی ارائه داد که جامعیت و عمق و انسجام اندیشه هایش دو هزار و پانصد سال بر اندیشه های بشریت به نحو قدرتمندی تاثیر گذار، یا حاکم بوده است. افلاطون از خانواده های ثروتمند اشرافیت آتن بود که پس از شکست آتن و اعدام سقراط، عموماً اوضاع آتن خیلی جالب نبود. افلاطون در این دوره از شهر جدا شده و به مسافرتی بیست ساله دور دنیا از جمله به هندوستان و مصر می رود. تجربیات و آموزه های خود از دوران مسافرت، شاگردی سقراط و تاثیراتی از شیوه زندگی در اسپارت را با اندیشه های خود در هم ریخته و مکتب فلسفی خویش را ارائه می دهد. او تنها کسی است که بصورت نوشته داستان محاکمه

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

سقراط را برای نسل های بعدی ارائه داده است. شاید بدون اغراق بشود گفت که افلاطون تاثیر گزار ترین فیلسوف برای طولانی ترین زمان در تاریخ بشریت میباشد.

جهت فشرده کردن پرداختن به اندیشه های وی، چندین بخش سرفصل گونه از نظریات فلسفی وی را خلاصه وار مطرح میکنم. الف) باورمندیهای اخلاقی، ب) مرام دولنگرایی و چگونگی اداره حکومتی، جمهورییت و مدینه فاضله، پ) نظریه "مثل"، رابطه روح و هستی مادی، ت) معرفت، ادراک و عقل چگونگی تبادل ارتباطی مابین آنها، و بالاخره ث) جهانشناسی.

ارزشهای خوب و پاک، ارزشهای آسمانی و الهی هستند. خوبی مستقل از زمان است و بهترین دولت باید از روی نمونه آسمانی آن "یعنی ارزشهای پاک اخلاقی" باشد. افلاطون جامعه را به سه قسمت "سربازان"، "توده های مردم" و "سرپرستان" تقسیم می کرد. تنها دسته سوم قابلیت اداره و حاکمیت سیاسی در جمهورییت را دارا می باشند. وی که برای همه گروه بندیها جداگانه زندگی اشتراکی را توصیه می کند، به تساوی زن و مرد باور دارد، انتخاب همسران را از طریق قرعه توصیه می کند. دختران و پسران از کودکی از پدر و مادر خود جدا شده و در موسسات آموزشی بصورت مخلوط پرورش داده میشوند تا بتوانند سربازان خوبی برای کشور تربیت بشوند. به نظر افلاطون، سرپرستان و یا حکومت گران باید فیلسوف باشند، این به آن مفهوم نیست که فیلسوفان باید حاکم باشند. او مطرح می کرد که انسان از سه عنصر "طلا"، "نقره" و "مفرغ" آفریده شده است که بازتاب آن همان سه دسته سرپرستان، سربازان و توده های مردم هستند. از نظر افلاطون در جامعه باید عدل حاکم باشد و تعریف وی از عدل

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

بر این بود که کسی کاری به کار کس دیگر نداشته باشد. عدالت وی بیشتر به دموکراسی شباهت دارد، تا مساوات. حاکمان باید حکیم باشند.

معرفت انسانی از طریق حواس شنوایی، بینائی، لامسه و چشائی بدست نمی آیند، بلکه از طریق تعقل، استدلال و تفکر حاصل می گردند. علومی که بیشتر از همه با تعقل و تفکر و استدلال طرف هستند، علوم ریاضیات می باشند. او که تا حدود قابل ملاحظه ای تحت تاثیر فیثاغورث بود، بر اهمیت ریاضیات در استدلال و تعقل تاکید می کرد. او مطرح می کرد که حکومت باید از محارم اسرار تشکیل شود. کسانی که بر اساس ارزشهای اخلاقی پاک حاضر به کشیدن ریاضت های فکری و اخلاقی باشند، میتوانند حاکمان برجسته ای باشند. برای تشکیل حکومت خوب، همیشه تعلیم و تربیت لازم است. عقل حقیقی بدون ریاضت حاصل نمی گردد. حکومت گران باید فراغت زمان لازم داشته باشند تا بتوانند حکومت کنند و نباید مشغله های دیگر آنها را از این کار باز دارد. افلاطون بوعی حکومت الیگارشسی را توصیه می کرد.

افلاطون هم مانند سقراط به بقای روح معتقد بود. سقراط که به تک خدائی باورمند بود، رابطه انسان با خدا را به رابطه "گله" و "گله دار" تشبیه می کرد. از نظر افلاطون، تن آدمی مانع کسب معرفت وی می باشد. ادراک حقیقی از طریق "تعقل" به دست می آید، نه از طریق حواس بینائی، شنوایی و غیره. خدای افلاطون، جهان را از موادی که قبلا وجود داشته اند تشکیل داده است. او عقل را درون روح جا می دهد و سپس روح را با جسم پیوند می دهد و از این پیوند شکل یابی موجود زنده را تشریح می کند. نظم موجود در کائنات، از درون بی نظمی های قبلی شکل گرفته است. چرخش کامل ترین حرکت می باشد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

خدا یک جهان را آفریده است و این جهان از چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش تشکیل می‌گردند. در روند آفرینش چهار نوع موجودات آفریده شدند، یکی خدایان دیگر، دومی پرندگان، سومی ماهیها و موجودات دریائی و چهارمی موجودات زمینی. آفریننده بزرگ، جز، جاودانی و آسمانی "مُثل" موجودات را آفرید و افریدن موجودات دیگر را به خدایان دیگر سپرد. روح موجود در موجودات زنده، از طرف روح بزرگ آسمانی داده میشود که در طول حیات آن موجود در وجود جسم آن به حیات خود ادامه می‌دهد، و موقع مرگش از تن وی خارج شده دوباره به روح بزرگ ملحق می‌گردد. آفریننده برای هر ستاره ای هم روح بخشیده و این روح‌ها احساس "خشم"، "ترس"، و "محبت" دارا می‌باشند. نمونه‌های حیوانات و موجوداتی که در اطراف خود مشاهده می‌کنیم، از همان نمونه الهی "مُثل" که آفریننده بزرگ آفریده است، گرفته میشوند. مثلاً آفریننده بزرگ نمونه‌هایی از حیوانات به شکل "گره"، "ماهی"، "گاو" و "اسب" آفریده است که نمونه‌های زمینی از روی نمونه آسمانی آنها آفریده می‌شوند. با طرح این مساله که این روح بزرگ است که از آسمانها بر تن موجودات دیگر وارد شده و به آنها حیات می‌بخشد و بعد از مرگ این روح دوباره به روح بزرگ می‌پیوندد، در واقع افلاطون به بقای روح باورمند بود.

ارسطو

ارسطو شاگرد دیگر سقراط بود. او اهل مقدونیه بود ولی در شهر آتن زندگی می‌کرد. او مکتب اندیشه‌های فلسفی خود را تقریباً همزمان با افلاطون، ولی در محیطی با ویژگیهای زندگی خود و جداگانه مطرح می‌کرد. اندیشه‌های فلسفی ارسطو، تقریباً در همه زمینه‌ها با اندیشه‌های مشابه افلاطون، زاویه‌های ویژه‌ای داشته است. اندیشه‌های ارسطو در مورد فضیلت، رابطه روح و

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

جسم، مناسبات اجتماعی، دولت و دولت‌گرائی، حرکت، زمان و مکان، و زمینه‌های دیگر، نظریات ویژه ارسطوئی بود. به همین دلیل هم پس از اینکه صد سال در دوران قرون وسطی، کلیسا با اتکا بر نظریات افلاطون، با قدرت تمام حکومت مطلقه خود را اعمال می‌کرد، وقتی که تحت تاثیر رشد تجارت، شکل‌گیری اشرافیت نوین، آغاز کشفیات علمی، صنعتی نوین، یعنی دوران قبل از آغاز رنسانس، این فلسفه ارسطوئی بود که به کمک آن فیلسوفان جدید به جدل دگماتیسم سیاه ملقمه‌ای از اندیشه‌های مسیحیت با بخش‌هایی از نظریه‌های افلاطون آمد. فلسفه ارسطوئی خیلی طبیعی‌تر، معتدل‌تر و بازتر و آزادتر از فلسفه افلاطونی بود. از این طریق بود که در دوران آغازین رنسانس در اروپا، فلسفه ارسطوئی جایگاه حکومت چندین صد ساله فلسفه افلاطونی را گرفت. کلیسا با سویچ کردن از فلسفه افلاطونی به فلسفه ارسطوئی، توانست همچنان به صورت خزنده‌ای به حیات خود و دوام بدهد. با مقایسه و ویژگی‌های فلسفه افلاطونی و فلسفه ارسطوئی، میتوان تشخیص داد که چرا آغاز دوران قبل از رنسانس، زمان رشد اشرافیت تجاری، قدرت‌گیری پادشاهان در مقابل کلیساها و رشد احساسات ناسیونالیستی، فلسفه ارسطوئی بیشتر از همه با آرمانخواهی مردمی از یکطرف و نجات کلیسا از طوفان‌هایی که در راه بود، همخوانی داشت.

گفتیم که ارسطو اهل مقدونیه بود و در زمان اسکندر کبیر و پدرش فیلیپ زندگی می‌کرد. وی یکی از معلمان و مشاوران اصلی اسکندر بود. حالا چه اندازه اسکندر تحت تاثیر او و چقدر مستقل از اندیشه‌های ارسطو عمل می‌کرد، یک صحبت دیگری است. همانطور که اشاره شد، یک بخش از نظریات ارسطو مربوط میشود به زندگی اجتماعی و دولت‌مداری. او روابط اجتماعی عادی زمان خویش را "طبیعی" قلمداد می‌کرد. او مناسبات اشتراکی افلاطون را قبول نمی‌کرد و بر این باور بود که زندگی زن و مرد، برده و برده‌دار، اشرافیت و توده عادی و غیره

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

مناسبات طبیعی هستند. برده هم در واقع جزو خانواده محسوب می‌گردد، با این تفاوت که موقعیت پست تری دارد. او باور داشت که زندگی بدون قانون از زندگی حیوانات پست تر است. دولت از اشتراک نظری مدنی خانواده‌ها بوجود می‌آید. او مطرح می‌کرد که عدالت ارباب، با عدالت برده فرق می‌کند. او که شدیداً مخالف افراط و تفریط بود، همیشه اعتدال را بهترین شیوه عمل اجتماعی تلقی می‌کرد. او شیوه حکومتی جمهوری افلاطون را که قدرت را در دست یک نفر محدود می‌کرد قبول نداشت و اشرافیت سلطنتی را به آن ترجیح می‌داد. او که باور داشت دولت عالیترین نوع اداره جامعه است، در واقع حکومت سلطنتی "مونارشی" را به حکومت اشرافیت "آریستوکراسی" و آن را به "دموکراسی" ترجیح می‌داد. او دولتهای "دیکتاتوری"، "الیگارشی" یا حکومت اقلیت توانگران و "دموکراسی" را حکومت‌های بد می‌نامید. او موافق انتخاب قضات نبود و انتصاب آنها را ترجیح می‌داد. او که کار کردن را پست می‌شمرد، پیشه‌وران را جزو پست‌ترین گروه‌های اجتماعی تلقی می‌کرد. او تا حدود زیادی به فلسفه سیاسی ماکیاولیستی تفرقه‌بیانداز و حکومت‌کن حکومت‌های جبار باورمند بود. همه اینها او را در رده اشخاصی که در زمان خویش نسبت به مسائل اجتماعی حکومتی اندیشه‌های تا حدود زیادی پرگماتیک داشت قرار می‌دهد.

ارسطو مخالف بهره‌گرفتن و ربا بود. او که این کار را پست می‌شمرد، باور داشت که سود باید بصورت طبیعی و از طریق تولید و یا تجارت حاصل گردد، نه از طریق رباخواری. فلسفه اخلاقی ارسطو، سعادت اخروی و صورت تعالی اخلاقی انسان می‌باشد. او که مخالف افراط و تفریط بود، با باورمندی به اعتدال در هر چیز، نوعی نسبیت رفتاری پدیده‌ها باورمند بود. او که میگفت، افلاطون حق داشت که نفس را به دو قسمت بخرد و نابخرد تقسیم کند، نفس نابخرد را نباتی

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

و حیوانی می نامید. فضیلت انسانی عقلی "یادگرفتنی" و اخلاقی "عادت کردنی" است. عدالت نه به مفهوم مساوات، بلکه به صورت برابری در مقابل قانون می باشد. اخلاق باید از سیاست تبعیت بکند، به این صورت که کوچکترها باید به بزرگترها احترام بگذارند. در اجتماع هم آنهایی که از نظر موقعیت اجتماعی در رده های پایینتری قرار دارند، باید نسبت به آنهایی که در رده های بالاتر قرار دارند، احترام بگذارند. قانون گذاران باید نوعی قانون بگذارند که مردم را به عاداتهای خوب تشویق و ترغیب بکنند. او که کمتر شخصی عاطفی بود، مطرح می کرد که بردگان باید موقعیت خود را قبول بکنند و مردم طبقات متوسط باید به اشرافیت احترام بگذارند.

او از چهار نوع "علت" بحث می کند. علت اینکه یک مجسمه ساز یک مجسمه ای را درست می کند، یکی علت مادی "جنس مرمر"، دیگری علت صوری "شکل صوری مجسمه چه خواهد بود"، علت فاعلی "شیوه ای که از آن جهت درست کردن استفاده می کند، از قبیل چکش و قلم" و بالاخره علت چهارم "اینکه چه مفهومی را میخواهد برساند". در شرایطی که افلاطون خیلی متأثر از علم ریاضیات بود، ارسطو را شاید بشود اولین زیست شناس تاریخ بشریت نامید که در زمان خویش در مورد زیست شناسی گیاهان و حیوانات تحقیق می کرد.

منطق قیاسی ارسطو که توسط وی پایه ریزی شده است به طور مثال مطرح میکند که، آدمی فانی است، سقراط آدمی است، پس سقراط فانی است. منطقی که ای یک کلیت جامع بصورت آنالیز قیاس واسطه ای در مورد اجزا نتیجه گیری می کند. این شیوه منطقی کاستی های خود را هم دارد که در تمام موارد صادق نیست و صدق نمی کند. مثلاً پرنده پرواز می کند، شتر مرغ یک پرنده است، پس،

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

شتر مرغ پرواز می کند. او معتقد بود که فضیلت انسانی سیری تکاملی طی می کند.

در مورد بررسی پدیده حرکت از دیدگاه ارسطو، حرکت از دیدگاه وی محرک نخستین نیروی الهی می باشد که در ماورای ماه قرار دارد. زمان، مکان و حرکت نتیجه حرکتی که ناشی از نیروی الهی می باشد، بوجود آمده اند. او که عناصر تشکیل دهنده هستی زمینی را همان چهار عنصر اصلی "آب"، "آتش"، "باد" و "خاک" قلمداد می کند، در مورد ماورای آسمانها و بالاتر از ماه، معتقد است که علاوه بر چهار عنصر نام برده شده، عنصر پنجمی که عنصر الهی است نیز وجود دارد. او که به تمایز ماده از صورت معتقد بود مطرح می کرد که روح چیزی است که ماده را به حرکت وا می دارد. هیچ دو چیز نمی توانند روح و جسم واحدی داشته باشند. ارسطو معتقد بود که بیش از چهل و هفت جنباننده "خدا" که جنبنده ها را به حرکت در می آورند، وجود دارند. او معتقد بود که پس از مرگ حیوانات، روح آنها در موجودات دیگر ظاهر شده و به موجودات نوین حیات و جان می بخشد. خدا توسط عشقی که موجودات نسبت به وی دارند، میتواند جهان را به حرکت وادارد.

مقایسه ای بر نظریات افلاطون، ارسطو و چهار مکتب دیگر

تاثیرات اندیشه های افلاطون و ارسطو در شکل یابی و فورمولبندی ادیان بزرگ مثل مسیحیت و اسلام بی نهایت برجسته است. از بت پرستی دست برداشتن و به خدائی که مادی نیست و در آسمانهاست باور داشتن، حلول روح خدائی در موجودات زنده، بازگشت روح به سمت خدا پس از مرگ، حلول دوباره روح در موجودات دیگر، نقش ریاضت و سختی کشیدن در ارتقا فضیلت انسانی و خیلی

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

نظرات دیگر مشابه ایندو فیلسوف بزرگ از طرف ادیان اسلام و مسیحیت به عاریه گرفته شده است.

جدا کردن کودکان از خانواده هایشان، تشکیل خانگه های بزرگ تعلیم و تربیت جوانان و قرار دادن آنها در این خانگه ها بصورت زندگی اشتراکی آنها از یک طرف و تعلیم و تربیت آنها از طرف دیگر به مدت صدها سال توسط کلیسا خصوصا در دوران حکومت بلا منازع پاپ ها و واتیکان به کار گرفته می شد. خانگه های بزرگی که به صورت تارکان دنیا برای خواهران و برادران مقدس تشکیل می دادند، از نظریات افلاطون گرفته می شوند.

در مورد حکومت گرائی، خصوصا نظریه افلاطون بر مورد اینکه "حاکمان باید فیلسوف باشند" و جامعه را به سه طبقه مردم عادی، سربازان و بالاخره حاکمان تقسیم می کرد، کاملا با ساختار و فلسفه حکومتی ایجاد شده توسط کلیسا در دوران حاکمیت آنها در قرون وسطی تطبیق می کرد. البته طرح این مساله به این مفهوم نیست که افلاطون خواهان تشکیل حکومت مستبد و دگم کلیسایی بود، بلکه این کلیسا بود از اندیشه های افلاطون، و بعدها ارسطو جهت تکوین فلسفه فکری و سیاسی خود استفاده های فراوان کرد.

میدانیم که افلاطون نوع حکومت خود را جمهوریت می نامید. ارسطو در مقابل آن حکومت سلطنتی "موناشرسی" را در درجه اول، و حکومت "آریستوکراسی" اشرافیت را در درجه بعدی ترجیح می داد. در دورانی که به پایان حکومت واتیکان، پاپها و کلیسا در اروپا نزدیک می شدیم، بخاطر رشد تجارت، اشرافیت نوینی از تجار و صنعتگران شکل می گرفت که دیگر عمدتا زمین دار نبودند. آنها که از یک طرف خواهان تجارت آزاد بودند، از طرف دیگر دارای هویت های ملی بوده و به نحو خیلی راحتتری میتوانستند در چهارچوبه ملی خود گرد هم

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

بیایند، خواهان حکومت کلیسا و پایها نبودند، بلکه آنها بیشتر خواهان حکومت پادشاهان و آریستوکراسی بودند. در این دوران است که اندیشه های فلسفی اجتماعی ارسطو به کمک روشنفکران سیاسی و کلیسا می آید تا بتوانند خود را با رشد طبقات نوین اجتماعی و خواسته های آنها تطبیق بکنند.

در مورد روح، نفس، فضیلت، ادراک، زمان، مکان، جسم، ماده، حرکت، حیات و مرگ و غیره نظرات افلاطون و ارسطو با هم زاویه های اندکی داشتند و جالب اینکه در تمامی این موارد آنها نظرات منسجمی ارائه می دادند. افلاطون که بیشتر متأثر از علوم ریاضی بود، تعقل و تفکر و فضیلت انسانی را بر احساسات و حواس اولویت می بخشید. در مورد روح، ارسطو باور داشت که روح انسانهای بد، بعد از مرگ آنها به موجودات پست منتقل شده و در قالب آنها به حیات خود ادامه می دهد، این در شرایطی بود که افلاطون بر این باور بود که روح الهی است، پارچه ای از خداست که به موجود زنده حیات می بخشد و پس از مرگ وی به روح بزرگ می پیوندد.

همزمان با دوران ارسطو و افلاطون، باید اشاره کرد که چهار مکتب دیگر بزرگ فلسفی بشریت، یعنی "اپیکوریان"، "سوفسطائیان" -- شکاکيون"، "واقیون" و "کلیبان" هم شکل گرفتند. خورشیدی که دو هزار و پانصد سال پیش از سرزمین یونان به درخشیدن آغاز کرد، بیش از دو هزار و پانصد سال بر اندیشه های فلسفی و دینی بشریت حکومت کرده است. هنوز هم وقتی ما خواهان تشکیل یک حکومت جمهوری دموکراتیک هستیم، فراموش می کنیم که هم "جمهوریت"، و هم "دموکراسی" مفاهیمی هستند که توسط آن اندیشمندان بزرگ برای ما به عاریه گذاشته اند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش اول)

تأثیرات اندیشه های فلسفی "رواقیون"، "اپیکوریان"، "شکاکيون" و "کلیبان" در کلیت و انسجام فلسفه ادیان به صورت قدرتمندی مشاهده میشود. وقتی رواقیون می گویند "فضیلت غایت آگاهی، اخلاق، عمل و عدالت انسانی می باشد" و بر این اساس مطرح می کنند که با "انکا به فضیلت با خونسردی و آگاهی میتوان با سختی ها و مرگ روبرو شد" و یا اینکه "ستمگر بیشتر به خودش ستم می کند، تا ستمکش" و یا وقتی که هر چهارتای این مکاتب به نوعی پیروان خود را با "ریاضت کشیدن" به تحمل سختی ها دعوت می کردند، آیا این اندیشه ها را مسیحیت، مانویان و اسلام و ادیان دیگر، بمانند خیلی از اندیشه های افلاطون و ارسطو به عاریت نگرفته اند؟

دنبیز ایشچی ---- فوریه ۲۰۱۳

۴. روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

گفتمیم که افلاطون و ارسطو، دو تا از بزرگترین فلاسفه تاریخ بشریت، شاگردان سقراط بودند. همچنین گفتیم که چهارتا از شاگردان دیگر سقراط، چهار تا از بزرگترین مکاتب فلسفی را بنیان گذاری کردند. "دیوجانوس" مکتب "کلبیان" را، "زنو" مکتب "رواقیون" را و "اپیکوروس" مکتب "اپیکوری" و بالاخره "پیرهو" که بعدا از سربازان اسکندر در حمله به هندوستان بود، مکتب "شکاکیون" را پایه گذاری کردند. می دانیم که این چهار مکتب متاثر از شرایط سختی های شکست آتن در جنگ با اسپارت و نا امیددی های بعد از آن تلاش در تحمل سختی های آن در کنار علت یابی شکست سیستم دموکراسی آتن در مقابل میلیتاریسم اسپارت و یافتن نگرش های نوین با جهان بینی نوین بودند.

گفتمیم که "ارسطو" به نظام طبقاتی اعتقاد داشت و طرفدار موناشرشی و یا حکومت آریستوکراسی بود. ارسطو بر اساس سیاستی مشابه سیاست ماکیاولی به اداره کشوری باور داشت. او در عین حال طرفدار اعتدال بود. شاید تحت تاثیر رهنمودهای او بود که "اسکندر" در مناطقی که پیروز می شد، بردگان و رعایا را آزاد نمی کرد، بلکه همان حکام و اشرافیت قبلی را بر سر قدرت نگه می داشت، مالیاتها را خذف نمی کرد و از آنها تعهد هم پیمانی و وفاداری می گرفت و از آنها می خواست که به حکومت مرکزی وفادار بمانند و خراج لازم را بپردازند. ندیمان اسکندر عوض چاپلوسی کردن در مقابل او، مشاوران و منتقدان وی محسوب می شدند.

اسکندر خیلی جوان مرد و امپراطوری وی که از مقدونیه تا هندوستان وسعت داشت، بین سه تن سردارانش تقسیم شدند. تحولات بعد از آن برای همیشه

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

قدرت سیاسی را از یونان به "رم" منتقل کرد. امپراطوری "رم" در تمام دوران حاکمیتی چندین صد ساله خویش، شاید به قوت بشود گفت چیزی به فلسفه یونان نیافزود، بلکه مصرف کننده وفادار آن بود. در دوران حکومت امپراطوری "رم" میشود از "سیسرو"، "مارک انتونی"، "مارکوس اورلیوس" و "ژولیوس سزار" بعنوان کسانی که به دیسپلین فلسفی "رم" افزودند نام برد. بعد از اینکه امپراطوری روم از هم پاشید، حاکمیت "کلیسای واتیکان" بر سرزمینهایی که قبلا تحت سیطره روم بودند آغاز می گردد.

"سیسرو" که مانند افلاطون از خانواده های اشرافیت بود، از قانون گذاران و متفکرین سیاسی اجتماعی زمان بود که پس از سقوط ژولیوس سزار که همزمان با وی زندگی می کرد، خواهان نوعی حکومت "جمهوری" در "رم" بود. شاید بشود او را متناسب با زمان خویش، با "منتسکیو" مقایسه کرد. سیسرو که در عین حال قانون مداری قدرتمند از طرف اشرافیت بود که طرفدار جمهوریت بود، و مشابه فلسفه افلاطونی نوعی انتخابات درون اشرافیت را فورمولبندی می کرد. او در مقابل دیکتاتوری "ژولیوس سزار" قرار گرفته بود.

"ژولیوس سزار" در شرایطی که جمهوریت اشرافیت و آریستوکراسی انسجام خود را از دست می داد و سیستم حکومتی منسجم نظامی "رم" انسجام خود را از دست می داد، با وجود درگیریهای شدیدی که با همان فساد اشرافیتی داشت، توانست با مهارتهای سیاسی و خصوصا نظامی خویش، نه فقط انسجام کشوری و نظامی "رم" را به آن برگرداند، بلکه حکومت "اریستوکراسی" رم را که به نام جمهوریت در مقابل خود یافته بود، تا حدودی به دنبال خود بکشاند. وی با پیروزی های نظامی فراوان و ایجاد انسجام کشوری که همه در عین حال به نفع اشرافیت آریستوکراسی هم بود، هنوز مخالفان فراوانی در درون این اشرافیت

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

داشت. ژولیوس سزار حکومت خود را به نام سیستم "دیکتاتوری" فردی می نامید در کنار همدستی و همراهی آریستوکراسی خواست جهت ایجاد انسجام و یکپارچگی کشوری از یک طرف، حفظ منافع "روم" و اشرافیت از طرف دیگر و پاک کردن حکومت از فساد های دیوانی و دیگر فساد های اشرافیت که در اجرای امور کشوری بی کفایت بودند، به کمک سرداران خود از جمله "مارک انتونی" به پیش ببرد. در نهایت امر، ژولیوس سزار ترور می شود و به دنبال آن فصل نوین دیگری در امپراطوری "روم" آغاز می گردد. شاید او را از یکطرف بشود با ناپلئون مقایسه کرد که تقریب هزار و پانصد سال قبل از ناپلئون به دنیا آمده بود.

رویهمرفته حکومت "روم" در شرایطی که اشرافیت روم به نام جمهوریت حکومت می کردند، بیشتر از جمهوریت افلاطون الهام گرفته بود و از یک طرف یک نظام میلیتاریزه منسجی بود که روی ارتش و تربیت ارتشیان متشکل از رومی ها تاکید داشت. با بزرگتر شدن وسعت امپراطوری از یک طرف، وارد شدن اشرافیت ملیتهای دیگر به درون این توازن سیاسی نظامی، رشد توان نظامی و اقتصادی و گاه سیاسی فرماندهان نظامی، رشد فساد اداری، مالی و بی کفایتی سیاسی در میان اشرافیت، خیزش های اجتماعی ائتشار دیگر اجتماعی همه و همه در تدوین قانون مندبهای اجتماعی تاثیر می کرد.

بعد از آغاز مسیحیت و سرازیر شدن مسیحیانی که ریاضت کشیدن را اساس تحمل سختی های زندگی را باورمند بودند به این معادلات، انعکاسات آنها باعث شدند تا این فلسفه فکری بیشتر مورد توجه توده های عظیم بردگان، پیشه وران و ائتشار دیگر پایین زحمت کش جامعه قرار گرفته و در مورد انواع فنشارها و تبعیض های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی اشرافیت و حکمرانان به آنها آرامش

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

بدهد. "مارکوس اورلیوس" از جمله حکمرانانی بود که به یک نوع تعادل طبیعی و هارمونیک اجتماعی با حفظ تمامی ویژگیهای حاکمیتی "روم" را داشت، که به نوبه خود و برای زمان خود میتوانست تنفس ازاد کوچک اجتماعی سیاسی تلقی گردد. در مقابل سیسرو که وی را میشود با منتسکیو مقایسه کرد، شاید بشود تا حدودی مارکوس اورلیوس با ژان ژاک روسو مقایسه نمود. او اعلام میکرد که "سلطنت باید به همه افراد یک قانون، تساوی و آزادی بیان، رعایا آزادی بدهد".

در شرق و در ناحیه همدان ایران ما با شخصیتی فلسفی بنام "مانی" در این دوره زمانی مواجه می‌باشیم. "مانی" که خود نسبتی با اشرافیت اشکانی و هم ساسانیان داشت، و در زمان شاپور اول برابر با ۱۵۰ سال بعد از میلاد ادعای پیغمبری کرد، خود تا حدودی متأثر از مسیحیت بود. او که در بخشی از باورهای خود به ترک دنیا و مادیات و ریاضت کشیدن جهت پاکی و خلوص روح انسانی پناه آورده بود، از این طریق مثل عیسی مسیح خواهان بخشیدن آرامش روحی به رعایا و مردم زحمت کشی بود که باید حاصل عمده کار خود را به عنوان مالیات به اربابها و شاهان و دربار ساسانی می‌دادند، هزینه های جنگهای پر خرج پادشاهان را فراهم می‌کردند و خود و خانواده هایشان در فقر و مشقت زندگی می‌کردند. در شرایطی که این مردم فقیر حتی امکانات ازدواج و تشکیل خانواده را هم به این راحتی نداشتند، دختران آنها نسیب دربار و خانواده های اشرافیت ساسانی می‌شد، مانی برای آنها حتی ازدواج نکردن و خود را از این بابت پاک نگه داشتن را توصیه می‌کرد. او در سفرهای خود به شرق و هندوستان از طرف دیگر تحت تاثیر آموزه های "بودا" بی‌قرار گرفته بود که بخشی از آموزه های آنها هم شامل محدودیت های ویژه برای پیروان این مکتب می‌باشد. به همین دلایل بود که آموزه های "مانی" توانست از شرق تا قلب اروپا رخنه کرده و

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

حدود ششصد سال بعنوان یک مکتب برجسته فکری در دنیا مطرح باشد. بالاخره مانی هشتاد ساله در زندان شاپور دوم ساسانی جان خود را در اسارت از دست می دهد.

"کنستانتین" امپراطور روم در سال "۳۰۷" میلادی اولین امپراطوری بود که جهت جلب حمایت اجتماعی اقشار وسیع توده های زجر کشی که با این مسیحیت جهت گرفتن آرامش روحی و روانی و فکری پناه آورده بودند، به مسیحیت گروید. گرچه این کار وی یک تاکتیک سیاسی بزرگ و موفقی بود، ولی حدود صد سال قبل از وی، مسیحا ایدئولوژیک و فلسفی آینده "روم" توسط "فلوطین" بعنوان "فلسفه نو افلاطونی" بصوری منسجم ارائه گردیده بود.

"فلوطین" که تقریباً همزمان با "مانی" زندگی می کرد، بنیانگذار مکتب "نو افلاطونی" می باشد. "فلوطین" مانند "اسپینوزا" دارای طهارت اخلاقی و متانت طبیعی بسیار زیادی بود. بطن سخنانش همیشه صادقانه و هیچ موقع تند و دستور آمیز نیست. "محال است به او بعنوان یک انسان احساس محبت نکنیم. او بهشت را جایگاه آرامش روحی و روانی انسانها ارزیابی می کند. او تلاش می کند تا تصویری "اومانستی" از فلسفه افلاطون را ارائه بدهد.

او با "رواقیون" به سبب ماده گرائی شان، با "اپیکوریان" بخاطر مجموعه فلسفه لذت و خوشی پرستیشان مخالفت می کند. نظریه "مثل" افلاطون مورد توجه ویژه وی بود. مابعد الطبیعه افلاطون، از تثلیث مقدس، یعنی "واحد"، "روح" و "نفس" تشکیل می شود. از نظر وی "ذات واحد" که همان "خدا" می باشد، منشاء خیر است. این مساله را باید بصورت یک اصل اساسی قبول کرد. "فلوطین"، "ذهن" روحانی را بالاتر از نفس قرار می دهد. از نظر وی "نفس" که

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

زاده الهی ست، دارای دو جنبه "درونی" و "بیرونی" می باشد. جنبه درونی آن الهی می باشد و جنبه بیرونی آن جنبه غریزی دارد. با وجود همه زیباییهای عالم بیرونی و طبیعی، زیباییهای آن به حد زیباییهای عالم روحانی و عرفانی نمی رسد.

از نظر دربار و اشرافیت، از آغاز قرن سالهای سیصد میلادی تا آغاز سالهای ششصد، دین مسیحیت، متعلق به بربرهای مزاحم جامعه بود که در حاشیه جامعه به حیات خود ادامه می داد. امپراطوری روم با ویژگیهای تاریخی تعریف شده به حیات خود ادامه می داد. در این دوران حتی پادشاهان اشکانی فرزندان خود را جهت تعلیم و تربیت و خصوصا آموزش های نظامی به دربار امپراطوران روم می فرستادند. نطفه های اولیه مدرسین فلسفه اسکولاستیک به تلاش ها و آموزش های خود در میان مسیحیان ادامه می دادند. کسانی که مسیحیت را بعنوان یک مکتب آلترناتیو برجسته کرده ارائه دادند از قبیل "اگوستین" و "یا توماس اکونیا" توانستند در میان مردمی عادی به سمبل های این آیین تبدیل گردند.

از چهار نفر مجتهد بزرگ اولیه مسیحیت، یعنی "امبروز قدیس، یروم قدیس، اگوستین قدیس و پاپ گریگوری قدیس" سه نفر اول تقریبا همزمان با هم زندگی می کردند و در حدودهای سالهای ۳۸۰ به بعد میلادی در قید حیات بودند. "امبروز" که در عین حالیکه یک سیاستمدار باورمند مسیحی بود، نقش زیادی در برجسته کردن و افزودن بر قدرت کلیسا را ایفا نمود. او توانست در خیلی از تصمیم گیری های امپراطور تاثیر گذاشته و قدرت اجتماعی و سیاسی کلیسا را در جامعه افزایش بدهد. "یروم" بعنوان یک راهب ریاضت کش تارک مادیات، توانسته بود مردم عادی مسیحی را تحت تاثیر قرار دهد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

"اگوستین" که متولد آفریقای شمالی روم بود، در جوانی به "مانویت" روی آورد. از آنجا که مادرش مسیحی بود، تحت تاثیر وی بعدها به مسیحیت گروید. از آنجائی که او تحت تاثیر مانویت به دوگانگی ذات و نفس انسانی معتقد بود، (ذات اهورائی و نفس اهریمنی)، میگفت که این ما نیستیم که بد میکنیم، این ذات بد درونی ما میباشد که این کارها را انجام می دهد، باید بر آن غالب بیائیم. "اگوستین" که توانست با "امبروز" سیاستمدار ملاقات بکند، و تحت تاثیر قرار گرفت. مجموعه نظراتی در باره "زمان"، "مکان"، "حرکت"، "خرد" و "اندیشه" آدمی و غیره مطرح می کند که نسبت به زمان خود وی را میشود با "کانت" مقایسه کرد. در نهایت اینها و شخصیتهای دیگری مثل آنها در تحکیم کردن و افزودن بر قدرت اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی کلیسا نقش اساسی داشتند. این در شرایطی صورت می گرفت که امپراطوری روم روز به روز به میزان بیشتری از درون خویش می گندید و شقه شقه می شد. در همین زمانها بود که امپراطوری "هونها" به رهبری آتिला" تا قلب اروپا را تسخیر کردند.

"نسطوریان" معتقد بودند که عیسی مسیح دو شخصیت جسمی و روحانی دارد. شخصیت جسمانی آن نتیجه ازدواج مریم با خداست، شخصیت روحانی و الهی وی نتیجه ازدواج نیست. در صورتیکه مونو فیزیست ها یا "یعقوبی ها" به شخصیت واحد مسیح باور داشتند و این مساله موجب جدال بین پیروان ایندو مکتب فکری میشد. کلیسای بزرگ "ایا صوفیا" در قسطنطنیه" در سال ۵۳۱ و زمان حکومت "ژوستنین" ساخته شد نشان قدرت یابی سیاسی اقتصادی کلیسا بود. "ژوستنین" از ازدواج محارم در دربار ساسانیان که در دوره هخامنشیان هم مرسوم بود، خیلی متعجب و در حیران بود. مسیحیت خیلی نتوانست در شرق

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

نفوذ بکند، ولی شمال آفریقا و در اروپا در میان ژرمنها، فرانکها، بیزانس، لمباردها و غیره رواج فراوان یافته بود.

جنبش راهبانیت که بر اساس تارکان دنیائی که فقط به ریاضت می پرداختند و کتب دینی را می خواندند در اواخر سده چهار شدت گرفت. "بندیکت قدیس" دیگر رهبر دینی مسیحیان آن زمان به عنوان پیر دیر راهبه ها دیر بندیکتی خود به سال ۵۴۳ بنیان گزاری کرد. معجزات وی به صورت افسانه در میان مردم پخش می شد. وی که اکثر در صحراها، یا غارها بود و یا به ساختن دیر و کلیسا می پرداخت، توسط شبانها در صحراها دیده می شد. رهبانیت بخشی از فلسفه آموزشی اسکولاستیک می باشد که بعدا توسط کلیسا به شیوه آموزشی اسکولاستیکی، مشابه روش توصیه شده افلاطونی پیاده شد.

"گریگوری کبیر" به سال ۵۸۰ به مقام پاپی رسید. رهبری مسیحیان توسط گریگوری همزمان بود با تولد محمد پیغمبر مسلمانان. او که از یک طرف رهبر کلیسا های مسیحیان بود، در عین حال سیاستمداری خیلی زیرک بود. او در شرایط از هم پاشیدگی شیرازه های امپراطوری روم بواسطه لابلایگریهای اشرافیت، توانست کلیساها را هر چه بیشتر با هم متحد کند، نفوذ خویش را در درون امپراطوری و خارج از آن افزایش دهد و قدرت مالی و اقتصادی حاکمیت پاپ و کلیساها را به حد فراوانی افزایش دهد. دیگر کلیسا فقط آرامش دهنده روح زحمتکشان فقیر از طریق ریاضت کشیدن نبود، خود کلیساها به بزرگترین زمینداران و ثروتمندان جامعه تبدیل شده بودند که قدرت اقتصادی و سیاسی آن با پادشاهان برابری می کرد. دیگر کلیسایی که از نظر قدرت اقتصادی و سیاسی با امپراطوری برابری می کرد، قدرت معنوی و روحانی خود را هم بر آن اعمال می کرد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

بخش غالب تشریفات و خیلی امورات قضائی باید از طریق کلیسا رفع و رجوع می شد. دیگر حکومت پادشاهان حالت تشریفاتی می یافت و قدرت اصلی به کلیسا ها و "واتیکان روم" منتقل می شد. پادشاهان بعنوان نمایندگان خدا بر زمین باید از طریق کلیسا توشیح می شدند. به مرور زمان که قدرت کلیسا بیشتر و بیشتر تحکیم پیدا می کرد، خانگه های بزرگ آموزشی مسیحیان به صورت دیرها در جاهای مختلف ساخته می شد که در آنها فقط مکتب مسیحیت تدریس می گردید. دوران تاریک انگریزاسیون فکری و کتاب سوزان ها آغاز می گردید و سوزاندن آنهایی که کفر می گفتند و یا جن در وجود آنها رخنه کرده بود، در کنار مکاتب اسکولاستیکی رهبانی آغاز دوران تاریکی بود که صدها سال ادامه یافت. هر اندیشه علمی در نطفه خفه می شد و تمامی کتابهای غیر دینی و مسیحی سوزانده می شدند. کشیشها که به بزرگترین ملاکان تبدیل شده بودند، دیگر نه فقط ازدواج می کردند، بلکه قدرت های سیاسی و امکانات اقتصادی را در خانواده خود سلسله وار و نسل اندر نسل منتقل می کردند. رعایا به بندگان کلیساها تبدیل شده بودند. دیگر دوران نو افلاطونی فلوپین که دوران تعدیل شده ای از فلسفه افلاطونی بود و با خرد گرایی و اعتدال تلفیق شده بود، جای خود را به غلبه تلفیق مسیحی و خشکی از فلسفه افلاطون شده بود که در مکاتب فلسفی بصورت اندیشه غالب عمل میکرد.

آغاز غلبه فلسفه خشک مسیحیت در امتزاج با فلسفه افلاطونی همزمان بود با آغاز دین اسلام در شبه جزیره عربستان و آغاز به گسترش آن در سرزمینهای شرق. دین مسیحیت از سه شاخه فکری ترکیب می گردید. یکی اینکه عقاید فلسفی افلاطونی و نو افلاطونی و مقداری از اندیشه های رواقیون را در بطن خود حمل میکرد. دوم اینکه درک خاصی از ارزشهای اخلاقی را که از دین یهود گرفته بود به کار می گرفت. و بالاخره اینکه به زندگی اخروی معتقد بود. میدانیم

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

که در زمان تمدن مصر باستان و تمدنهای ایلام و بابل، مصریها به زندگی اخروی اعتقاد داشتند، ولی بابلیها و ایلامیها به زندگی در این دنیا معتقد بودند و بس. همان باوری که طبق آن خدا از ابراهیم می خواست تا فرزند خود اسماعیل را در راه او قربانی کند، در یونان قدیم، دین و یا مکتب اورفئوسی به صورت قربانی کردن فرزندان در مقابل خدایان مشاهده می گردید.

انتونیوس چهارم پادشاه سلوکی وقتی اورشلیم را فتح کرد و تلاش کرد یک حکومت واحد با یک قانون واحد برای آنها ایجاد کند و یهودیان را وادار کند تا غذاهایی که آنها حرام می شمردند را بخورند، فرزندان خود را ختنه نکنند، خیلی از یهودیان به شدت مقاومت کرده و مرگ را بر اجرای آن قوانین ترجیح می دادند. آنها پاداش اخروی را بر مشقت زمینی ترجیح می دادند. مسیحیت به عنوان اصلاحی در دین یهود آمد تا محدودیت های سخت یهودیت را تعدیل کرده باشد. مانویت هم در آن زمان ترکیبی بود از آئین زرتشتی و آئین مسیحیت و اندیشه های بودائی با تاکید زیاد بر ریاضت کشی فردی. اسلام نظریه "گنوستیک ها" و یا یعقوبی ها را پذیرفت که مطرح می کردند عیسی یک فرد معمولی است و پیغمبر است ولی فرزند خدا نیست. در تمام طول دوران حاکمیت کلیسا بر غرب و اروپا، مسیحیان به میزان وحشتناکی یهودیان را آزار و اذیت داده اند.

مهمترین عناصر فکری دین یهودیت که بین سه هزار تا سه هزار و چهارصد سال تاریخ آن حدس زده می شود، در فاکتورهای زیر خلاصه می گردد. یکی وجود تاریخ قومی مقدس که رابطه ویژه ای با خداوند دارد. دومی اعتقاد آنها به برگزیدگان و پیغامبرانی از این قوم مانند ابراهیم و سلیمان که در واقع پادشاهان محلی بیش نبودند. سومی صدقه و خیرات دادن در راه خدا و نیکی به بندگان

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

خدا. چهارم داشتن یک شریعت دینی بصورت ده فرمان موسی از طرف خداوند به آنها ابلاغ شده بود. پنجم اینکه آنها معتقد بودند که فرستاده دیگری از طرف خدا خواهد آمد تا رهایی کل بشریت را با خود به ارمغان آورد، بالاخره ششم اینکه انسان های با تقوی پس از مرگ به آسمانها و بهشت عروج می کنند و گناهکاران به جهنم.

آغاز حکومت اسلامی و از سال ۶۲۲ میلادی شروع می گردد. در دورانی که از یک طرف در اروپا، مسیحیت توسط کلیسا و حاکمیت آن به بزرگترین اربابان و ملاک تبدیل گردیده بودند و فساد سیاسی حکومتی در درون آنها غوغا می کرد و مردم عادی در مشقت و رنج و عذاب بودند و به بردگان خدا و کلیسا تبدیل گردیده بودند. از طرف دیگر در مناطق شرق، مغان دین زرتشت بسان سران کلیسا ها در غرب به بزرگترین قدرتهای اقتصادی تبدیل شده و در کنار حاکمیت فاسد شاهان ساسانی به صورت ملاک بزرگ مردم عادی را زیر فشار مالیات های سنگین به زندگی مشقت باری محکوم کرده بودند. دیسیپلین و خفقان حکومتی که توسط کلیسا در غرب اعمال می شد، به مراتب سخت تر و مشقت بار تر بود. این سیستم ترور و خفقان همگام با دیسیپلین نظامی و باورمندی رهبانی و الهی مسیحی مانع از آن می شد تا دین اسلام به این راحتی در غرب جا باز بکند.

بر عکس، فساد حکومتی توأم با فساد اداری و دیوانی شاهان ساسانی در کنار فساد قدرت یابی مغان زرتشتی همگام با مالیات های سنگین بر دوش مردم به شدت موجب ناراحتی و نارضایتی مردم عادی گردیده بود. حکومت های ساسانی قدرت اعمال حکومت را در میان مردم به شدت از دست داده بودند و قابلیت اعمال قدرت از طرف شاهان ساسانی بمیزان زیادی تضعیف شده بود. درست است که دین اسلام به زور شمشیر به ایران سرازیر شد، ولی مردم جهت

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

رهایی از دست فساد و چپاول حکومت ساسانیان و مغان زرتشتی که همدستان حاکمیت در اغفال مردم بودند، در مقابل آن مقاوت چندانی نشان ندادند. حمله به سوریه توسط ارتش مسلمین به سال ۶۳۴ میلادی صورت گرفت، سپس حمله به ایران بین سالهای ۶۳۷ تا ۶۵۰ میلادی. پس از استحکام حکومتی در ایران، حمله به هندوستان به سال ۶۶۴ میلادی و حمله به مصر و تسخیر آن به سال ۶۴۲ صورت گرفت. ارتش تازه نفس اسلامی به شعارهایی مشابه شعارهای دوران آغاز مسیحیت از قبیل برابری و عدالت یکی یکی بر حکومت های پوشالی زمان غلبه کرده و حاکمیت های خود را بنیان گذاری می کردند. حمله به کارتاژ به سال ۶۹۷ میلادی و بالاخره حمله به اسپانیا به سال ۷۱۲ میلادی صورت گرفت. در زمان حاکمیت هارون الرشید، خلیفه مسلمین از اسپانیا تا هندوستان را حکومت می کرد.

در زمانی که اروپا زیر سلطه حکومت مطلقه کلیسا که به غیر از یک قدرت تشریفاتی برای پادشاهان برای آنها موقعیتی بر جای نگذاشته بود و انگیزاسیون و خفقان فکری و علمی غوغا می کرد، امپراطوری نو پای اسلامی دریاچه های نوینی برای آموزش از تجربیات جهانی که برای آنها یک جهان نوین بود، باز کرده بود. حاکمان امپراطوری اسلامی که منشا آنها از بیابانهای عربستان بودند و چنان با علم و دانش و تجربیات دولتمداری جهانی آشنائی نداشتند، آغوش خود را برای آموختن و استفاده از این دستاوردها باز کرده بودند. بزرگترین کتاب خانه های دنیا در بغداد در زمان هارون و مامون تشکیل شد و تمامی کتاب های علمی، زیست شناسی، کائنات شناسی، ریاضیات، فیزیک، شیمی و فلسفی و تاریخی غربی و شرقی در آنها به زبان عربی ترجمه می شدند. تمامی کتاب هایی که در اروپا توسط کلیسا در کتابسوزان ها نابود می شدند، در دربار خلفای مسلمین به زبان عربی ترجمه شده و توسط دانشمندان عصر مورد

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

مطالعه قرار می گرفتند. از حکومت خلفای حاکم بر بغداد گرفته تا مناطق تحت حاکمیت سامانیان، غزنویان، خوارزمشاهیان، اتابکان و سلجوقیان، در همان شرایطی که از یک طرف حاکمیت مطلق خلفا و شاهان با اتکا به مذهب سنی اعمال می شد، به موازات آن شکوفائی علمی و فلسفی غوغا می کرد.

علوم ریاضی، شیمی، جبر، ستاره شناسی، سیاست و فلسفه در درون امپراطوری نوین اسلامی شروع به شکوفائی نمود. دانشمندانی چون خواجه نصیر طوسی و خوارزمی به علم نجوم، ابن سینا به طب پرداختند و رصد خانه ها تشکیل شد. خوارزمی خود کتاب نجوم ریاضی را از سانسکریت ترجمه کرده و آنچه ما ارقام عربی می نامیم، از هندوستان آورده شده است. خوارزمی کتاب دیگری در جبر نوشت که تا قرت ۱۶ در غرب و اروپا تدریس می شد.

ابن سینا و ابن رشد و ابن میمون از جمله فیلسوفانی بودند که بیشتر از فلسفه ارسطویی تاثیر گرفته بودند و تلفیقی از باورمندیهای دینی خود با فلسفه ارسطویی را بیان می کردند. شاید به خاطر جو سیاسی زمان خود حتما باید به اندیشه های خود رنگ دینی می دادند. ابن میمون که ریشه یهودی داشت و در اسپانیا زندگی می کرد، تلفیقی از باورهای اخلاقی یهودیت با فلسفه ارسطویی را ارائه می کرد. در باورمندی های آنها سیستم حکومتی رهبانی مسیحیت با دیسیپلین سخت نظامی آن به زیر علامت سوال کشیده شده و اعتدال در در مناسبات اجتماعی ترویج می شد. آنها به علوم کیمیا گری، زیست شناسی، شیمی و ستاره شناسی توجه بیشتری می کردند.

در همان دورانی که خفقان مطلق و کتاب سوزان مطلق بر اروپا حاکم بود، کلیسا در تدارک و پیشبرد جنگهای صلیبی بود، سردارانی مثل صلاح الدین ایوبی از طرف امپراطوری اسلامی در مقابل آنها می رزمیدند و نه فقط اورشلیم را از

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

دست آنها بیرون می آوردند، بلکه تا قلب اروپا هم به پیش می رفتند، فیلسوفان و دانشمندان این امپراطوری از بخارا گرفته تا بغداد، از دمشق گرفته تا قلب اسپانیا، به ترجمه، ترویج و بحث اندیشه های ارسطویی و افلاطونی از یک طرف، جدل اندیشه های افلاطونی با اندیشه های عرفانی و الهی از طرف دیگر و در کنار آن بسط و گسترش علوم ریاضی، شیمی، زیست شناسی، ستاره شناسی می پرداختند.

همین دوره هایی که آغاز آن با اعدام منصور حلاج آغاز می گردد که بر پایه باورمندی به این فلسفه که خدا در وجود انسان ها ظاهر می شود. از یک زاویه می شود این نگرش را با فلسفه افلاطون و یا حتی ارسطو مقایسه کرد که باور داشتند که روح بزرگ "الهی" در موجودات زنده ظاهر می شود و پس از مرگ آنها دوباره به سمت روح بزرگ بر می گردد (افلاطون). از زاویه دیگر این نگرش فلسفی منصور حلاج (۲۴۴ هجری قمری تا ۲۹۸) شراره های این اندیشه را مطرح می کرد که واسطه ای بین خدا و مخلوقش لازم نیست. همین اندیشه توسط بزرگترین فیلسوف مکتب "اشراقیه" شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ تا ۵۸۷ هجری قمری متولد قیدار زنجان) به صورت اندیشه منسجم تری مطرح می گردد که وی هم در شهر حلب به سرنوشتی مشابه منصور حلاج دچار می گردد. سهروردی با اتکا به فلسفه نو افلاطونیان تلاش داشت اتفاقی بین خرد و عرفان ایجاد بکند. وی در کتاب "نور الانوار" حقیقت الهی را در نور مطلق می بیند که به درجات متفاوت در انسانها ظاهر می گردد.

این سینا که حدودا دویست سال پیش از سهروردی (۳۵۹ تا هجری قمری ۴۱۶) زندگی می کرد، کمتر تحت تاثیر عرفان قرار گرفته و بیشتر تحت تاثیر علوم، فلسفه نو افلاطونی، ارسطویی، اخلاق، منطق و متافیزیک تلاش می کرد با

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

استدلال لازم امتزاجی متفق از این مجموعه را باز گویی کرده و وجود خدا در خلقت را بتواند در این مجموعه تشریح نماید. این مسائل نشان می دهد که در آن زمان تا چه اندازه منابع و امکانات فراوان مطالعاتی در اختیار آنها بود که قادر بودند به این وسعت و عمق به مسائل فلسفی بپردازند.

در همین دوره ها مکاتب دیگر فلسفی اجتماعی سر بلند کردند که مشابه همه دیگر خیزش های مخالف حاکمیت اسلام سنی، سرکوب گردیده و قلع و قمع گردیدند. از آن جمله جنبش حسن صباح و فرقه باطنیه (۴۶۴ تا ۵۱۸ هجری قمری) که باور داشتند که مفاهیم ظاهری سوره های قران با مفاهیم باطنی آنها فرق دارد. آنها هویت و اندیشه های خود را مخفی نگه می داشتند، مخالفان خود را ترور می کردند. مکتب دیگر مکتب حروفیه بود که بزرگترین سخنگوی آنها عمار الدین نسیمی که غالب شعر های خود را به ترکی بیان کرده است، (۷۴۷ تا ۷۹۶ هجری قمری) به سرنوشتی مشابه منصور حلاج و شهاب الدین سهروردی دچار شد و در شهر حلب اعدام شد.

در همان شرایط کسانی هم بودند که مثل امام محمد غزالی در کتاب "تهافتة الفلاسفة" می نوشت که چون همه چیز در قران آمده است، لذا نیازی به کتابهای دیگر وجود ندارد که همزمان با آن متفکرانی مثل ابن رشد جواب آن را در کتابی دیگر به نام "تهافتة التهافتة" با تشریح استدلالهای ارسطویی نفی می کردند. فیلسوفان دوران امپراطوری اسلامی نه تنها در ترویج علوم و فلسفه خدمات شایانی به تاریخ بشریت کردند که خیلی از کتابهای آنها شاید صد ها سال در غرب بعد از آغاز دوران روشنگری تدریس می شدند، بلکه آنها در اصول فلسفه افلاطونی و به قدرت رسیدن مجدد فلسفه ارسطویی در غرب نقش شایانی ایفا نمودند. گرچه تعدادی از این فلاسفه در ایران زندگی می کردند، ولی اندیشه های

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

فلسفی در اروپا فقط در اسپانیا این امکان را داشتند که نسبتاً بتوانند امکان شکوفائی یافته و مستقیماً روی روشنفکران اروپائی تاثیر گذاشته و در جدل های علمی امکان رشد بیابند. فیلسوفانی مثل ابن رشد و ابن میمون گرچه چود به اندیشه های فلسفی به میزان زیادی نتوانستند بیافزایند، ولی در ترویج غیر مستقیم فلسفه ارسطویی از این طریق نقش شایانی ایفا کردند.

از طرف دیگر در اروپا و غرب، گرچه حاکمیت مطلق کلیسا تثبیت شده بود و به موازات آن حاکمیت پادشاهان بصورتی تشریفاتی دوام داشت، گاهها شاهد آن بودیم که پادشاهانی مثل "شارلمانی" (۷۵۰ میلادی) به زور شمشیر و با درایت و قدرت اراده خود می توانستند با موفقیت‌های نظامی و کشور گشائی های خود نه فقط به قدرت دربار بیافزایند و در برابر قدرت کلیسا به سر بلندی قد علم بکنند، بلکه به موازات آن مستقلاً به حیات خود ادامه دهند. آنها گاهها با اندک رفورم های اجتماعی قادر می شدند مردم عادی را برای مدتی به دنبال خود داشته باشند.

از سالهای ۱۳۰۰ میلادی، برابر با دوران ۷۰۰ شمسی، دوران افول علمی فلسفی جهان امپراطوری های اسلامی آغاز می گردد. شوک های تحولات علمی، صنعتی، اجتماعی، دینی و فلسفی پشت سر هم در اروپا، امپراطوری از هم پوسیده کهنسال حاکمیت کلیسا ها را در حالی از هم می پاشید که امپراطوری های اسلامی یک راستای قهقرائی فلسفی سیاسی دینی ناشی از سرمستی های قدرت را در پیش می گیرند. هر دو تای این امپراطوریهها فرسوده از جنگ های صلیبی نه تنها تاب و توان خود را از دست داده بودند، بلکه توان مقابله با طوفانی را که در راه بود از دست داده بودند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

مایکل انجلو با اختراعات فنی و آرشیتکت و نقاشی‌ها معجزه آسای خود قدرت و نبوغ انسانی را به نمایش گذاشت. اختراع دستگاه چاپ کتاب در گوتنبرگ سوئد در حدود سال ۱۴۵۵ میلادی، کشف قاره امریکا توسط کریستف کلمب در حدود سالهای ۱۵۰۰ میلادی، ماژلان با کشف دماغه امید نیک، نشان داد که کره زمین گرد است و میشود تمامی آن را از طریق دریا در نوردید. گالیله (۱۵۶۴ تا ۱۶۴۲ میلادی) ثابت کرد که این زمین است که به دور خورشید می‌چرخد، نه بر عکس. علوم فلسفی و علوم دیگر که تا آن موقع در غرب اجازه نشر نداشت، از طریق اسپانیا به اروپا وارد شده و نه تنها کتاب‌های ابن سینا و خوارزمی و فارابی و غیره در مکاتب اروپائی تدریس می‌شدند، بلکه اندیشه‌های ارسطویی، افلاطونی و نو افلاطونی توسط فیلسوفانی چون ابن رشد و ابن میمون مستقیماً به اروپا تزریق می‌شد. مکاتب اروپائی آغاز کردند تا دوباره کتابهایی را که صد ها سال پیش در زمان هارون الرشید و مامون و غیره از لاتین به عربی ترجمه شده بودند، دوباره به لاتین ترجمه و نشر کنند. در بندرهایی مثل "ونیز" و "فلورانس" قشر دیگر ثروتمند اجتماعی بنام تاجران شکل می‌گرفتند که خارج از نظام ارباب رعیتی روز به روز از نظر اقتصادی قدرتمند تر می‌شدند.

قدرت یابی و سرتاسری شدن سرمایه داری تجاری موجب تقویت بیشتر حس ملی‌گرایی شده و در تک تک کشورهای اروپایی حس جدا شدن از واتیکان و حاکمیت پاپ هر روز بیشتر قوت گرفته و مردم خواهان تشکیل حکومت‌های ملی خویش می‌گردیدند. در یک چنین محیطی بود که از یک طرف شخصیتی مثل "مارتین لوتر" (۱۴۸۳ میلادی) با شکل دادن به اندیشه "پروتستانیزم" در مقابل حاکمیت مطلق کلیسای روم، با موج حرکت‌های خود در اروپا موجب کسستگی کلیسا از همدیگر و شکل‌گیری قدرتهای کلیساهای محلی در کشورهای مختلف که حول پادشاهان محلی گرد آمده بودند می‌گردد. حس

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش دوم)

ملی گرائی موجب شکل گیری حکومت‌های مختلف ملی با کلیسا های محلی در کشورهای مختلف می گردد. با گسترش بیشتر تجارت در سرتاسر اروپا، گسستگی قدرتهای محلی از کلیسا، شکل گیری قدرتهای حاکمیتی محلی، گستره روز افزون اکتشافات علمی بیشتر از قبیل دستگاه چاپ و ماشین بخار، نه فقط ارتش های محلی و شاهان محلی بصورت منسجم تری شکل گرفتند، بلکه فیلسوفانی مثل "ماکیاولی" (۱۴۶۹ میلادی) در کتاب خود "امیر" اولین راهکار سیاسی نوین دوران نوین را به رشته تحریر در می آورد. کارخانجات شروع به ساختمان و تولید می کنند. قطار ها، کشتی ها ساخته شده و مسافرت به آمریکا و کشف سرزمینهای دیگر به سرعت گسترش پیدا می کند. انتشارات روزنامه ها و کتاب ها سرعت و وسعت غیر قابل توجهی پیدا می کنند. دسترسی به استثمار و استعمار کشورهای مستعمره سرعت به مراتب بیشتری می گیرد. دوران رنسانس در غرب در شرایطی آغاز می گردد که قهقرا ی بیشتر بر امپراطوری اسلامی هجوم می آورد. در شرایطی که قدرت کلیسا در اروپا از حکومت روز به روز به میزان بیشتری قطع می گردید، در سرتاسر سرزمین ایران، مذهب عقب مانده تری جای مذهب قبلی را در کنار حاکمیت ارتجاعی طایفه ای دیگری را می گرفت که در چنین خود حاکمیت امامان، سادات و ملایان را دست در دست سران قبایل بر مردم تحمیل می کرد. آخوند هابی مثل ملا صدرا، ملا حیدر آملی و یا شیخ صفی الدین اردبیلی، جای فارابی، خوارزمی و ابن سینا ها را می گرفت.

دنیز ایشچی فوریه ۲۰۱۳

۵. روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

دوران روشنگری رنسانس از ایتالیا آغاز شد. شهرهای بندری مثل فلورانس و ونیز در اثر گسترش تجارت ثروتمند می شدند و طبقه ای نوین اجتماعی رشد کرده و از نظر اقتصادی با کلیسا و قدرت دربار رقابت می کرد. طبقه سرمایه داری نوین تجاری خواهان آزادی بیشتر میدان عمل، لیبرالیسم سیاسی بیشتر و گسستگی بیشتر از قید و بندهای کلیسا بود. این طبقه نوین اجتماعی جهت باز تولید سرمایه های خود به امنیت و ثبات قانونمند و اعمال نقش فعالتری در قدرت سیاسی احتیاج داشت. این طبقه سیاسی نزدیکی خود را با شاهان محلی و دولت شهرهای محلی بیشتر به نفع خود می یافت، و دوری بیشتر از قدرت ارتجاعی سیاسی کلیسا را ترغیب میکرد.

"کپرنیک" منظومه شمسی را کشف می کند. "کپلر" نه تنها کشف می کند که سیارات در مدارهای بیضی شکل به دور ستارگان می گردند، بلکه با دقت ریاضی خارقالعاده محاسبات دقیقی در این زمینه ها ارائه می دهد. "ماژلان" با دریانوردی به دور زمین، نشان می دهد که کره زمین برخلاف گفته های کلیسا که کره زمین را مسطح قلمداد می کرد، گرد است. او با کشف تنگه "امید نیک" آفریقا را دور می زند. "گالیلو" با مطالعات نجومی خویش نشان می دهد که این زمین است که به دور خورشید می چرخد، نه برعکس. به خاطر این کفر گویی وی از طرف کلیسا به مرگ محکوم می گردد که بالاخره از مرگ نجات پیدا می کند. وی قانون مکانیکی "شتاب" و تاثیرات نیروها بر همدیگر و قوانین مربوط به اجسام سقوط کننده را کشف کرده و تلسکوپ را اختراع می کند. "مایکل انجلو" با نبوغ و خلاقیت خود نه فقط زیباترین تابلوهای نقاشی، بلکه آثار معماری و اختراعات فراوانی را به نسل بشریت به یادگار می گذارد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

در همین دوران دستگاه چاپ اختراع شده به کار انتشار کتابها و آموزش اطلاعاتی سرعت فزاینده می بخشد. در اروپا و بخصوص در ایتالیا حکومت‌های دولت شهری محلی فزاینده بدون اعتنای زیاد به قدرت کلیسا، به همدیگر به رقابت و جنگ و جدل مشغول میباشند. هنوز امپراطوری‌های قدرتمند و یا پادشاهان قدرتمندی هم نبودند که این قدرتهای محلی کوچک را زیر یک چتر گرد آورده باشند. "ماکیاولی" (۱۴۶۹ میلادی) محصول یک چنین شرایط و چنین دورانی می باشد. او که در یکی از همین دولت شهرهای کوچک ایتالیا به عنوان مشاور سیاسی یکی از همین امیرهای محلی فعالیت می کرد، آموزه های سیاسی خود را در کتابی به نام "امیر" گرد می آورد. شاید به میزان زیادی او را یک اندیشورز سیاسی و یا سیاستمدار دانست تا یک فیلسوف. با این حساب شاید اولین سیاستمدار و یا فیلسوفی باشد که ما در دوران آغاز عصر روشنگری با اندیشه هایش آشنا می شویم.

دوران "ماکیاولی" همزمان می باشد با دوران امپراطوری عثمانی از یک طرف و حاکمیت صفویان در ایران از طرف دیگر. همزمان با ماکیاولی با جنبش "مارتین لوتر" (۱۴۸۳ میلادی) از آلمان مواجه هستیم که محور های سیاسی فلسفی اندیشه های مشابه ماکیاولی را در شکل دیگری ولی با گستردگی قدرتمندتری در سرتاسر اروپا به پیش می برد. در زمان ماکیاولی دولت شهر های مختلف در نبرد با همدیگر ائتلاف های موقت و گاهی خیلی شکننده ای تشکیل می دادند، تا رقیب مشترکی را از بین بردارند. زیرکی سیاسی بدون پایبندی به قوام توافق های موقت سیاسی نرم و روال عادی کارکرد سیاسی روز بود. ماکیاولی خواهان نوعی جمهوریت، یا لیبرالیسم و رقابت آزاد با برتری آن کسی که زیرک تر از دیگران می باشد بود. او معتقد بود که در مقابل مردم جاهل و نا آگاه، میشود دروغ گفت و باید به هر وسیله ای شده در دنیای تنازع بقای سیاسی، حیات

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

سیاسی خود را از طریق توافق با با هر نیروئی جهت بر داشتن دشمن های اصلی و بزرگ حفظ کرد.

فلسفه "اومانیستی" برای حل مشکلات زمان ماکیاولی کفایت نمی کرد. حتی تعدادی از کشیشهای کلیسا ها طرفدار اومانیسیم بودند. اومانیسیم دیگر آن رادیکالیسم و تحول گرایی فکری را در خود نداشت که بتواند به نیازهای تحولات سیاسی و لیبرالیسم فکری زمان پاسخ درخور تاریخی بدهد. کشف ها و اختراعات دیگر علمی صنعتی که زندگی بشری را دگرگون می کنند، یکی پس از دیگری از راه می رسند. "جیمز وات" ماشین بخار را اختراع می کند، نیوتون قانون مربوط به نیروی جاذبه در زمین را کشف می کند. "هاروی" مدار گردش خون در بدن انسان و موجودات زنده را کشف می کند. تا آن موقع کلیسا با تمام عظمت الهی خود نمی دانست که این قلب موجودات زنده است که خون را در رگها پمپاژ کرده و به شریان در می آورد. در عرصه ریاضیات، حساب انتیگرال و دیفرانسیل و لگاریتم توسط "لایپ نیتس" و "لایپر" کشف و اختراع می گردند. کسان دیگری مثل "فرانسیس بیکن" تلاش در جدا کردن فلسفه از باورهای کلیسایی می کنند. وی با برجسته کردن فلسفه استقرائی و علمی، اهمیت جدائی فلسفه استقرائی از قیاس و جدائی آن از اندیشه های کلیسا را برجسته می کند.

"مارتین لوتر" (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶) را شاید از یک زاویه بشود یک کشیش سرکش نامید، ولی از زاویه دیگر وی مثل شهاب الدین سهروردی باور نداشت که جهت پیوند به خدا احتیاج با واسطه ای مثل کلیسا وجود دارد. او با نفی قراردادی رابطه مسیحیان با کلیسا و پاپ، مطرح می کرد که مسیحیان از طریق عشق خود به عیسی مسیح، مستقیماً می توانند به رستگاری برسند. او که

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

مبارزات خستگی ناپذیر خویش را تا آخر عمرش با کلیسای واتیکان ادامه داد و خود با یکی از خواهرانی که کمک به آزادی وی کرده بود ازدواج می کند. مکتب دینی جدا شده از کلیسای واتیکان که توسط مارتین لوتر آورده می شود، نه فقط شیرازه قدرت و خفقانی قرن‌ها حاکمیت کلیسای واتیکان را از هم می پاشد، بلکه کمک فراوانی به قدرت گیری قدرت های محلی و قدرتهای ملی و شاهان محلی می کند. او که یک آلمانی الاصل بود، در اواخر عمرش کینه شدیدی نسبت به یهودیان پیدا کرده بود.

"شک کردن" اساس بنیاد حرکتی فلسفی دکارت و لایپ نیتس را تشکیل می دهد. "رنه دکارت" (۱۶۵۰ تا ۱۵۹۶) اهل آلمان بود، ولی در پاریس زندگی می کرد و حدود بیست سال از زندگی‌اش را هم در هلند گذرانده بود. او با شک کردن در مورد پدیده ها، تلاش می کرد تا روشی را اتخاذ کند تا شک وی برطرف گردد. با این طریق ذات درونی پدیده ها برایش روشن شده و وی را از شک در می آورد. روح را متین تر از ماده می داند. ذهن را متین تر از افکار دیگران. اندیشیدن بخاطر تمیز دادن اجزا، پدیده ها از همدیگر می باشد. معرفت از طریق شک کردن و تعمق و فکر کردن و تلاش فکری برای پی بردن به ذات پدیده ها حاصل می گردد. "من می اندیشم، پس هستم". البته "دکارت" که خود یک مسیحی بود، نمیدانست با این جمله اش چه تحول بزرگی در فلسفه نوین ایجاد می کند. او در عین حال باورمند بود که این شیطان است که او را به شک وامیدارد. خدا او را به عشق یقین راهنما می باشد. فلسفه وی مانند فلسفه ارسطو در مقابل افلاطون، نقش کمتری را برای روح قائل است. "لایپ نیتس" هم که فلسفه اش بر محور "شک کردن" جاری می باشد، یافتن تناقض ها، شک کردن او را به تعمق و اندیشیدن منطقی و او می دارد تا به علیت پدیده ها پی ببرد. منطق کلید فهم ماورالطبیعه و ثبوت الهی می باشد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

"اسپینوزا ۱۶۳۲ تا ۱۶۷۷" که از یک خانواده یهودی الاصل اسپانیائی بود که پس از سختی های فراوان سر از هلند در آورده و در نزدیکیهای آمستردام زندگی می کرد. پس از اینکه در سن بیست و سه سالگی بینش های فلسفی خود را در رابطه با روح، جسم مطرح می کرد، با کلیسا و دین یهود در افتاد و او را از جامعه یهودیان طردش کردند. او که خود به ماورا الطبیعه باورمند بود، تلاش می کرد تفسیری نوین از متون مقدس ارائه بدهد. او با تاکید بر ارزشهای اخلاقی درست، آزادی و آزاد اندیشی، سازشی بین لیبرالیسم و اندیشه های کلیسا و متون مقدس برقرار بکند. در زمینه های سیاسی وی باورمند بود که این کلیسا است که باید از سیاست کنار کشیده و تابع سیاسی دولت وقت باشد. او خواهان عشقی عقلانی به خدا بود. روح بشر معرفت کافی جهت ثبوت خدا را دارا می باشد. خطا کردن یعنی خلاف قانون زمان عمل کردن. این حرفها را اسپینوزا زمانی مطرح می کرد که هنوز جمهوریت، پارلمان و حکومت قانونی به شکل امروزی پابرجا نبود.

فلسفه اسپینوزا از یک طرف کنکاش علمی فلسفی در بازیابی محتوا و درون پدیده ها از طریق علمی و خصوصا علوم ریاضی می باشد. او دانش فرد را از طریق تاریخ، تجربه، قوانین علمی قابل مطالعه و درک بیان می کرد. در اینجا نظریاتش به "فرانسیس بیکن" نزدیک می گردد. او معتقد بود که ماده بدون روح نمی تواند وجود داشته باشد و روح بدون ماده. ماده در بطن خودش عنصر حرکت دهنده حیات را دارا می باشد. او روح را همان دانش علمی و قوانین علمی حاکم بر ذات ماده نام گذاری می کرد. او بیشتر بر ریاضیات، هندسه تاکید می کرد. از نظر "اسپینوزا"، اراده، نیروی محرکه ای می باشد که اندیشه را به عمل تبدیل می کند. اراده و اندیشه و روح از همدیگر جدا نیستند. "غریزه" تدبیری است طبیعی برای حفظ حیات خود پدیده لازم است. در رابطه با "جبر و اختیار" مطرح می کرد که اگر سنگی را که به بالا پرتاب می کنیم، اختیار داشت،

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

در مسیر خودش به حرکت ادامه می داد، پس او اختیار ندارد و باید از قوانین طبیعت تبعیت بکند.

"اسپینوزا" در مورد اخلاقیات مطرح می کرد که در زمینه های نیکی، بدی، زشتی، زیبایی، مهر و کینه باید ببینیم تا چه اندازه تابع غرایض و تا چه اندازه تابع منطق و اراده عقلیمان هستیم. غرایض تا زمانی که تابع عقل و منطق هستند، خوبند. در زمینه ماورا الطبیعه بیان می کند که ما همه اجزا، یک کلیت هستیم و بعد از مرگ حافظه شخصی ما از بین می رود، ولی تاثیر روحی آن در روح کلی به حیات خود ادامه می دهد.

در زمینه سیاست، "اسپینوزا" به روش طبیعی و اخلاقی در زندگی طبیعی انسانها می پردازد. او که طرفدار جمهوریت و قراردادهای اجتماعی بر اساس حقوق طبیعی آحاد جامعه بود، جنگ دولتهای موجود را مردود می دانست و خواهان تشکیلات بین المللی ما بین انسان ها بود که بر اساس قوانین طبیعی و آزاد با همدیگر مناسبات برقرار بکنند. او مخالف محدود کردن اندیشه افراد توسط قوانین دولتی بود و مطرح می کرد که آیندو باید مکمل همدیگر باشند، از این نظر "دموکراسی" معقول ترین نوع حکومت می باشد.

ثروت های طبقه سرمایه داری تجاری انباشته می شد. اختراعات نوین موجب تاسیس ماشین آلات سنگین و کارخانه جاتی میشد که در مقیاس کلان تولید میکردند و برای مصرف عمومی عرضه می کردند. سرمایه داری صنعتی در کنار سرمایه داری تجاری شکل گرفته و روز به روز رشد میکرد تا قد کشیده و با آن برابری بکند. لیبرالیسم و فرد گرایی در افکار روشنفکران و طبقات نوین عمق و وسعت روز افزون می گرفت. دیگر نه فقط حاکمیت مطلقه کلیسا موضوعیت و مشروعیت خود را از دست می داد، بلکه حاکمیت اشرافیت فئودال ها هم با

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

اندیشه های لیبرالیسم و فردگرایی نوین قابل قبول نبود. طبقه نوین کارگر که به جز نیروی کار خود چیزی برای عرضه کردن نداشتند، در سرتاسر اروپا شکل می گرفت. سرمایه داری عمدتاً در مقیاس ملی و کشوری فعال بود و از این نظر به شکل یابی دولت های ملی با نظامی لیبرالی تمایل داشت. نقش قهرمانان ملی در شکل گیری دولت های ملی و شکل یابی کشورهای مستقلی که از کلیسا جدا می شدند به میزان روز افزونی دیده می شد. اشرافیت فنودال هم باید خود را با این موج همنا کرده و در آن ادغام می شد. فیلسوفانی که در عصر روشنگری و رنسانس از ایتالیا آغاز کرده و در آلمان و هلند ادامه یافته بود، در انگلستان صنعتی ادامه می یابد.

"جان لاک" (۱۶۳۲ تا ۱۷۰۴ میلادی) محصول یک چنین دورانی می باشد. جان لاک بزرگترین و بنیان گذار فلسفه تجربی می باشد. شاید وی را بشود در عین حال پدر انقلاب خرنده نامید که نظراتش به نظریات منتسکیو نزدیک بود. تاثیر نظارت جان لاک در حرکت های انقلابی آمریکا بیش از اندازه زیاد بود. نظرات وی در مقیاس زیادی در قانون اساسی آمریکا و انگلستان منعکس شد. او به دو جنبه ظاهری و باطنی پدیده ها توجه می کرد. در مورد قضیه ها با تجربه شخصی و تجربه جمعی اتکا می کرد. با تعمق روی تجربیان، فهم و عقل باید قضاوت کرد. او جوهر ماورا الطبیعه را مردود می شناسد ولی جوابی برای توجیه آن نمی تواند ارائه بدهد. معرفت را توافق اندیشه ها می داند. امور را به نسبت رنج و یا خوشی که در انسان ایجاد می کنند، بد و یا خوب می داند. او اعتقاد به هماهنگی منافع فردی و اجتماعی "نوعی لیبرالیسم" دارد. قسمتهایی از قوانین اخلاقی را نتیجه تحلیل و منطق بشری و قسمت دیگر را الهی می داند. او زن و مرد را مساوی قلمداد می کرد و موروثی بودن حاکمیت و قدرت پادشاهان را به سخره

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

می گرفت و رد می کرد. از نظر او موروثی بودن سیاست مسخره است. او به وضع طبیعی قوانین مردمی در کنار قوانین الهی طبیعی باورمند بود.

دفاع از مالکیت خصوصی اساس فلسفه قانون طبیعی اجتماعی جان لاک را تشکیل می داد. هیچ قدرتی از جمله سلطنت و یا اربابان و کلیسا از نظری وی اجازه نداشتند تا این حق طبیعی افراد را لغو بکنند و مالکیت طبیعی خصوصی آنها را به خطر بیاندازند. از نظر جان لاک، دولت به مثابه یک قرارداد اجتماعی برای رفع نیازهای و مشکلات فردی و اجتماعی و حفظ مالکیت خصوصی افراد و منافع فردی و اجتماعی آنها می باشد. او هنوز شاه را نماینده خدا در زمین می داند ولی روی این مساله زیاد هم مطمئن نیست. گرچه در مورد مالکیت او از یک طرف مطرح می کند که انسان در نتیجه "کار" خود ارزشی را تولید می کند که به مالکیت خصوصی بر آن ارزش می انجامد، ولی از طرف دیگر مالکیت خصوصی را یک نوع مالکیت "طبیعی" و بلامنازع قلمداد می کند که زیاد با هم سازگار نیستند. از یک طرف نظری وی در مورد تولید ارزش به نظرات "ریکاردو" در مورد تولید ارزش افزوده توسط کارگران نزدیک است، از طرف دیگر معتقد است که ارزش افزوده ای که بازرگانان ایجاد می کنند، در نتیجه حمل و نقل کالا ایجاد می گردد.

جرج بارکلی "همزمان با" جان لاک "زندگی میکرد، مطرح می کرد که اشیاء مادی به واسطه ادراک شدن ما وجود دارند. اگر ما چیزی را لمس نکنیم، نبینیم و حس نکنیم، یعنی آن چیز وجود خارجی ندارد. واقعیت اشیای محسوس، همان ادراک شدن آنها می باشد. اینجا دیگر جایی برای ادراکات دیگران و معرفت عمومی و ادراکات اجتماعی وجود ندارد. "دیوید هیوم" (۱۷۱۱ تا ۱۷۷۶) بر عکس "جان لاک" که یک "رشنالیست" بود، معتقد بود که انسان بر اساس غریزه خود عمل

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

میکنند و بر اساس غریزه و نیاز خود تصمیم میگیرند. او معتقد بود که عقلانیت در سایه و زیر کنترل غریزه، نیاز و احساسات انسانی قرار دارد. او باورمند بود که اخلاقیات بر پایه های احساسات بنیان گذاشته شده اند، تا یک سری پرنسیپ های راستین. او معتقد بود که ما بر اساس مشاهدات و احساسات خودمان از تجربیاتمان است که هویت هایی برای پدیده ها می سازیم و از طریق مقایسه هاست که به علت و معلول آنها می پردازیم. او علت پدیده ها را نه در درون آنها، بلکه بر اساس احساسات ما از آنها و تجربه ای که ما از این احساسات در ذهنمان حاصل می گردد شناسائی می کند.

"فرانسویس بیکن" از بنیان گزاران فلسفه علمی و عینی انگلیس محسوب می گردد که تمامی بینش فلسفی اش را بر اساس اعتماد به علم، دانش و صنعت و تکنولوژی عصر خود پایه گذاری می کند. و تلاش می کرد تا آینده را بر اساس پیشرفتهای علمی و صنعتی تصویر بکند. او جامعه ای را تصویر می کرد که در آن انسان ها بتوانند مثل پرندگان بال داشته باشند و پرواز بکنند. تاکید بر عینیت، تجربه، دانش علمی و تاثیرات ادراکات از طریق حواس بر تجربیات و تعقل و فهم بشری از ویژگیهای فیلسوفان انگلیسی محسوب می گردد.

دوران دیگر دوران شکل گیری اندیشه های "ایگلیترینسم" و "یوتیلیترینسم" بر اساس فورمول بندی های سیاسی اجتماعی و فلسفی می باشد. اندیشه هایی که برابری و عدالت و آزادی را بصورت های لیبرالیسم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در "ایگلیترینسم" می یابد. از طرف دیگر با تحولات بزرگ اجتماعی از طرف دیگر و مشاهده اقشار و طبقات تازه در شرف تکوینی از قبیل طبقه کارگر، پیشه وران، کشاورزان و اقشار دیگر خرده بورژوازی، تلاش می کرد تا عدالت اجتماعی برای عموم در قالب "یوتیلیترینسم" فورمول بندی بکند. فیلسوفان،

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

اجتماعیون، سیاستمداران نوین، انقلابیون، نمایندگان کارگران، زحمتکشان، سرمایه داران، اشراف و طبقات دیگر، هر کدام از خواستگاه منافع اجتماعی خویش در این راستا پای به میدان می گذاشتند. در کنار مکاتب عقلانیت "رنالیست ها" و آنهایی که غریزه و نیازهای طبیعی انسانی را عناصر تعیین کننده ارزشی رفتاری و کرداری وی تشخیص می دادند، "نچرالایستها"، با یک مکتب دیگری از فلسفه سیاسی اجتماعی بنام "رمانتیسم" روبرو هستیم. شاید بشود مرکز مکتب "رمانتیسم" را در فرانسه جستجو کرد.

جنبش "رمانتیسم" از اواسط قرن ۱۸ شروع می شود. محور و تاکید عمده این بینش بر سادگی، بی آلاچی و پاکی زندگی طبیعی زحمتکشان، پیشه وران و روستائیان زحمتکش می باشد. "ژان ژاک روسو" (۱۷۱۲ تا ۱۷۷۷) از بنیان گزاران این روش فلسفه فکری می باشد. آنها که مخالف سوداگری، تجارت، زرق و برق اشرافیت و رسم و رسوم و تشریفات مفصل آنها بودند، سادگی و بی آلاچی را از یک طرف از طبیعت، و از طرف دیگر از زندگی ساده و بی آلاچی اکثریت زحمتکشان تقلید می کردند. "لرد بایرون" شاعر بزرگ انگلیسی را هم میتوان در ردیف رهروان مکتب رمانتیسم نامید. "برتراند راسل" در کتاب تاریخ فلسفه خود، هیتلر را نتیجه اندیشه های روسو، روزولت را نتیجه جان لاک، استالین را نتیجه اندیشه های دکارت ارزیابی می کند.

"روسو" بر عالم به دیده بدبینی نگاه می کرد که از نظر وی ناشی از انگیزه های منفی بشری می باشد. روسو از یک طرف به عدم تساوی اجتماعی معترض است، از طرف دیگر علت آنرا در عرف سنتی و منشأ مالکیت می داند. کتاب "امیل" اثر "روسو" که بعدا در شهر محل تولدش "ژنو" و پاریس به آتش کشیده می شود، تمام سیستم تعلیم و تربیت زمان را به زیر علامت سوال می کشد. او از

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

رابطه انسان شهروند نوینی صحبت می کند که در یک جامعه فاسد از طرق مناسبات و قراردادهای طبیعی اجتماعی خود میخواید بر راه بهبود زندگی فردی و اجتماعی تاثیر گذار باشد. کتاب "امیل" که از طرف روسو بعنوان مهمترین کتابش معرفی می گردد، پایه و اساسی برای تعلیم و تربیت نوین در جامعه مورد استفاده قرار می گیرد. کتاب دیگر وی در باره "قراردادهای اجتماعی" با تمرکز بیشتر بر چگونگی مناسبات نوین اجتماعی به تفصیل به سخن می پردازد. در این کتاب او از دموکراسی دفاع کرده و حق آسمانی پادشاهان جهت حکومت بر کشورها را نقض می کند. او حکومت دولت شهری را به امپراطوریهها ترجیح می دهد. او از "کیلورگوس" و حکومت "اسپارت" در یونان قدیم دفاع می کرد و در عین حال خواهان حکومت انتخابی بود. او مخالف تشکل یابی بود و با بدبینی به تشکلها نگاه می کرد و خواهان انتخابات عمومی بود و اراده مردم بر حکومتها را ترجیح می داد. او که تاکید بر اراده فردی، اراده دولتی و اراده عام داشت، در مجموع نقش قوه مقننه را برجسته تر و بالاتر از قوه مجریه می دانست.

همزمان با روسو، در فرانسه ما با "منتسکیو" مواجه می باشیم. "منتسکیو" در سالهای (۱۶۸۹ تا ۱۷۵۵) زندگی میکرد. او که در وحله اول یک سیاستمدار، اندیشور و تحلیلگر امور اجتماعی بود، تا اینکه یک فیلسوف باشد، بمراتب در تاریخ بشریت تاثیرات جدی تری بر جای گذاشت. شاید از خیلی نظرها بشود منتسکیو را با نقش سیسرو در زمان روم باستان مقایسه کرد. هر دو سیاستمداران ورزیده و دقیقی بودند که تلاش می کردند در زمان خود نظام و قانونمندی دقیق اجتماعی را پایه ریزی بنمایند. منتسکیو که منتقد سیستم اجتماعی سیاسی زمان خود بود، بیشتر از همه تلاش کرد تا بر اساس متدهای مقایسه ای و انبوهه های اطلاعاتی از نظام های مختلف اجتماعی، به نقاط

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

قوت و ضعف آنها پرداخته و تلاش نماید تا قانونمندی مناسبی را برای زمان خود فورمول بندی نماید. ما که الان اصل تفکیک سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه را امروز بخشی طبیعی از حیات نظام های سیاسی امروز میدانیم، چنین دستاورد بزرگی را مدیون نبوغ و تلاش خستگی ناپذیر وی میباشیم. رهنمون های وی خصوصا در کتاب "قانون" و کلیت نظریاتش به سرعت در انگلستان، اروپا و آمریکا گسترده شد و خصوصا در آمریکا طرفداران زیادی پیدا کرد.

"منتسکیو" مردم جامعه فرانسه را به درباریان، اشرافیت و مردم عوام تقسیم می کرد. او نظام های سیاسی حاکمه را به مونارشی یا سلطنتی که بر پایه های احترام سنتی استوار است، به جمهوریت که به هدایت رهبران آگاه استوار است و دیکتاتوری تقسیم می کرد که اساس آن بر ترس و وحشت استوار می باشد. او نقش فرد در تاریخ را کم اهمیت می داد و عمدتا بر نقش تحولات و اتفاقات بزرگ تاریخی بر تغییر مسیر تاریخی بیشتر تاکید می کرد. گرچه او در کتاب "نامه های فارسی"، بصورت یک رمان سرگذشت مسافرت دو مرد فارس را بیان می کند، ولی بصورتی غیر مستقیم، تاثیر گرفتگی او از رمانتیسیم زمان را در علاقه وی به مردم عادی فرانسه نشان می دهد.

"ولتر" (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸) متولد پاریس بود و همزمان با "روسو" و منتسکیو" زندگی می کرد. او را صدای آزادیخواهی و ضد خرافه پرستی انقلاب فرانسه نام گذاری کرده اند. "ولتر" صدای حقوق بشر و آزادی در زمینه های آزادی بیان، آزادی دین و جدائی نهاد کلیسا از سیاست بود. "ولتر صدای تمدن، آزادی و جمهوریت انقلاب فرانسه، اراده مبارزه علیه ارتجاع، خرافه پرستی، فرهنگ لا ابالیگری آریستوکراسی، عقب ماندگی دینی کلیسا بود. "ولتر" یک لحظه از نوشتن رومان، گفتن شعر و نوشتن نمایش نامه های طنز آمیز بر علیه حکومت

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

گران کلیسا و دولت دست بر نمی داشت. به همین خاطر "ولتر" را صدای آزادی و "روسو" را صدای برابری انقلاب فرانسه نام گذاری می کنند.

"ولتر" بخاطر مبارزات آشکار، واضح و خستگی ناپذیرش چندین بار سر از زندان باستیلا در آورد. مدتی مهمان پادشاه روشنفکر آلمان "فردریک" بود. آنجا هم بخاطر صراحت کلام و استقامت روی حرفهایش با فردریک در افتاد و مجبور شد از آلمان فرار بکند. وی را که حتی از شهروندی فرانسه محروم شده بودند، مجبور شد در کشور سوییس، نزدیکی های مرز فرانسه باغی خریداری کرده و در آنجا زندگی بکند و از آنجا به فعالیت های خود ادامه دهد... نوشته های او از رومان، تئاتر، شعر و نامه های مختلف به شخصیت های زمان خود به هزاران قطعه و یا جلد می رسند.

گفتیم که "ولتر" با "روسو" هم زمان بود. او با دیدگاه رمانتیک عاطفی روسو که نه عقلانی و علمی بود، هیچ قرابتی نداشت و آتش تویی یک جوی نمی رفت. کلام "ولتر" در مورد یکی از نوشته های روسو اینطور بیان می کند، که "خیلی متشکرم ما ها را به زندگی چهار دست و پا ها دعوت می کنی. من دیگر سنم خیلی بالا رفته و دیگر عادت کرده ام روی دو پا راه بروم و نمی توانم ترک عادت بکنم". به نظر وی "روسو" شکل میمونی و تکامل نیافته عاطفی انسان می باشد. با وجود این وقتی در فرانسه کتاب های "روسو" را آتش می زدند، "ولتر" گفت، "من با هیچکدام از گفته های تو موافق نیستم، ولی بخاطر اینکه تو بتوانی آزادانه گفته های خود را بنویسی و بیان بکنی، حاضرم تا آخرین نفس و آخرین قدم جانم را فدا بکنم". در مراسم تدفین "ولتر" که در پاریس برگزار شد، صدها هزار نفر اشتراک کرده بودند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

بدون شک "امانوئل کانت" (۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴) انسجام نگرش فلسفی زمان خود را یک پله و یک فاز بالاتر کشید. او که به اندیشه های فلسفی زمان خویش واقف و مسلط بود، با نگرشی انتقادی، خصوصا به کارهای کسانی مثل دیوید هیوم، به حواس و تجربیات ما از طریق اندام های حسی مان می پردازد. او تلاش می کند تا علت ها و استدلال های مربوط به پروسه ادراکات و فهم و درک ما را در رابطه با پروسه ای که از حس کردن شروع شده و به تجربیات ما تبدیل می گردد را تشریح کرده باشد. او فلسفه های فکری قبل از خود را نامنسجم و ناقص تلقی می کرد و خصوصا مخالف شکاکیون زمان بود. تجربه و انتقال ادراکات از طریق حواس، تنها راه درک و علم نیست، بلکه تجربه فقط به آنچه که هست ما را آشنا می سازد، نه آنچه که باید باشد و یا میتواند باشد.

به نظر وی ذهن ما همه تجربیات را نگه نمی دارد، بلکه آنها را بصورت انتخابی در حافظه نگه می دارد، سپس آنها را دسته بندی کرده و بر اساس زمان، مکان در بخش های مختلف نگه می دارد. بخش دیگر ذهن، اینها را بصورت علم و ادراک، مفاهیم و علیت، وحدت ها، تضادها، ضرورت و امکان مقولات طبقه بندی میکند. به همان نسبت اصول و قوانینی برای جهان خارج از ذهن از قبیل ریاضیات، شیمی، زیست شناسی و غیره وجود دارند. اصول و قوانینی هم برای پروسه و نظام فکری ادراکی ما در ذهن وجود دارد. او باور داشت که این اصول علمی ابدی، مطلق و حقیقت ابدی می باشند.

عقل و ادراک انسان بخاطر محدودیت تجربیات ذهن و عامل زمان و مکان محدود است. لذا قادر نیست علت العلل و حقیقت مطلق را ببیند، از این نظر در راستای فهم حقیقت مطلق حرکت می کند. اراده و عقل ما باید از نظر اخلاقی بر اساسی باشد که در راستای همخوانی با عمل قانون کل طبیعت "ماکسیم" همخوانی

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

داشته باشد. عقل ما را در اعتقاد به خدا آزاد می گذارد و اخلاق از ما میخواهد که معتقد باشیم. کار "کانت" عموماً پروسه ادراک ذهنی، فهم، تعقل، نتیجه گیریها ی ذهنی بدون پیش فرضهای ذهنی در عالیترین شکل خود می باشد. "ماکسیم" از نظر کانت عالیترین باورمندی اخلاقی یک فرد در زمینه تنظیم سیستم ادراک و تصمیم گیری خود در راستائی که منفعت عموم اجتماع، مصلحت خانواده را بعنوان وظیفه حقوقی و اجتماعی خود به مرحله اجرا و عمل در بیاورد. ارزشهای اخلاقی در واقع پرنسپیهای هستند که در ذات خود نیک، خوب و خیر عموم افراد و اجتماع را در بطن خود دارند.

نزدیک به صد سال با قدرت تمام اندیشه های فلسفی سیاسی "کانت"، "روسو"، "ولتر"، "جان لاک"، منتسکیو" و دیگران بر جهان غرب حکومت میکند تا بار دیگر فیسوفان دیگری بتوانند قد علم کرده و پا به میدان فلسف بگذارند و به خود جرات این را بدهند تا بر اندیشه های پیش کسوتان خود بیافزایند. " جرج ویلهلم فردریخ هگل" (۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱) متولد آلمان بود. قبل از اینکه به نظریات فلسفی هگل بپردازیم، بهتر است کمی به تحولات سیاسی تاریخی اجتماعی جامعه پرداخته و از بزرگترین تحولات سیاسی اجتماعی نظامی زمان، یعنی روی کار آمدن ناپلئون و تاثیرات سیاسی اجتماعی دورات پیروزیهای نظامی فراوان وی در سطح اروپا و آفریقا می باشد.

ناپلئون (۱۷۶۹ تا ۱۸۲۱) بعنوان یک نابغه نظامی و با اتکا به نبوغ و قابلیتهای شخصی خود توانست به دنبال موفقیتهای خود به مقام امپراطور فرانسه انتخاب شود. او با موفقیتهای نظامی فراوان خود توانست از یک طرف به حکومتهای کوچک و منطقه ای شاهان کوچک که عمدتاً فئودالهای بزرگ منطقه ای بودند پایان بدهد. او در کنار تضعیف فراوان نظام فئودالی در اروپا، از

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

یک طرف به مالکیت خصوصی و گسترش نظام سرمایه داری شتاب بیشتری بخشید. او از طرف دیگر با وضع قوانین فروان نه تنها در مدنی و قانونی کردن سیستم اداره فرانسه، بلکه صادر کردن نظام قانونمندی اجتماعی به تمامی ممالکی که تحت سیطره حاکمیت فرانسه و ناپلئون بودند، به آنها این امکان را فراهم آورد تا خیلی جاها قانون مدنی، قانون جنائی، قانون خانواده، قانون حفظ امنیتی مالکیتها و قوانین دیگر جایگزین نظام های پیشین و بدوی قدیمی گردد. حتی رهبران کشورهای افریقائی مانند "محمد علی" مصر، تحت تاثیر فرمان های قانونی ناپلئون، به اقتباس از آنها اقدام می کردند. پیروزیهای ناپلئون از یک طرف احساسات ملی و غرور ملی را در میان مردم ملیتهای مختلف در مقابل قدرت کلیسا تقویت می کرد، از طرف دیگر به تلاشی نظام فئودالی کمک فراوان کرد و بالاخره به شکل گیری نهادهای اداری لازم جهت پیش برد چنین اهدافی کمک فراوان نمود. از طرف دیگر نشان داد که جهت ایجاد تحولات عظیم اجتماعی قهرمانان ملی و نقش رهبران قاطع سیاسی تا چه اندازه می تواند تاریخی، بنیادین و دگرگون کننده و تاریخساز باشد.

"هگل"، "شوپنهاور" (۱۷۸۸ تا ۱۸۶۰) و بالاخره بعدها "نیچه"، یا در زمان تحولات اجتماعی صورت گرفته توسط ناپلئون زندگی می کردند، یا مانند نیچه بعدها به میزان فروانی متاثر از آن بودند. "هگل" که همزمان با ناپلئون بود، متولد اشتوتگارت می باشد. دیالکتیک هگل که منشاء منطق فلسفی او را تشکیل می دهد، از زمان دیوجانوس، ارسطو و سیاست اعتدالی ارسطو پایه گذاری می شود. بر اساس فلسفه دیالکتیکی هگل، تز، انتی تز و سنتز، پروسه ادراک و تکاملی پدیده ها از طریق جذابیت، ادغام و سپس تکاملی پدیده ها از طریق این ادغام صورت می گیرد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

وحدت در کثرت و کثرت در وحدت از خصوصیات هستی اطراف ما می باشد. ذهن عامل اصلی ادراک و سیر فهم عقلانی می باشد. خدا، یعنی کل هستی مادی و ذهنی در طلاطم و وحدت با همدیگر. هگلیستهای راست، به سمت اصالت روح و اطاعت مطلق از مشیت روح توسط ماده، و هگلیستهای چپ، بسمت انتقاد از اصالت روح و برتر دانستن اصالت ماده معتقد می باشند. معرفت دارای حرکتی سه مرحله ای ادراک حسی، نقد تشکیکی حواس و معرفت معقول می باشد. در مرحله سوم، یعنی معرفت معقول، خود آگاهی، یعنی اتحاد عقل و معقول به عمل می آید. صدق و کذب متضادها کاملاً متمایز نیستند و عقل، یعنی ارتقاء آگاهانه بر حقیقت توسط یک فرد ممکن نیست، لذا یک فرد منفرد نمی تواند به تنهایی کل حقیقت را دریابد. به عقیده هگل در فراگرد زمان همه چیز تکامل می یابند و پیوستگی همه چیز در هم کلیت واحد و بزرگ را تشکیل می دهد.

کلیه حیات طبیعی را هم روح نا متناهی و هم ماده نا متناهی تشکیل می دهند که عقل در این میان هم جوهر و هم ذات الهی می باشد که ماده را به حرکت در می آورد و جوهر جهان است. آیا اینجا به نظریات ارسطو، و حتی یک کمی هم به نظریات افلاطون نزدیک نمی شویم؟ به نظر وی در تاریخ دیالکتیکی مبارزه دولت‌ها بر سر اهداف خود، قهرمان تاریخ اجازه دارد تا از قانون خارج شده و جهت تغییر و تحول اجتماعی اقدام بکند. هگل را شاید از یک طرف دیگر یک پروتستان افراطی نامید. اراده مادی بر نفس، آزادی افراد در تعلق آنها به دولت و قانون معنی پیدا می کند و دولت حیات اخلاقی اجتماعی می باشد. روابط میان دول میتواند با اشکال مواجه شود. استقلال نخستین آزادی و عالیترین شرف مردم می باشد و اتحاد مقدس کانت را خطا می داند و طبیعتاً با قرارداد جهانی مناسبات انسانها نمی تواند همگامی داشته باشد، لذا راه حل اختلاف میان دولت‌ها را از طریق جنگ میسر می داند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

"شوپنهاور" نه تنها همزمان با "هگل" زندگی می کرد، بلکه هر دوی آنها همزمان در دانشگاه تدریس می کردند. شوپنهاور نه تنها به شدت مخالف اندیشه های فلسفی هگل بود، بلکه به صورت افراطی گرایانه ای کلاس های درسی خود را همزمان با هگل یک ساعت می انداخت تا بخشی از دانشجویان فلسفه به کلاس هگل نرفته و به کلاس های وی بیایند. شوپنهاور بر خلاف "هگل" که به اصالت روح و ماده اعتقاد داشت، وی به اصالت اراده انسانی معتقد بود. به نظر وی مشیت تاریخ و تحولات زمان را اراده افراد تعیین می کنند. به دنبال شکست ناپلئون، "قهرمان شوپنهاور"، فلسفه او با وجود اعتقاد به اراده انسانی، با ناامیدی و یاس مواجه می گردد. اگر "ولتر" تخم طوفان انقلاب فرانسه را کاشته بود، شوپنهاور محصول آن را درو می کرد. او میگفت، در زیر پرده هوش، ادراک، اراده معقول و یا غیر معقول، "غریزی" قرار دارد. یک نیروی حیاتی مبرم و کوشای ارادی با میل آمرانه پدیده ها را به حرکت در می آورد و هدایت میکند. وی نیروهای ارادی را به اراده غریزی، اراده احساسی و اراده عقلانی تقسیم می کند. به نظر وی، نیروها و قوای جذب، دفع، ترکیب، انحلال، مغناطیس، برق، ثقل و غیره همگی تبلور اشکال مختلف نیروی ارادی می باشند. نقش نبوغ، شخصیت، هنر و غریزه و تاثیر اراده تحولات در پدیده ها را اساسی می دانست. او که بعد از شکست ناپلئون مایوس شده بود، به پدیده های اجتماعی از قبیل ازدواج زن و مرد عموماً با دیدی منفی نگاه می کرد. او مثل اپیکوریهای بعد از شکست آتن، نمایندگی یاس و ناامیدی اندیشه های والای ناپلئونی بود.

"کارل مارکس" (۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳) را میتوان از هگلیستهای چپ نام برد که از یک طرف بر اصالت ماده بر روح اعتقاد داشت و از طرف دیگر بر دیالکتیک تحولات درونی تکاملی پدیده های مادی و فکری و ادراکی معتقد بود. مارکس علاوه بر نقشی که در تاثیر گذاری در فلسفه داشت، خود بعنوان یک فعال

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

سیاسی و اجتماعی در جنبش های اجتماعی زمان شرکت فعال داشت. افزوده اساسی کارل مارکس بر فلسفه را شاید در ایده مربوط به "ماتریالیسم تاریخی" خلاصه و تعریف کرد. بر اساس این باورمندی، از یک طرف دوران تاریخی ساختاری تمدن حیات اجتماعی انسان ها به دوران های اشتراکی اولیه، دوران برده داری، سپس دوران فئودالی، بعد دوران سرمایه داری تقسیم شده و بالاخره به کمونیسم "دوران اشتراکی بعدی" تداوم پیدا می کند. نیروهای مولده تحولات اجتماعی را طبقات مظلوم و استثمار شونده دوران مربوطه تشکیل می دهند. در دوران حاکمیت سرمایه داری، حتی بعد از اینکه نظام ارباب رعیتی هم از میان برداشته شود، چون هنوز استثمار انسان از انسان از میان برداشته نشده است، این رسالت تاریخی بر دوش طبقه کارگر می باشد که برای استثمار و بهره کشی انسان از انسان برای همیشه پایان بخشیده و نظام نوین اجتماعی سیاسی بر پایه های مالکیت اشتراکی بر ابزارهای تولید را مستقر بکند. این نظام اقتصادی سیاسی اشتراکی نوین را با تاثیر پذیرفتگی از "کمون پاریس"، نظام کمونیستی می نامد. کارهای دیگر مارکس در زمینه های تشریح ابعاد اقتصادی نظام سرمایه داری، تزه های سیاسی اجتماعی وی از دیگر آثار شایان توجه وی می باشند.

"هربرت اسپنسر" (۱۸۲۰ تا ۱۹۰۳) انگلیسی، و "فردریک نیچه" آلمانی (۱۸۴۴ تا ۱۹۰۰) از نسل فیلسوفان بعد از دوران "هگل"، شوپنهاور" و تاریخسازانی مثل "ناپلئون" می باشند. هربرت اسپنسر که از پیروان دیگر فیلسوفان انگلیسی مثل جان لاک "رشنالیست" میباشد، قوانین تکاملی داروین در محیط زیست از قبیل قانون بقا اصلح و انتخاب طبیعی و تنازع بقا را به جامعه شناسی بسط می داد. او اصل وحدت در کثرت را بسط می داد و همه چیز را از وحدت ذرات و یا پارچه های کوچکتر تشکیل می شوند و با وحدت انبوه

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

آنها پدیده های کاملتری و پیچیده تری بوجود می آیند. این پدیده ها بعد از شکل گیری میتوانند به بحران های داخلی مواجه شده و دوباره بعد از هم پاشیدگی یا حل بحران ها به شکلهای دیگری کاملتر ظهور کنند. او اینجا به قدرت اراده شوپنهاور نزدیکتر میشد. نیروی اراده است که این پدیده ها را به حرکت در می آورد. او بعد از "کانت" علم جامعه شناسی، فرد و خانواده، جامعه، دولت را بسط داد و بصورت یک وجود سیال و زنده به آنالیز آن پرداخت. سپس او فلسفه را به روانشناسی و نقش غریزه، اخلاق، اعصاب، احساسات بسط داد.

"فردریک نیچه" را شاید بشود آخرین فیلسوف بزرگ دوران روشنگری قرن نوزده و قبل از آغاز دوران مدرنیسم نامید. پدرش یک کشیش بود و مادرش از آن خشکه مقدس های سنتی بود. "نیچه" را میشد گفت بیشتر تحت تاثیر "شوپنهاور" قرار گرفته بود، تا "هگل". برتراند راسل، وی را فرزند داروین و برادر بیسمارک تصویر می کند. او باورمندی بر ضد فرهنگ صاف و نرم خیلی اخلاقی داشت. او با ورحیه های تسلیم طلبانه مسیحیت هم همفکری و همسوئی نداشت. او مخالف حاکمیت طبقه های پایین اجتماعی، که وی آنها را افراد تنبل و یا غیر موفق کم سواد توده های عوام می نامید بود. او خواهان حکومت افراد سخت کوش و موفق و جنگنده بود. او طرفدار اشراف و بخشی از طبقات میانه در امتزاج با اشرافیت بود. از نظر وی دموکراسی عمومی و توده ای خوب نیست و بر پایه های اخلاقیات عوام پایه گذاری شده است. او از طرف دیگر متأثر از اندیشه های آزادگی و رزمندگی ولتر بود. او در عین حال مانند شوپنهاور به نقش قهرمانان تاریخ سازی مثل ناپلئون که از طریق نبوغ، قابلیتها، سخت کوشی و رزمندگی خود چنین تاثیرات شگرف و تحول آفرینی بر اروپا گذاشتند، بعنوان رهبری سیاسی اجتماعی جامعه اعتقاد داشت.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

"نیچه" روابط نزدیکی با آهنگساز مشهور "واگنر" داشت که این روابط زمانی که واگنر در رابطه با مسیحیت شروع به ساختن سمفونی نمود، برای مدتی صدمه دیده بود. او فرهنگ سختی کشیدن "دیوجانوس" را با ارزشهای اخلاقی مثل زحمت کشیدن، جنگندگی و رزمندگی، تلاش برای سعود به درجات بالاتر و سعود نهایی، جنگ با سستی در هم می آمیزد. او خصلتهای اخلاقی صاف و لطیف را "زنانه" ارزیابی کرده و به همین جهت به خصلتهای زنانگی با دیده تحقیر نگاه می کند. شوق و ذوق و ایمان و رزمندگی صداقت و ادراک و رزمندگی و جنگنده گی از خصلتهای انسان ایده آل نیچه می باشند. از دیده او این قهرمانان هستند که صفحات تاریخ را رقم می زنند. او نظام سوسیالیستی را توده گرا و زن صفت می نامد. از نظر وی سربازان از بازرگانان بالاتر، و از اشراف پائینترند. او به قوانین تکاملی داروینی از قبیل تنازع بقا، انتخاب طبیعی و بقا، اصلح معتقد بود و این مساله را در جامعه بشری هم صادق می دانست.

نیچه که در عشق زندگی شخصی خود موفق نشده بود، اکثرا به تنهایی زندگی می کرد، در اواخر زندگی خویش با اندیشه های "زرتشت" آشنا می شود و سخت تحت تاثیر قرار گرفته و کتاب "چنین گفت زرتشت" را می نویسد. در این کتاب او یافته های خود در اندیشه های زرتشت را از قبیل رزمندگی انسان درست کار و با اهداف والا با تمام بدیها و زشتی ها و پیروزی های وی در جنگ های پی در پی و جنگ نهایی، که با افکار نیچه همخوانی پیدا می کند به رشته تحریر در می آورد. زندگی بر اساس اراده فرماندهان و اطاعت فرمان بران استوار است. او می گوید "من کسی را که بخواهد چیزی نوین و برتر از خود را بیافریند و سپس در تلاش و رزمندگی در راه چنین آفرینشی جان خود را از دست بدهد، دوست دارم.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش سوم)

بر اساس چنین باورمندی هایی بود که او در نگرش به جامعه اطرافش در فشار روحی زیادی بود. وی که از یک طرف خیلی به خواهرش وابسته بود، به تنهایی زندگی می کرد، هیچ موقع ازدواج نکرد و نتوانست رابطه ادامه داری در زندگی شخصی خود داشته باشد. او در اواخر زندگی خویش کنترل فکری خود را از دست داده بود و به قولی حالت ناراحتی روانی به وی دست داده بود. او در حالیکه می گفت که "خدای مسیحیت مرده است"، به آموزه های "بودا" با دیده مثبت و انتقادی نگاه می کرد.

دنیز ایشچی فوریه ۲۰۱۳-۰۲-۱۷

۶. روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

فلسفه پست مدرن، به دنبال بروز نواقص فلسفه مدرنیسم در توضیح و روشننگری واقعیت های هستی انسانی و اجتماعی، نطفه بندی شده و آغاز به شکل گیری کرد. به گفته تمام فلاسفه معاصر، دوران پست مدرنیسم را نمیتوان به درستی درک کرد، مگر اینکه اول بدانیم دوران مدرنیسم فلسفه چیست و فیلسوفان دوران مدنیسم چه چیزهایی را مطرح می کردند. حداقل امر این است که بدانیم مدرنیسم به چه دورانی اطلاق می گردد.

مدرنیسم، در تاریخ و فلسفه به دوران روشننگری و خصوصا دوران سده های هیجده و نوزدهم میلادی اطلاق می گردد. ویژگیهای دوران مدرنیسم همزمان با رشد سرمایه تجاری، شکل گیری و گسترش سرمایه داری صنعتی، شکل گیری طبقات جدید اجتماعی و گسترش نقش دستاوردهای جدید علمی و صنعتی در تولید انبوه و تاثیرات آن در استاندارد زندگی بشری می باشد. یازتاب این دستاوردهای در ساختار های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه ای و جهانی خود را در نمودهای ویژه خود به نمایش گذاشته و روند تکاملی اجتماعی خود را طی می کرد.

فلسفه مدرنیسم، بر پایه های جایگزینی خرد و استدلال انسانی به جای کتاب آسمانی و دستورات کلیسا (" من فکر می کنم پس هستم - دکارت "، اندیشه های دکارت در زمینه جهانشمول قرار دادن ارزشهای اخلاقی انسانی و نقش آن در رفتارهای اجتماعی و اندیشه های هگل و مارکس) از یک طرف و اندیشه های واقعگرایانه و فیلسوفان انگلیسی که بیشتر روی مشاهده و تجربه

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

فورمولبندی تئوری های نوین از این طریق (فرانسیس بیکن، تاماس هابس، بارکلی، نیوتن، جان لاک، هیوم، هابر) مشاهده می گردند.

انسان چیست؟ راستی و درستی چیست؟ شخص چیست؟ مناسبات شخص با اجتماع چگونه تعریف می گردد؟ درستکاری یعنی چه؟ وظیفه انسانی چیست؟ حقوق انسانی چگونه تعیین می گردند؟ آیا دیسیپلین کردن و یا تنبیه انسانها درست است؟ آیا درست ترین عملکرد انسانی آن است که بتوان آن را جهانشمول قرار داد "کانت"؟ یا اینکه درست ترین کارکرد انسانی آن می باشد که بیشترین خوش حالی را به بیشترین اکثریت جامعه بشری می آورد "یوتیلیترین ها"؟

"تاماس هابس" فیلسوف انگلیسی اواخر قرن هفدهم، که از یک طرف با از میان برداشته شده قدرت کلیسا روبرو بود، هم با پیشرفت تکنولوژیک اقتصادی دوران مدرنیسم، هم با قدرت خلاقیت انسان و عدم نیاز به وجودی الهی جهت اداره جامعه روبرو بود، راه پیش رفت در جامعه انگلستان را از طریق "قرارداد اجتماعی میان احاد جامعه" تعریف می کند. وی که از طرف دیگر می بایستی توازن خاصی میان کلیسا و نظام سلطنتی بر قرا می کرد، این قرارداد اجتماعی را نه میان احاد جامعه و حکومت، بلکه دموکراسی را بصورت قانون اساسی کشور میان افراد و احاد جامعه تعریف می کند. وی اخلاق را در رفتار احاد جامعه تعریف می کند، نه اخلاق اجتماعی. وی مناسبات انسانی را مناسبات طبیعی، با طبیعت، سپس مناسبات اجتماعی میان احاد اجتماعی بصورت قراردادهای اجتماعی و بالاخره مناسبات عقلانی، روانی اخلاقی درونی افراد تقسیم می کند. "تاماس هابس" مناسبات انسانی را بصورت قرارداد اجتماعی شخص با جامعه، شاه و کلیسا ارزیابی می کند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

بر پایه های فلسفه مدرنیسم، همه چیز هستی را میتوان بر پایه های علمی و تجربی توضیح داد، کشف کرد و تشریح نمود. باورمندان مدرنیسم و دوران روشنگری علمی در سیر تکاملی خود بر پایه های دستاوردهای شگرف علمی، صنعتی، تاریخی و اجتماعی آن، در شرایطی که نابسامانیهای اجتماعی نظام سرمایه داری حاکمه، تبدیل آن به قدرت های استعماری و امپریالیستی جهانی را مشاهده می کردند، در تشریح بازتاب های اجتماعی، روحی- روانی و علمی تکاملی آن به نقطه ای می رسیدند که دیگر نمیتوانستند آن را توجیه و یا تشریح کرده از آن دفاع کنند.

ثروت های حاصله از انقلاب علمی صنعتی بصورت عادلانه توزیع نمی شد. به دلیل عمده بودن انگیزه سود جوئی، نظام سرمایه داری خود به عامل ترمز کننده رشد علمی تکنولوژیک تبدیل گردیده و عامل کمبود منابع ذخایر ارضی، فجایع غیر قابل تصویری در جامعه بشری شکل می گرفت. تشکیل حکومت های دیکتاتوری و خفقان، فراگیر شدن جنگ های منطقه ای، عدم برخورداری بخش های عظیم جامعه بشری از دستاوردهای علمی بهداشتی که موجب نابودی بخش های عظیمی از انسان ها در اثر قحطی و بیماری ها می گردید، سوال های فراوانی بودند که نشان می دادند فلسفه دوران مدرنیسم، از نظر تاریخی برای تشریح راه آینده بشریت کفایت نمیکند

بروز جنگ جهانی اول و به فاصله سه دهه رشد فاشیسم در اروپا و آغاز جنگ جهانی دوم که منجر به کشته شدن دهها میلیون انسان و ویرانی شهرها و تاسیسات زیستی صنعتی فراوانی انجامید، نشان داد که بشریت باید از دیدگاه جهان بینی خود دنبال تبیین و راهگشائیهای نوینی باشد. دست یابی بشر به بمب اتمی و استفاده از آن در نابودی شهر های هیروشیما و ناگازاکی، جنگ

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

های ویتنام و مناطق جنوب شرقی آسیا، خاور میانه، شکل گیری دیکتاتوری های نوین در اروپا و آمریکای لاتین، شکل گیری و تداوم جنگ سرد میان دو بلوک جهانی از عواملی بودند تا متفکرین نسل نوین بشریت به نقد اندیشه های دوران مدرنیسم پرداخته و دنبال روشنگری های نوینی باشند.

گرچه ریشه ها و بنیان های اندیشه ای بیشتر متفکرین دوران پست مدرنیسم که عمدتاً از دهه ششم قرن بیستم آغاز می گردد بر بنیان های اندیشه های فیلسوفان دوران عصر روشنگری و مدرنیسم متکی می باشد، ولی در عین حال بر پایه های نقد آنها استوار بوده و تلاش در روشن سازی تاریکی های جهان بینی بشری می باشد. بررسی اندیشه های پست مدرنیسم، بدون مرور اندیشه های "کانت"، "هگل"، "مارکس"، "کرکیگارد"، "شوپنهاور"، "نیچه" و سپس "هایدگر" و "زیگموند فروید" و "هیونگ" غیر ممکن نیست.

میگویند "شوپنهاور" کلاس های درس خود را دقیقاً همزمان با "هگل" برگزار می کرد ته هر چه بیشتر شاگردان را از رفتن به کلاس های "هگل" باز داشته و افکار آلترناتیو خود را به آنها تدریس بکند. "شوپنهاور" از این بابت که اکثر شاگردان به کلاس های "هگل" می رفتند احساس حسادت و ناراحتی می کرد. او در تدریس های خود که توأم با رگه هایی از ناامیدی و یاس بود، روی قدرت و اراده شخص در تاثیر آن بر تحولات اجتماعی تاکید می کرد. تمرکز نقطه ثقل حرکت، عمل، اخلاق، رفتار و کردار انسانی بر محور "شخص" و قابلیت ها، اراده، نیازها، غرایض و منافع شخص و فرد، و بالاخره قابلیت های فرد در موقعیتهای کلیدی برای به وقوع رساندن تحولات بزرگ اجتماعی تاریخی بخشی از اندیشه های فلسفی بود که در زمان حاکمیت قدرتمند فلسفه "هگل" در سایه قرار گرفته بودند. "شوپنهاور" از جمله آن فلاسفه ای بود در تاریکی های سایه "هگل" گم

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

شده بود. وی راه برون رفت از یاس و ناامیدی اجتماعی را در پناه آوردن به موسیقی و هنرهای دیگر توصیه می کرد.

"کیرکیگارد" از دیگر فلاسفه دوران مدرنیسم بود که فردی خیلی روحانی بود. او در عین حالی که باورهای الهی قدرتمندی داشت، شاید او را بتوان با "شهاب الدین سهروردی" مقایسه کرد. او که به قابلیت‌های روحانی و منطقی انسانی فردی شخص باورمندی عمیقی داشت، از کلیسا فاصله عمیقی گرفته بود. وی بر این باورمندی بود که روح شخص در جامعه صنعتی و ماشینی خشن به حالت مایوسانه ای اسیر مناسبات خشن و تند اجتماعی می باشد. راه برون رفت "فرد" از این وضعیت، نزدیکی روحانی و انفرادی شخص با روح بزرگ الهی می باشد.

"کیرکیگارد" با چنین توصیفی، در زمره اولین فیلسوفان دوران مدرنیسم می باشد که موتور محرک فلسفه انسانی را روی "فرد" و شخص متمرکز می کند. وی معتقد بود که نفس انسانی، مناسبات درونی فرد با خودش می باشد. از این طریق با تاکید بر زمینه های ضمیر خود آگاه انسانی، اراده و عملگرد انسانی را بر راستای تصمیمات شخصی وی استوار می کرد. "کیرکیگارد" بنابر این برای مناسبات روحانی میان افراد و روح الهی، ضرورتی برای نقش کلیسا و مسیحیت احساس نمی کرد و بر این باور بود که این رابطه بدون دخالت کلیسا و بصورتی مستقیم کب تواند بر قرار گردد. برخی از "اگزیستانسیالیستها"، کیرکیگارد را اولین اگزیستانسیالیست می شناسند.

بزرگترین فیلسوف دوران مدرنیسم که اندیشه های وی در بطن خویش ارکان اندیشه های پست مدرنیسم را با قدرتمندی به مراتب بیشتر حمل می کند، "فردریک نیچه" می باشد. به دشواری می شود اندیشه های "نیچه" را بصورت

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

جدا از زندگی واقعی وی مورد بررسی قرار داد. وی در سال ۱۸۴۴ متولد، شده و پس از مرگ پدرش در سن پنج سالگی وی، توسط مادر و خواهرانش بزرگ می شود. در سن بیست و چهار سالگی به استادی تدریس فلسفه در دانشگاه منسوب می شود. بعلت بیماری مضمّن که از سن بیست و پنج سالگی به آن دچار مس شود، تمام عمر خود را با درد و بیماری دست و پنجه نرم می کند. آخر سر همین بیماری در سن پنجاه و شش سالگی (سال ۱۹۰۰ میلادی) وی را از پای در می آورد.

در آغاز نیچه به فلسفه شوپنهاور و سپس موسیقی "واگنر" پناه می آورد. سپس اندیشه های خود را بر پایه های آنها پی ریزی می کند. از "واگنر" بخاطر اندیشه های ناسیونالیستی و نژاد پرستانه وی فاصله گرفته و دوستی خود را با وی قطع می کند. "نیچه" باورمندی های مایوسانه و تسلیم طلبانه کلیسا، و همچنین تا حدود زیادی فیلسوفان متافیزیسیست دوران روشنگری را به نقد و انتقاد شدید می گرفت. در چنان شرایط اجتماعی که جامعه به طبقات و گروه بندی های مختلف اجتماعی تقسیم شده بود و مناسبات اقتصادی اجتماعی انسانها را در چنگال های خود گرفتار کرده بودند، افکار نیچه به مانند روح سرکشی خواستار آزادی اخلاق، کردار و رفتار "فرد" از این زنجیرها بود. "نیچه" سرکشی بنیادگرانه و تحول گرانه را جایگزین فلسفه یاس و نا امید می کرد.

نیچه، بزرگترین سعادت و خوشبختی بشری را در فتح قله های اهداف و آرمان های بزرگ بر پایه های نبرد سخت با ناملایمات جستجو می کند. او تحمل درد و رنج سختی های نبرد در راه رسیدن به اهداف خود را بصورت آبدیده شدن فرد می بیند که در نهایت وقتی بر ناملایمات غالب می آید، خود سرنوشت خویش را رقم می زند. اینجا این انتخاب، اراده و نبرد انسانی است که نه فقط آینده وی را

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

می سازد، بلکه عظمت خوشبختی و سعادت را برای وی به ارمغان می آورد. اینجا با قدرتی هر چه تمامتر این "فرد" و شخص "می باشد که نه تنها موتور و محور اساسی فلسفه آینده بشری قرار می گیرد، بلکه تمرکز از "خرد"، "استدلال"، "تجربه" و "مشاهده" به "اراده" انسانی منتقل می گردد. اینجا دیگر انسان اسیر مبارزات طبقاتی و اجتماعی نیست، بلکه این "شخص" و "فرد" می باشد که نه تنها آینده خود را رقم می زند، بلکه تاریخ ساز است.

وقتی که نیچه اعلام کرد "خدا مرده است"، در نهایت درد و رنج بیماری، تلاش می کند تا ارکان اخلاق والایی را پایه گذاری بکند و جایگزین اخلاق روحانی و الهی مایوسانه و مرده بنماید. شاید چنین وظیفه تاریخی از عهده کسی مثل افلاطون بر می آمد، ولی نیچه بیمار و در شرف مرگ، زیر فشار اندیشه های تدوین چنین ارزشهای اخلاقی نوین خرد و خمیر شده و در نهایت کارش به جنون می کشد. نیچه مسیر آینده فلسفه را عوض کرده، تعیین نموده و ارکان آن را برای قرن بیستم، پایه گذاری می کند.

"ادموند هسرل" در کتاب "تحقیقات منطقی" مطرح می کند که "شعور آگاه" ما باید به یک وجود مادی بیرونی ارتباط داشته باشد. بنابر این، شعور آگاه انسانی باید همیشه در ارتباط با وجود فیزیکی-مادی خارج از شعور مورد مطالعه و تحقیق قرار بگیرد. "هایدگر" فیلسوف هم زمان "هسرل"، این اندیشه را یک فاز و مرحله به درجات عالی ارتقا داد. "هسرل" شعور مستقیم انسانی بر پایه حافظه انسانی چنین امکانی را برای انسان فراهم می کرد. "هایدگر" مطرح کرد که در عموم، اکثر و غالب موارد چنین احاطه شعور انسانی بر عملکرد وی پایه درست عملی اجرائی ندارد. ما خیلی حرکت ها و عملکردهای روزمره خود را

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

بصورت عادت های عملی که در وجود ما عجین شده اند، عمل کرده و به صورت خود بخودی تکرار می کنیم.

از زمان "دکارت" به بعد، فیلسوفان انسان را بعنوان موجود متفکری که با ابزار شعور و استدلال بر طبیعت و اجتماع اطراف خود نگاه میکند، تعریف می کردند. "هایدگر" مطرح می کند که انسان بعنوان بخشی از هستی بزرگ، بر اساس نورم ها و فرهنگ عملکردی داخل این هستی بر اساس عادت های غریزی - اکتسابی خود عمل می کند. انسانی که رانندگی می کند، قدم زده و داخل پیاده رو میان مردم راه می رود، در تیم ورزشی در حال بازی کردن است، تصمیمات و عملکردهای خود را نه بر اساس تفکر و استدلال، بلکه بصورت عادت و غریزه بصورت نواختن هماهنگ با آهنگ ارکستر عمومی اجتماعی طبیعی به مرحله عمل می رساند.

از طرف دیگر، عملکرد انسانی بر اساس استفاده هر چه بیشتر از اراده و آگاهی خویش جهت تامین نیازها، لذت ها و خواسته های منطقی غریزی خویش به مرحله وقوع می پیوندد. با توجه به این تعریف، انسان در راستای گسترش دستاوردهای علمی صنعتی و استفاده از تکنولوژی نوین در استفاده هرچه بیشتر از ذخایر طبیعی جهت تامین خواسته های خویش استفاده خواهد کرد. این عصر خلا بزرگی را در روان انسانی ایجاد کرده است که تعریف و روشن کردن ارتباط انسانی با چنین خلای وظیفه انسان نوین می باشد تا از این بن بست اسارت تکنولوژیک بیرون بیاید.

"هایدگر" برای انسان صورتی تاریخی ترسیم کرده و برای "شخص" هویتی تاریخی بر اساس دیروز، امروز و آینده تعریف می کنند. "هایدگر" انسان و یا

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

"فرد" را نه بعنوان انسان هوشمندی که همه کارها و تصمیمات خویش را بصورت منطقی اتخاذ می کند، بلکه اکثر عملکردهای خویش را بصورت کارکردی طبیعی بعنوان بخشی ارگانیک و طبیعی از هستی اطراف خویش عمل می کند، تعریف می کند. البته این مفهوم نفی نمی گردد که در عین حال انسان خیلی از تصمیم های خویش را بر اساس شعور و استدلال خویش اتخاذ می کند. در شرایطی که اجتماع اطراف انسان روز به روز به میزان غیر قابل کنترلی توسط تکنولوژی و ارزشهای غیر قابل کنترل تبلیغاتی که توسط مراکز قدرت ویژه ای رقم می خورند، کنترل و اداره می شود، "شخص" بعنوان بازپچه ای در این کلان محیط در محاصره قرار گرفته است.

"ژاک دره دا" از جمله فلاسفه فرانسوی یهودی الاصل متولد الجزایر بود که فلسفه متافیزیک را از زاویه خاص خویش زیر سوال گرفت. وی یکی از مطرح ترین فیلسوفان قرن بیستم میباشد که چند سال پیش حیات خود را از دست داد. این زاویه انتقادی هم مثل خیلی از دیگر فلاسفه معاصر، با دیدی مایوسانه به نتیجه دهی نقش فلسفه در پاسخ گویی به سوالات اساسی هستی از قبیل حقیقت چیست؟ روح چیست و تشریح هستی فیزیکی و متافیزیکی و روابط ما بین آنها، نقش تنقیدی خویش را از زاویه ویژه ای آغاز می کند. "ژاک دره دا" تلاش می کند در نقد نظریات فیلسوفان دیگر، نه به آن نکاتی که مطرح کرده اند، بلکه به آن نکاتی که اشاره نکرده، حذف کرده و یا در حاشیه قرار داده اند بپردازد.

از چندین مسائلی که "ژاک دره دا" بعنوان محور نظرات انتقادی خویش برجسته می کند "مارجنالیتی - حاشیه گرایی"، "نقش زبان در متافیزیک" و در همین رابطه نقش "دیفرال - عقب انداختن مفاهیم از طریف زبان بیانی"، و "دی کانستراکچرالیزم - ساختارسازی مجدد، بازسازی مجدد گفتارها" اشاره کرد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

من تلاش میکنم در این مختصر به همین مفاهیم در مورد "ژاک دره دا" کفایت بکنم.

زبان بعنوان مجموعه ای روابط رشته ای اصواتی میباشد که در ارتباطات میان انسانها جای هستی فیزیکی و متافیزیکی را میگیرد. بر اساس این تعریف، زبان به هستی فیزیکی اطلاق نمیشود، بلکه در حضور و غیاب آن جای آن را میگیرد. "پارمیندس" فیلسوف زمان یونان قدیم مطرح می کرد، هر چیزی که در ذهن ما می تواند ظاهر شود، حتما وجود خارج از ذهن ما دارد. این مساله شامل از دست رفته گان ما، و آن چیزهایی که در پیش ما حضور ندارند، ولی ما راجع به آنها صحبت می کنیم می باشد. از این زاویه است که "ژاک دره دا" مطرح می کند، زبان همیشه در انجام وظیفه خود قاصر بوده و دچار نقصان می گردد. زبان در بیان هستی بیرونی و ذهنی همیشه عقب بوده و مفاهیم را به تاخیر می اندازد.

از این زاویه میباشد که "ژاک دره دا" به برخورد "دی کانستراکچرالیستی - ساختارسازی مجدد" پروژه های گفتاری پرداخته و تلاش می کند مفاهیم حذف شده، در زیر سایه قرار گرفته، تحریف شده و در حاشیه قرار گرفته را برجسته کند تا از این طریق به کلیت تصویر کامل تر پروژه گفتاری نزدیک تر گردد. "دی کانستراکچرالیسم" به مفهوم از هم گسستن، و سپس بازسازی مجدد مجموعه سناریوی گفتاری فلسفی، فرهنگی و زبانی می باشد. "دی کانستراکچرالیسم" در کنار "مارجنالیسم" در فلسفه به مفهوم کالبد شکافی اندیشه های فلسفی و پرداختن به بخش هایی از نظریه ها می باشد که در حاشیه قرار گرفته و یا حذف شده اند. "هایدگر" و "ژاک دره دا" در دوران بعد از جنگ جهانی دوم توسط بعضی ها به کمک در تایید اندیشه های ناسیونال سوسیالیستی فاشیستی متهم می شدند، که این اتهامات به دلیل ضعف پایه های استدلالی چندان

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

تاثیرگذار نبودند. او به درست بوده تفسیرهای متفاوت از پروژه های نوشتاری واحد معتقد نبود، بلکه به این معتقد بود که کدام یک از این تفاسیر با تصویر کامل نزدیکتر می باشد، کامل تر و درست تر می باشد.

از این طریق است که فلسفه پست مدرنیستی، از یک طرف ساختارهای کلان اقتصادی، مدنی، بوروکراتیک، امنیتی، سیاسی و فرهنگی نظری را زیر سول قرار می دهد و مطرح می کند که این ساختارهای در عین حال که بشریت را از نظر علمی، تکنولوژیک، تولیدی و مصرف خیلی ارتقا داده اند، ولی دارای نواقص بنیادین و اساسی می باشند. این نظام های ساختاری در خیلی موارد عادلانه و دموکراتیک نبوده و عموماً حقوق طبیعی انسانی را زیر پا می گذارند. این ساختارهای فیزیکی و متافیزیکی برای اینکه بر سر قدرت بمانند، بخش های دیگر مشابه خود را یا حذف و یا نابود می کنند.

از طرف دیگر در فلسفه پست مدرنیستی، این "فرد" و "شخص" می باشد که محور تمرکز و مطالعه قرار می گیرد. "فرد" در دوران سرمایه داری پیشرفته و عصر تکنولوژی انقلابی اطلاعاتی در چه موقعیتی قرار دارد؟ آیا او اسیر امواج تحولات، قوانین و مناسباتی می باشد که خارج از اراده وی در حال جوش و خروش می باشند و در چنین گیر و دار جنگ و گریزی چگونه باید تلاش کند خود را محافظت کند؟ در تنازع میان مراکز قدرتهای متناقض و انبوه اجتماعی که فرد خود را در مقابل آنها کاملاً ناتوان احساس می کند، چه کاری از دست وی بر می آید؟ در بمباران انبوهه اطلاعات و تبلیغات ارزشی اخلاقی فردی و اجتماعی، فرد چگونه قادر است استقلال خود را حفظ کرده و نقشی مستقل و سازنده ای ایفا بکند؟ هدف نهائی زیستی "شخص" بصورت فردی و انسان در صورت عام خود چه می باشد؟ آیا انسان تا چه اندازه قادر بوده است در دست یابی به چنین

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

هدفی موفق باشد؟ اینها و صدها سوال مشابه دیگر افکار فیلسوفان را به خود مشغول داشته است.

"زیگموند فروید" در سال ۱۸۵۶ متولد و در سال ۱۹۳۹ از دنیا رفت. او در یک خانواده یهودی متولد شد و خانواده وی برای تعلیم و تربیت وی اهمیت ویژه ای قائل شده و او را در حد امکانات داریی خویش حمایت میکردند. فروید از کودکی فردی مرتب، با دیسیپلین و پشتکار طاقت فرسا، با اراده و با هوشی بود. او تحصیلات خود را بعنوان پزشک تمام کرد و در بخش روانی بیمارستان دوران پایانی تحصیلات خویش را کار میکرد. "فروید" در حدود سی و هشت سال از "مارکس" جوانتر بود، ولی آن دو با احترام خاصی نسبت به همدیگر با همدیگر مکاتباتی داشته اند. در خیلی موارد با هم نظرات نزدیکی داشته و در عین حال در بعضی موارد نظراتشان نسبت به همدیگر متفاوت، و گاه متقابل بود. آنها هر دو "سکولار" بوده و از دین و مسیحیت فاصله گرفته بودند، هر دو تحقیقات علمی را پایه شکل گیری نظریات خویش قرار می دادند، و بالاخره هر دو خواستار عدالت اجتماعی و آزادی و دموکراسی بودند.

دوران پست مدرنیسم را نمیشود بررسی کرد، بدون اینکه به نظرات "فروید" پرداخته شده باشد. نظرات این متفکرین را نمیشود به دقت متوجه شد، مگر اینکه با زندگی و تجربیات شخصی زندگی آنها آشنائی داشت. در این نوشته فقط نظر خیلی کوتاهی میشود به زندگی آنها کرد و تمرکز بیشتر را روی نظریات آنها متمرکز نمود. فلسفه پست مدرنیسم، در واقع روانشناسی فردی و اجتماعی، جامعه شناسی، سیاست، اقتصاد، علوم فیزیکی و ریاضی و برخی شاخه های دیگر اندیشورزی و علمی را در بر میگیرد. "زیگموند فروید" نه فقط پدر

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

روانشناسی معاصر، بلکه کسی که روشنائی قابل ملاحظه ای بر تاریکی های روانکاوای فردی و اجتماعی می افکند، شناخته می شود.

"فروید" مثل دیگر فیلسوفان پست مدرنی، مرکز ثقل مطالعات خویش را روی "فرد" و "شخص" متمرکز می کند. وی، آنچه در درون افکار، اندیشه ها، اخلاقیات، احساسات و عواطف فرد میگذرد و کشاکش های درونی وی را متأثر از پرورش دوران کودکی وی خصوصا در خانواده و سپس محیط نزدیک اطراف و ارزشهای تحمیل شده اجتماعی بر کودک ارزیابی می کند. او این غلیبان را در ضمیر ناخودآگاه شخص بصورت خواسته های سیراب نشدنی پایان ناپذیری می بیند که حتی جنبه هایی از این غرایض حیوانی شامل لذت بردن از خشونت علیه همنوع نیز می باشد. بر این اساس وی در نقطه مقابل مارکس قرار میگیرد که مطرح می کرد، اگر مالکیت خصوصی بر سرمایه حذف شود، مشکلات اجتماعی از طریق استقرار جامعه غیر طبقاتی بر طرف می گردد.

در زمانی که بیماران روانی را در تیمارستان ها به زنجیر می کشیدند، با آنها بدتر از زندانیها رفتار می کردند، آنها را با آب سرد و سپس گرم شستشو می دادند و مثل موش های آزمایشگاهی با آنها رفتار می کردند، فروید از طریق صحبت کردن با آنها، به روانکاوای علت‌های بازتاب های روحی روانی آنها پرداخته و با آنها ارتباط تک به تک برقرار کرده در روان درمانی آنها تلاش می کرد. او از این طریق نه به روانکاوای بیماران، بلکه به روانکاوای افراد و اشخاص و نوع انسان و چگونگی شکل گیری آن می پرداخت. در این راه علت رفتارهای انفرادی افراد را جستجو کرده و در همین راستا در تشریح علت‌های رفتارهای توأم با اختلالات روانی و خشونت‌های فردی کوشش می کرد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

او انگیزه ها و علت‌های رفتارهای انسانی و فردی را متأثر از سه عامل "شخص، و فرد" از یک طرف، با تمام تمایلات و غرایض انسانی غیر قابل ارضاع شدن از یک طرف که به صورت خواسته های فردی خود را نشان می دهد، و سپس، "سوپر ایگو" یا "خواسته های غریزی کلان" که بصورت آرمان ها، آماج بزرگی که توسط والدین در درجه اول، سپس نهادهای اجتماعی و فرهنگی که ما در درون آنها تربیت شده ایم و با آنها در تماس بوده ایم، از ما انتظار می رود با آنها پایبند باشیم، در گیر می باشیم، در وسط غرایض و تمایلات و خواسته های سیراب نشدنی فرد از یک طرف و توقعات، استانداردها و محدودیت های شدید اجتماعی، بخش دیگری از شخصیت انسانی که "فروید" آن را "ایگو" می نامد وجود دارد که مثل وجدان آگاه و شخصیت اخلاقی متفکرانه می خواهد از یک طرف خواسته های ضمیر ناخودآگاه را مهار کند، از طرف دیگر توازنی منطقی بین این نیازها با "سوپر ایگو" یا توقعات اجتماعی - خانوادگی برقرار بکند.

سرکوب و خفه کردن غریزه های جنسی از دوران کودکی و دوران نوجوانی بر اساس محدودیت های فرهنگی و خانوادگی، غریزه حیوانی انسان بعنوان موجودی طبیعی مثل حیوانات دیگری که گاهی از وحشیگری و خشونت بر علیه دیگری لذت می برند، محدودیت هایی که در زمان کودکی از نظر تعلیم و تربیت خانوادگی بر کودکان وارد شده است، در شکل گیری شخصیت روانی آنها تاثیرات ماندگاری بر جای می گذارد. این تمایلات و غریزه های شخصی فرد، دائماً با چنین محدودیت هایی در کلنجار بوده و هیچموقع این محدودیت ها امکان سیراب شدن غرایض فردی را امکان پذیر نمی کند. یکی از دلایلی که انسانها به ورزش و خصوصاً ورزشهای ضربتی روی می آورند این می باشد که غضب، خشم و عصبانیت خود را از این بابت تخلیه بکنند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

ارتباط "مارکسیسم" با فلسفه مدرنیسم و پست مدرنیسم را میتوان به این صورت تصویر کرد که فلسفه مارکسیسم بیشتر متأثر از فلسفه "هگل" بوده که تمامی هستی کلی فیزیکی و متافیزیکی را در ارتباط به همدیگر در برداریم دیالکتیک "تز"، "آنتی تز" و "سنتز" و تاثیر و تداوم و متقابل پدیده ها در هم در یک پروسه تکاملی ارزیابی می کرد، مرکز ثقل را روی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی می گذارد.

از طرف دیگر "مارکسیسم" تمرکز دامنه تحول و دگرگونی اجتماعی در حله اول نه بر روی "فرد" بلکه بر شانه های "توده ها" و در درجه اول "طبقه کارگر" قرار می دهد. مارکس که نظام های اجتماعی سیاسی تاریخی را بر اساس ماتریالیسم تاریخی تا آن زمان بر پایه های استثماری و بهره کشی طبقه خاصی از اکثریت توده ها ارزیابی می کرد، نظام سرمایه داری را بعنوان آخرین نظام طبقاتی ارزیابی کرده و نتیجه می گرفت که با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و استقرار حکومت مالکیت عمومی بر ابزار تولید و جامعه بی طبقه، استثمار انسان از انسان برای همیشه از تاریخ برجیده خواهد شد.

تجربه بلوک شرق، بخش دیگری از مشکلات مربوط به ناکامی فلسفه دوران مدرنیسم تلقی می شود. در نظام بلوک شرق قدرت سیاسی امنیتی و اقتصادی توسط دسته بندی های قدرتمند درون حزبی و بوروکراسی مربوط به آن اداره و کنترل می شد. نه فقط طبقه جدید بوروکراسی حزبی یک نظام طبقاتی خاصی را تشکیل داده بود که امکان پالایش درونی نمی یافت و از این طریق از درون می گندید، بلکه ایستا ماندن رشد علمی اقتصادی، محدودیت های حقوق فردی و اجتماعی، خفقان و دستگیری ها و خوف امنیتی حاکم بر این سیستم ها، نشان می داد که بلوک شرق نه تنها مدینه فاضله ای که همه به دنبالش بودند نیست،

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

بلکه کاملاً به ضد خودش تبدیل گردیده است. به همین خاطر است که طرفداران اندیشه های چپ و سوسیالیستی نتوانستند نه تنها از فلسفه پست مدرنیسم به کنار بمانند، بلکه امواج نوینی از درون جنبش سوسیالیستی و چپ بیرون آمدند که مرکز ثقل مبارزه تحول گرایانه را در "فرد" قرار داده و از هگل فاصله گرفته و به فلسفه "نیچه" نزدیکتر شدند.

قبل از پرداختن به اندیشه های این متفکرین بزرگ امروزین، جا دارد مقداری در زمینه فلسفه "اگزیستانسیالیسم" کسی که بیشتر از مبلغ آن بوده و آن را بر زبانها جاری کرد، یعنی "ژان پل سارتر" بپردازیم. "سارتر" در سال ۱۹۰۵ در فرانسه متولد، و در سال ۱۹۸۰ در پاریس درگذشت. "ژان پل سارتر" نه تنها محصول یک چنین دورانی بود، بلکه انعکاس فریاد و طغیان نسل نوین در مقابل بازتاب های جنگ جهانی دوم و شکل گیری حکومت های نظامی و دیکتاتوری خشن بعد از آن و شکل گیری جنگ سرد و آغاز بن بست های مربوط به بلوک شرق بود. "سارتر" بر آرمانهای آزادی کامل فردی در انجام دادن به هر آنچه که دلش میخواست بصورت طغیان بر علیه حاکمیت های غیر عادلانه و دیکتاتوری بود.

سارتر در زمان جنگ به خدمت خوانده شد، در جنگ توسط ارتش نازی دستگیر و سپس از زندان فرار می کند. او که بیشتر تحت تاثیر نوشته های هایدگر بود، به نوشتن پناه می آورد و از این طریق به مبارزه خود ادامه می دهد. او بعنوان کسی که "اگزیستانسیالیسم" را از طرق نوشتارها و فعالیت های خود جهانی کرد، شناخته می شود. او هم مثل اکثر غالب فیلسوفان پست مدرنیسم، آزادی "فرد" و "شخص" را از هر گونه قید و بند را مرکز ثقل فلسفه خویش قرار می دهد.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

سارتر با ویژگی خاص خودش آزاد، طغیانگر و ضد حاکمیت‌های دیکتاتوری بود. او مانند نیچه آرمانگرایی بود کی میخواست تاریخ ساز باشد. او که از درون جنبش چپ کمونیستی آمده بود، نه به احزاب چپ و کمونیستی آن دوره، بلکه بر طغیانگری مجزای گروه های چپ بر علیه قدران مداران تاکید می کرد. او که بر اساس یک چنین فلسفه ای، از مبارزات چریکی در مقابل دیکتاتوری های خشن نظامی امنیتی سرمایه داری کمپرادور حمایت می کرد، تا آنجا پیش می رفته که از حمله جبهه خلق برای آزادی فلسطین به اردوگاه المپیک مونیخ و کشته شدن بخشی از ورزشکاران اسرائیلی در این حمله حمایت کرد. وی بصورت آشکار گفت که " اینها "چریکها"، در مقابل یک چنین دیکتاتوری های خشن امنیتی حکومتی، چاره دیگری ندارند".

"گزیستانسیالیسم" بر پایه ارزشهای زندگی کاملا آزاد از وابستگی های فرهنگی، خانوادگی و قوانین امنیتی و حاکمیتی غیر عادلانه تاکید می کرد. خود وی نه در فکر تشکیل خانواده بود، نه به فکر اینکه زن واحدی داشته باشد. وی از انقلاب کوبا خیلی متاثر و خرسند بود. وی از جنبش دانشجویان بر علیه دیکتاتوری بصورت خیلی فعال حمایت می کرد. در این جنبش که از طرف پلیس امنیتی به خاک و خون کشیده شد، خیلی ها کشته شدند. "سارتر" طی مبارزات خویش، به دفعات دستگیر شد، ولی بخاطر شخصیت جهانی وی، هر بار پس از مدت کوتاهی وی را آزاد می کردند.

دوست و شریک زندگی وی، "سیمون دوبوار" هم که با هم همفکر بودند، با دیسپلین خیلی سختی در اشاعه این آزادیها از طریق نوشتارهای خود و حضور فعال در فعالیت های سیاسی ادامه می دادند. وی به جامعه ای معتقد بود که در آن تمامی افراد جامعه آزاد باشند در هر آنچه که میخواهند برای

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

خرسندی و شادی خویش انجام دهند. تنها از چنین طریقی، "ساتر" آزادی را برای عموم بشریت ترسیم می کرد. یک چنین زمینه سازی عرصه را برای رشد و قدرت گیری های بعدی جنبش همجنس بازان، جنبش فمینیستی، جنبش های دانشجویی و جنبش های آزادیخواهانه دیگر فراهم کرد تا از این طریق ریشه های نظام های حکومتیهای نظامی در غرب و آمریکای لاتین، یکی یکی به لوزه در آمده و سپس از هم پاشیدند.

تاثیرات فلسفه "مارکس"، "هایدگر"، "نیچه"، "فروید" و حتی تا حدودی "کیرکیگارد" را میشود در فلسفه "ساتر" مشاهده کرد. تنها تفاوتی که در فلسفه وی بصورتی برجسته خویش را نشان می دهد، تاثیرات عمیق تر "نیچه" میباشد. وی بر این اساس فریاد می زند که "انسان دوران معاصر در مقابل تمامی این ناعدالتی ها و دیکتاتوری ها، باید قد علم کرده و خود سرنوشت خویش را رقم بزند". این نقطه برجسته تفاوتی ماهوی با فلسفه یاس و ناامیدی دارد که خیلی از فیسوفان و متفکرین دوران قبل از "ساتر" آن را فریاد می زدند. دوران نوینی باز هم شروع به آغاز شدن کرده بود که در آن فیسوفان در عین حال باید جامعه شناس، روانشناس، ژورنالیست و حتی داستان نویس باشند، بلکه باید در میدان مبارزه بصورت یک فعال سیاسی حضور قدرتمند خویش را بصورتی تاریخی نشان دهند.

ساتر هم مثل خیلی فیلسوفان دیگر هم زمان خویش متأثر از اندیشه های سوسیالیستی بوده، ولی دنبال آلترناتیوی بود که در مقابل استالینسم ارائه شود. شاید بشود گفت آلترناتیو وی "ارنستو چه گوارا" ها باشند که با آرمان سوسیالیستی آزادانه طغیان کرده و در قلب های نسلهای جوان جای گرفته و نسل به نسل به حیات خویش ادامه می دهند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

در ادامه صحبت به معرفی نظریات فیلسوفانی خواهیم پرداخت که با تلاش های جا نفرسای خویش، روشنائی های قابل ملاحظه ای بر این تاریکی ها افکنده اند. از جمله این اندیشوران، "میشل فوکو"، "نوام چامسکی" و "ادوارد سعید" را می توان نام برد که نه فقط متفکرین قدرتمندی بودند، بلکه فعالین و مبارزان سیاسی اجتماعی بودند که در راه آرمان های انسانی مردمی به نحو قابل تقدیری توان و انرژی خویش را به کار برده اند.

فیلسوفان بعد از جنگ جهانی دوم، عمدتا و غالبا از تعریف اخلاق اجتماعی فاصله گرفته و آزادی شخصی و فردی را بر جسته کرده اند. آنها از طریق بسط آزادی فردی به تعمیق اخلاق درونی و از این گستره و زاویه به تعمیم اخلاق در جامعه پرداخته اند. اگزیستانسیالیسم سارتر، به صورت های دیگری در میشل فوکو و دیگر فیلسوفان اخیر با قدرت تمام مشاهده می گردد. تاثیرات "دی کانستراکچنالیسم" "ژاک دره دا" و نقش زبان در فلسفه و رفتارهای اجتماعی از نقاط آغازین چنین پروسه ای منظور می گردند.

"میشل فوکو" متولد سال ۱۹۲۶ بود و در سال ۱۹۸۸ در پنجاه و شش سالگی از بیماری "ایدز" درگذشت. خیلی ها میشل فوکو را بزرگترین متفکر فلسفی دوران معاصر تلقی می کنند. پرداختن به مایکرو آنالیزهای میشل فوکو در این نوشتار ناممکن است. لذا تا آنجایی که امکان دارد به صورت کلی، محوری و کلان، به اندیشه های وی اشارات کوتاهی می کنیم. کتابهای وی "دیوانگی و تمدن"، "نظم اجتماعی"، "دیسپلین و تنبیه" و "تاریخچه هم جنس بازی" و غیره هر کدام بخش ویژه ای از امور اجتماعی را با جزئیات ویژه ای زیر زره بین قرار داده و نظم کهن را زیر سوال می برد. او برای عبور از مرزهای اخلاق و فلسفه اجتماعی جهت شکافتن ناشکفته ها به عملکردهای متحورانه ای دست

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

می زند. از این طریق وی قادر می گردد که دریچه ای بر دنیا‌های دیگری را برای بشریت امروز باز کند.

وی به متد بر خورد "آرکیالوژی" کفایت نمی کند، بلکه با توسل به متد "جینیالوژی" به عمق درونی پدیده ها و تاریکی هایی که همیشه در سایه قرار گرفته بودند می پردازد. متد تحقیق و بررسی "آرکیالوژی" بر پایه مطالعه اسناد و نوشته ها و مدارک تاریخی استناد یافته و تهیه می گردد. این در شرایطی می باشد که اکثر این اسناد، کتابها و نوشته ها از یک طرف توسط فاتحان و حکومتگران تهیه و یا حمایت شده اند، از طرف دیگر یک بعد از افکار شخصی خود نویسنده را بیان می کنند. در اینجا بخش اعظم داستان مربوط به اکثریت محکوم اجتماعی به زبان آورده نمی شود و گفته نمی شود. اینجا است که "میشل فوکو" به متد "جینیالوژی" متوسل می گردد که تاریکی ها را زیر شعله های چراغ به روشنی کشیده و از یک چنین زاویه ای به بازگویی وقایع می پردازد.

متد تحقیقی "جینیالوژی" بر پایه های تحقیق تاریخی و همه جانبه پدیده ها از طریق استخراج جنبه های بیان نشده پروژه و از طریق اسنادی که متعلق به بخشهای مغلوب جامعه با استفاده از روایت ها و اسناد و مدارک تاریخی آنها، مصاحبه و تحقیق مستقیم در میان آنها آغاز و با تحقیقات در روایات دیگری غیر از روایات حاکمه ادامه پیدا می کند تا نه یک تصویر سیاه و سفید، بلکه تصویری رنگارنگ از پدیده های اجتماعی را برای همگان ارائه بدهد.

وی با تیمارستانها رفته و به مطالعه افرادی که در آنها نگهداری میشدند می پردازد. وی این مساله را با عمق زیادی در بستره تاریخی آن مطالعه کرده و

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

نشان می دهد که در طول تاریخ، گاه‌ها این دسته اجتماعی را افرادی می شناختند که دارای قدرت و نبوغ‌های ویژه‌ای می باشند. در داستان‌های شکسپیر، کسانی که دیوانه نامیده می شدند، وقتی در داستان ظاهر می گردند که قدرتمندترین پند و اندرز را با تمسخر آمیزترین حالت بیان می کنند. در شرایطی که در دوران دیگری آنها را بعنوان در حاشیه قرار گرفته‌گان اجتماعی تلقی می کردند که در کنار دروازه‌های شهرها زندگی می کردند و مورد حمایت اجتماعی قرار می گرفتند. بعضاً این در حاشیه قرار گرفته‌گان، در درون جامعه، ولی بصورتی در حاشیه آزادانه به زندگی بی آزار خویش ادامه می دادند.

"فوکو" برخورد فعلی اجتماعی با این دسته را از یک طرف به ظاهر ترحم انگیز، بلکه در واقع بمراتب خشن‌تر رفتار بیرحمانه‌تر ارزیابی می کند. در تیمارستان‌ها به آنها داروهای خواب آور قوی می دادند که اکثر اوقات خود را در خواب سپری بکنند. شرایط و محیط زندگی آنها چندان فرقی با زندان نداشت. آنها را خیلی مواقع بصورت موجوداتی آزمایشگاهی مورد مطالعه و آزمایش قرا می دادند. این نحوه رفتار خیلی موارد به مراتب غیر انسانی‌تر از رفتارهایی بود که نسل‌های پیشین با آنها می کردند. "فوکو" آزادی هر چه بیشتر آنها را در امتزاج با جامعه توصیه و مطرح می کند.

در بررسی کتاب "دبسیپلین و تنبیه" وی از آرشیتکت و صاحب نظر "یوتلیترین" انگلیسی "جرمی میلتن" و نظام امنیتی طراحی شده توسط وی بعنوان الگوی مدرن امروزی صحبت کرده و ماهیت تنبیه فراگیر و عمومی اجتماعی‌نا پیدا توسط نظام‌های حاکمه را زیر سوال می برد. طرح زندان‌هایی که به نام "پان آپتیکن" مشهور می باشند، با یک برج دیده‌بانی تمامی پنجره‌های سلول‌های زندان را اگر دیده‌بانی هم در برج نباشد زیر نظر گرفته و به کامل

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

ترین شیوه آزادی فردی و شخصی را از آنها میگیرند. این شیوه کنترل امنیتی به بیمارستانها، مدارس، فروشگاه ها، خیابانها و اماکن عمومی بسط داده اند. از این طریق نظام نا پیدای امنیتی سایه سنگین خود را بر تمام نهادهای اجتماعی افکنده و از این طریق آزادی های فردی افراد را از آنها صلب می کنند.

نقطه قابل تاکید در این بررسی این می باشد که چنین نظام سنگین، منسجم، گسترده و ناپیدا و مخفی امنیتی در گذشته های تاریخ سابقه نداشته است. امروزه روز در هر کجائی که ما قدم می زنیم، چشمهای نا پیدائی ما را زیر نظر دارند، اطلاعاتی از ما جمع آوری کرده و در خوش بینانه ترین حالت از آنها جهت سوء استفاده بازاریابی بهره برداری می کنند. حکومتها از طریق استراق سمع، جمع آوری ارتباطات اینترنتی و ارتباط گیری ما با شبکه های ارتباطات اجتماعی اینترنتی بدون اینکه ما از آنها آگاه باشیم آزادیهای فردی ما را زیر پا گذاشته و ما را زیر نظر دارند. میشل فوکو قبل از فراگیر شدن شبکه های ارتباطی اینترنتی چنین فرایند ناپیدا و مخفی را با تمامی گستردگی و مخوفی آن بصورتی عربیان به جهانیان نشان داد.

فوکو هم مثل فیلسوفانی مثل سارتر و غیره بر اساس این باورندی که "مارکسیسم" در واقع همان استالینیسم می باشد که در بلوک شرق تبلور خود را نشان داد، با وجود ضد نهادهای قدرت سیاسی جهانی کشوری بود، در جنبش های سوسیالیستی و عدالت خواهانه و دموکراتیک فعالانه تاثیر گذار بود، به احزاب کمونیست نپیوست و آزادی و عدالت را از کانال آزادی فرد و شخص دنبال می کرد. نظر "فوکو" در باره "قدرت" و "حکومت" بر این پایه بود که اعمال "قدرت" و حتی "خشونت" به حکومت سیاسی خلاصه نمی شود. در خانواده این حکومت و قدرت مربوطه از طریق والدین بر فرزندان اعمال می شود. این

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

مساله در محل کار، مدرسه و بخش های دیگر اجتماعی به شیوه های خاص خود اعمال می گردند. علم و دانش در دنیای امروز در خدمت "قدرت مداران" و "حکومتیان" قرار دارد. بنابراین "علم، دانش و تکنولوژی" بعنوان بخشی از ابزار قدرت در خدمت قدرت مداران و بالاخص حاکمیت های سیاسی می باشند.

میشل فوکو تاریخچه سکسچوالیتی را از زمان تمدنهای اولیه مورد مطالعه قرار داده و نشان داد که بافت خانوادگی که ما امروز با آن طرف هستیم، از زمان قدرت گیری کلیسا و اوایل قرون وسطی شکل گرفته است. قبل از آن جدائی ویژه ای بین لذت و مناسبات جنسی و تولید مثل و مناسبات تربیت فرزندان وجود داشته است. او که مثل سارتر از آزادی جنسی طرفداری می کرد، خود همجنس گرا بوده و وابستگی خانوادگی پایبند نبود.

اشاره شد که میشل فوکو خطر و ریسک شکستن سد ها جهت آزمایش و روش کردن تاریکی های روان فردی و اجتماعی بشری را به جان خریدار بود. بالاخره همانطور که در مورد زندگی و مسائل زندانیان و روانیان را از طریق ارتباط تنگاتنگ با آنها مطالعه می کرد در شیوه های مطالعه "جینیالوژی" خویش از متدهایی که ریسک قابل توجهی داشتند استفاده می کرد. یکی از این موارد مطالعه زندگی همجنس گرایان خصوصا در سانفرانسیسکو، استفاده از مواد مخدر و تجربه کردن شرایط قبل از مرگ، جهت امتحان کردن تاثیرات روانی هیجان آورانه آن در روان فردی بود، و بالاخره نتیجتا در این راه هم به بیماری ایدز مبتلا شد.

میشل فوکو نه فقط به مطالعه عرصه هایی از زندگی بشری که توجه کافی به آنها نمیشد پرداخت، بلکه این روش مطالعه را بصورت مطالعه تاریخی و

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

برجسته کردن نقاط حذف شده، نه بصورت شیوه آرکیالوژی، بلکه تا توسل جستن به شیوه "جینیالوژی" به پیش می برد. او به برجسته کردن نقطه نظرات و دیسکورس های سرکوب شده و خفه شده تاریخی پرداخت تا از این طریق نه تصویری تک رنگ، بلکه تصویری رنگارنگ از واقعیت هستی ارائه داده شود.

در آغاز دوران دهه هفتاد - هشتاد میلادی نظریه ای تحت عنوان "نسبیت فرهنگی" شروع به شکل گیری کرد بر این پایه، که فرهنگ های ملیتهای مختلف متعلق به خود آنها هستند و بصورتی نسبی از همدیگر مستقل می باشند، لذا نباید از طرف دیگران مورد نقد و انتقاد قرار بگیرند. چنین نظریه ای خیلی نتوانست دوام بیاورد به این دلیل که فرهنگ هر جامعه ای در داد و ستد با فرهنگ های دیگر قرار دارد و در عین حال میتواند شامل رگه های ضد انسانی و ضد بشری باشند که باید مورد انتقاد قرار بگیرند.

گرچه نظریه پردازان فلسفی معاصر از جمله "نوام چامسکی، میشل فوکو و ادوارد سعید همگی از نطقه نظر نزدیکی افکار فلسفی خیلی با هم فاصله نداشته و هرکدام بافته های دیگری را تکمیل می کردند، در عین حال از میان این سه نفر، نوام چامسکی و ادوارد سعید به میزان بیشتری مستقیماً در مبارزات سیاسی منطقه ای و بین المللی فعال بوده اند. این متفکرین و فیلسوفان اخیر به شیوه فعالتری سیاستهای غارتگرانه، خشونت آمیز و غیر بشری امپریالیستهای کمپرادور و نیروهای سیاسی نظامی امنیتی وابسته به آنها را در جهان شروع به افشاگری کردند.

در شرایطی که بصورتی روزمره کسانی مثل نوام چامسکی به افشاگری سیاستهای آمریکا در آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی، آفریقا و خصوصاً

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

افغانستان و عراق پرداخته و ماهیت غارتگرانه آنها را افشا می کند، ادوارد سعید با تاکید خاصی روی شکل دادن پدیده ای به نام اسرائیل در خاورمیانه توسط امپریالیستها به قیمت حذف فیزیکی ملتی دیگر به نام ملت فلسطین در قرن بیستم و بیست و یکم و عادی و نورمال جلوه دادن چنین جنایت تاریخی می پردازد. او با برجسته کردن علت شکل گیری جنبش اعتراضی و دست یازی به خشونت میان بخش هایی از ملت بزرگ عرب در کنار مبارزه های صلح آمیز و دفاعی در جلوگیری از بولدوزر شدن روزمره روستاهای فلسطینی و تبدیل شدن آنها به شهرک های جدید اسرائیلی می باشد. او خشونت مکانیزه تانکها و بولدوزرها و ارتشی را که به روستاها وارد می شوند تا آنها را با خاک یکسان کنند، با "انتفاده" و مقابله کودکان ده با سنگ اندازی به طرف آنها مقایسه می کند و ریشه های خشونت را از این زاویه مورد شکاف قرار می دهد. ادوارد سعید و همینطور نوام چامسکی علت های خشونتی مقابله در مقابل سرکوب نظم امنیتی اسرائیلی آمریکائی که صدها و بلکه هزاران بار قربانیان بیشتری از مردم را میگیرد پرداخته، و راه حل جلوگیری از بسط ریشه های خشونت را از میان برداشته شدن سیاستهای غارتگرانه، غیر بشری امپریالیستها در این مناطق می دانند.

"ادوارد سعید فیلسوف فلسطینی الاصل آمریکائی تبار بود که متولد سال ۱۹۳۵ بود و به سال ۲۰۰۳ در سن ۵۸ سالگی از بیماری سرطان در گذشت. علاوه بر مبارزات سیاسی فعال وی، ادوارد سعید در زمینه های اجتماعی تاریخی فلسفی نظریه پردازی بود که سهم قابل توجهی در غنی کردن دانش فلسفی انسان معاصر داشت. اگر نظریه "اوربانتالیسم" مطرح شده توسط وی را در کنار عموم نظریات میشل فوکو قرار دهیم، یک مجموعه نسبتا جامع، منسجم و

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

تکمیل کننده دیدگاه فلسفه پست مدرنیسم را میتوانیم دریابیم. اوریانتالیسم" و در کنار آن "اکسیدانتالیسم" چیست؟

"اوریانتالیسم"، شکل گیری یک دیدگاه تاریخی فرهنگی اجتماعی خاصی نسبت به تمدن های شرقی بطور خاص و تمدنهای غیر از تمدن غرب بصورت عام در ذهنیت های غربیها می باشد که نه تنها غیر واقعی می باشند، بلکه همیشه توأم با افسانه و داستانهای مرموز، گاه توأم با هزار و یک شبهای خوش گذرانانه ای که در آنها کنیزکان، شاهان، درباریان، نظامیان در دربارها جایگاه خاصی داشته و در یک مناسبات پیچیده و مرموز خاصی با همدیگر زندگی می کردند. این دیدگاه که عمدتاً خود را در نقاشی های اروپائیان از شرقی ها، و حتی بعد ها در فیلم های هالیوودی هم خود را نشان می دهد، از زمان گسترش سیطره استعمارگران غربی آغاز شده و بصورت مدون و نوشتاری به نسل های بعدی منتقل می گردد. این در شرایطی می باشد که واقعیت زندگی مردم این جوامع، فرسنگها با آنچه که در این داستان سرائیها نشانه داده می شود فاصله دارند.

یک چنین دیدگاهی بر اساس یکسری پیش فرضیه های کلیشه ای مردم نژادهای مختلف را تعریف می کند. این تعریف که آغاز آن به آغاز دوران استعمار بر می گردد، هنوز در خیلی موارد بصورت کلیشه ای در جامعه تزریق شده و اعمال می گردد. بر اساس یک چنین دیدگاه نژاد پرستانه و آپارتایدی، مردم زرد پوست آسیای جنوب شرقی به صورت یکسری تعریف های کلیشه ای، مردم هند و پاکستان به یک صورت دیگر، روسیه و تا حدودی بلوک شرق سابق به یک صورت خاص، خاورمیانه و اسلام بصورت ویژه دیگر، سرخ پوستان و بومیان جاهای دیگر و آفریقایها هم همینطور.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

یک چنین شیوه تبلیغاتی آپارنایدی از طریق رسانه های اجتماعی نظیر روزنامه ها، رادیو تلویزیون، از طریق فیلم و سینما و هالیوود و گروههایی که منافعشان با این مسائل عجیب شده است، با قدرت تمام تبلیغ و ترویج می گردد. این شیوه تبلیغ را حتی در فیلم های کودکان، بازیهای ماشینی بچه ها، کتاب های کودکان بصورت فراگیر مشاهده می کنیم. دنیای جدید رسانه های اجتماعی اینترنتی عرصه های جدیدی در این گستره باز کرده است که میتواند این دامنه را به میزان وحشتناکی به عرصه های نوین ضد بشری بکشاند. واقعیت زندگی فرهنگی اجتماعی مردمی که "دیگران" نامیده می شود بصورت های مرموز، خطرناک، مشکوک نشان دادن، زمینه را برای فرهنگ "جنگ پرورانه" آماده می کند تا بزرگترین ارتش های با هزینه های تریلیاردها دلاری سالانه مورد استفاده قرار بگیرند تا کارخانه های تولید مهمات به کار خویش ادامه دهند.

دیدگاه "اورینتالیستی" غرب نسبت به غیر خودی همیشه به سوء نظر و بدبینی، مرموز و غیر قابل اعتماد نشان دادن دیگران، عقب مانده و خشونت ورز نشان دادن آنها، سیاستهای استعمارگرانه توأم با کشت و کشتار خود را نسبت به آنها توجیه میکرده و همچنان می کند. وی نمونه حمله ناپلئون به مصر را مطرح می کند که تعداد وسیعی از دانشمندان و تاریخ نویسان و جامعه شناسان را با خود همراه برده بود تا به مطالعه و جمع آوری شناخت خود از این جوامع بپردازند. شناختی که بتواند در گستره حملات بعدی آنها را یاری برساند و به آنها در اعمال کنترل کمک کند. اینها یکسری مطالعاتی از یک زاویه ای ویژه و در خدمت منافع استعمارگران تهیه و تنظیم می شدند. در مقابل پی چنین دیدگاهی، دیدگاه مقابلی بصورتی عکس العملی در درون ملتها و تمدنهای غیر از تمدن غربی نسبت به آنها آغاز به شکل گیری کرد که ادوارد سعید به آن هم دیدگاه "اوکسیدنتالیسم" اطلاق می کند.

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

"اوکسیدنتالیسم"، دیدگاهی می باشد که با سوء نظر نسبت به غربیها و کلیت تمدن غربی می پردازد. این دیدگاه هر گونه بازتاب فرهنگی، علمی، تکنولوژیک، فلسفی، اجتماعی و اقتصادی تمدن غربی در جامعه خود را با دید بدبینی نگاه کرده، آنها را استعماری ارزیابی کرده و تلاش می کند تا آن را نفی و دفع بکند. این شیوه نگرش گاه تا آنجا پیش می رود تا به دفاع از ارتجاعیترین فرنگ ها و عملکردهای اجتماعی تبدیل شود. شاید دیدگاه هایی مثل ضدیت با "غرب زدگی" جلال آل احمد، و علی شریعتی و جریان های مشابه را به همین دیدگاه "اوکسیدانتالیستی" ادوارد سعید نسبت داد.

در این دیدگاه پدیده "تروریسم" بصورت افراطی گری در غرب " انفجارکلمباین، کشتار گروه دینی دیوید کورش، کشتارها و تیراندازیها در مدارس و سینما در آمریکا و غیره،" و در کشورهای اسلامی بصورت "القاعده، طالبان، انفجارهای انتحاری" و غیره خود را نشان می دهد. ریشه یابی مساله تروریسم سیستماتیک در خاورمیانه همیشه ارتباط تنگاتنگی با اشغال نظامی امنیتی سرزمینهای ملت فلسطین توسط اسرائیل و حمایت بی قید و شرط امریکا از این کشتار و اشغال سرزمین های فلسطینی ها می باشد.

این شیوه تاریخی بررسی دیدگاه های مردمی در تمدنهای غربی و شرق نسبت به همدیگر بصورتی یک تحلیل "جینیالوژیستی" بوده و بخش های تاریخی حذف شده دیدگاه ها را بیرون می کشد تا از این طریق دامنه دیسکورس فلسفی اجتماعی را در این زمینه به میزان واقع بینانه تری باز کرده باشد.

"یورگن هابرماس" جامعه شناس و فیلسوف معاصر آلمانی که او هم به عضویت در "مکتب فرانکفورت" منسوب می شود، از زاویه دیگر و میشود گفت کاملاً

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

متفاوتی وارد می شود. او که جزو واقع گرایان معاصر فلسفی می باشد، از درون فلسفه مارکسیستی به واقع گرایی انسانی می رسد. او دو شاخه اساسی رفتار انسانی را برای بقای نسل بشر و حیات وی ضروری می داند. اولی اینکه بقای انسان در گرو کار او و کار تولیدگرایانه وی می باشد. از این طریق است که نقش نیروی کار برجستگی نخستین در فلسفه وی را ایفا می کند. مساله دوم اینکه برای بقا، نسل بشر، لازم است که بشریت با همدیگر در ارتباطات تنگاتنگ گفتاری بوده و از این طریق در راه رسیدن به واقعیت و عینیت کامل با همدیگر قدم بردارند.

او یک چنین ارتباطاتی را نه میان گروه های ایدئولوژیک و نمایندگان طبقات، بلکه میان "شخص ها" و "فردها" ترسیم می کند. او از پروسه روشنگری نوینی صحبت می کند بر پایه های واقع گرایی احاد افراد بشر متکی می باشد. او از نوعی واقع گرایی صحبت می کند که در دنیای بمباران اطلاعاتی سد ها و موانع را از ارتباطات میان انسان ها بردارد تا همه در دیسکورس آزادانه با همدیگر بپردازند. یک چنین دیالوگی به دست یابی چنین شعور اجتماعی فراگیری منجر می شود که بر پایه های واقع گرایانه استوار می باشد. محصول تولیدات کار انسانی باید در خدمت ارتقاء، سطح زندگی عموم بشریت قرار بگیرد. دیسکورس سیاسی اجتماعی زیر کنترل طبقات حاکمه و قدرت های منسوب به آنها می باشند. لذا در دیسکورس مورد نظر "هابرماس" باید طبقه بصورت عام و طبقه حاکمه بصورت خاص را از این دیسکورس حذف و جای آن احاد منفرد اجتماعی را قرار داد.

در بر آمد یک چنین فلسفه ای نه تنها ریشه های اندیشه های روشنگرانه اجتماعی شکوفا می گردند، بلکه سیستم پروسه یک چنین دیسکورس باید از

روزنه ای باریک بر تاریخ فلسفه (بخش چهارم)

یک سری اصول ویژه و آزادانه ای پیروی بکنند که شرایط خاصی را در بر داشته باشد. همه باید امکان آزاد و برابر برای شنیدن و گفته داشته باشند، مطالب گفته شده باید مربوط به موضوع بوده از بار مضمونی بر خوردار باشند. در چنین دبالوگی، نه ایدئولوژی های طبقات خاص، بلکه قدرت استدلال آحادی که از منطق قدرتمندتری بر خوردارند، بر دیسکورس عمومی غالب خواهند آمد.

آیا اگر مجموعه نظریات "میشل فوکو"، "نوام چامسکی"، "ادوارد سعید"، "هابرماس" و دیگر فیلسوفان معاصر را در یا زنبیل فلسفی قرار دهیم، فلسفه به هم پیوسته و جامعی تحت عنوان فلسفه پست مدرنیسم را برای ما ارائه می دهد؟ آیا وارد شده دنیای جدید تکنولوژی اطلاعاتی و کامپیوتری و مغز های ماشینی خود کار چه تاثیراتی در آینده روان اخلاقی و فلسفی بشری خواهند داشت؟ جهانی شدن پدیده ها در کنار مسائل مربوط به محیط زیست و منابع محدود طبیعی چگونه روی جهان بینی بشری تاثیر خواهد گذاشت؟ اینها و دهها سوال های مشابه دیگر مسائلی میباشند که امروز برای بشریت مطرح می باشند و در خیلی موارد برای آنها جواب های آلترناتیوی هم ارائه شده اند. کی این آلترناتیو ها آنقدر جامع و قدرتمند خواهند شد تا کلان راه آینده حرکت بشریت را روشنائی های بیشتری بیخشند؟

دنیز ایشچی ۲۰۱۳/۰۹/۱۸

۷. نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

قرنهای ششم، هفتم میلادی و همزمان با فروپاشی امپراطوری روم، طوفان سهمگینی سراسر اروپا و دیگر تمدن های غربی را فراگرفت. شدت و وسعت این تاریکی سهمگین تمامی روزه های هر خانه و کاشانه ای را در بر گرفت. دیگر حاکمیت مطلق کلیسا بصورت حکومت مطلقه نه فقط از نظر اقتصادی سیاسی بر جان و مال مردم سنگینی می کرد، بلکه اندیشه و روان انسان ها به زنجیر کشیده شده در تنگنای خرافات کتاب مقدس محدود گردیده بود. نه فقط اندوخته های دانش بخصوص بیش از هزار سال اخیر بشریت که در کتاب ها و کتاب خانه ها ذخیره شده بودند، به آتش کشیده می شدند، بلکه انسان هایی که به خود اندک جرأتی می دادند تا حاکمیت مطلقه و دکترین کلیسا را زیر سوال ببرند، به اتهامات مختلف در آتش می سوزانند و یا زنده زنده قطعات بدن آنها را از هم جدا می کردند، تا برای دیگران عبرت و درس آموزی شده باشند.

در حدود اواخر قرن هشتم و اوایل قران نهم میلادی که اوج قدرت و شکوفائی خلفای بنی عباسی بود، در شرق میانه اوضاع کاملا متفاوت بود. در عین حالی که خلفای عباسی که خود از طوایف اشرافیت عرب بودند و خود را همچنین خلفای اسلامی و دینی می نامیدند، مثل دیگر امپراطوری های مشابهه اولاً بصورتی موروثی و خانوادگی اداره می شدند، ثانیاً سیستم دیوانسالاری اداری قضائی مالی امنیتی و مالیاتی ویژه خویش و برای خود ارتش منظم و قدرتمندی داشتند، و بالاخره زیر سایه ثروت اندوخته از اقصا نقاط امپراطوری، در کنار رفاه، عیش و عشرت، به کارهای عمرانی، علمی و فرهنگی می پرداختند.

یکی از این کارهای عمده تشکیل کتاب خانه های معتبر در شهرهای بزرگ مثل بخارا، اصفهان و بغداد و غیره می باشد. شاید معتبرترین این کتابخانه ها در

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

بغداد که محل حکومت خلافت عباسی بود که در آنجا نفیس ترین و وسیعترین میزان کتاب ها نگهداری می شدند. اما کار عمده این کتاب خانه ها فقط نگهداری کتاب ها نبود، بلکه در روزهایی که اروپا در تاریکی کتاب سوزان کلیسا فرو رفته بود، کتاب خانه هائی مثل بغداد، به ترجمه آثار علمی، فرهنگی و فلسفی یونان قدیم، روم و غیره از زبان های اصلی به زبان عربی می پرداختند. این کار با همت، قدرت و وسعت تمام در کتابخانه های خلافت عباسی ادامه داشت و نسخه های دست نویس آنها به کتاب خانه های مختلف در سرتاسر امپراطوری خلافت عباسی فرستاده می شد.

یکی از آموزه های دانشمندان شرق از اندیشه ها و متودولوژی آموزشی غرب را شاید بشود متد آموزشی سکولستیک نامید که بصورت "علم کلام" شناخته می شود. متدی که شاید برای اولین بار در مدرسه "لایسیسیم" ارسطو بصورت بحث های دونفره و چند نفره در مورد موضوعات به پیش برده میشد و سپی توسط "اپیکور" و دیگران به صورت متدولوژی و فرهنگی ویژه آموزشی مخصوصی در آمد تا از طریق بحث و جدل به ماهیت و جوهر و ذات موضوعات پی ببرند. این متد به بحث و جدل میان دانشمندان شرق در دربارهای خلافت عباسی و همچنین حکومت های خودمختاری شرق میانه بصورتی زنده و پویا ادامه می یافت. این مساله مصادف با زمانی می باشد که تاریکی سیاه حکومت دینی کلیسا اروپا را در خفقان ارتجاعی غرق کرده بود و امکان مطالعه، کنکاش و بحث آزاد بر سر مسائل علمی فلسفی از مردم گرفته شده بود.

نقش خدا در شکل یابی و بوجود آمدن کائنات، هستی و جامعه بشری و موجودات زنده چیست. خدایان مختلف "ملائک" و نقش آنها بعنوان روح و عامل به حرکت در آورنده ستارگان و سیارگان چه می باشد. آیا خدای واحدی

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

آفریننده همه کائنات و و کلیت هستی فیزیکی و اجتماع می باشد. آیا واقعا پیغامبران کسانی هستند که از طرف خدا ماموریت یافته اند تا جامعه بشری را هدایت کنند. فرق بین پیغامبر با یک فیلسوف عاقل چیست؟ پیغامبر بخاطر ارتباطی که با خدا دارد، میتواند به راحتی هم دانش و هم انضباط سیاسی اجتماعی را در جامعه مستقر بکند. فیلسوف کسی است که دانش جهان شناسی عمومی دارد ولی مثل پیغامبر که نقشی سیاسی اجتماعی دارد نمیتواند این دانش را بر اجتماع بشری منتقل کرده پیاده کند. همه این سوال ها آزادانه و با شور و شوق فراوان در مدرسه ها و محفل های علمی توسط دانشمندان مورد بحث و جدل قرار میگرفتند.

قرن هشتم میلادی را قرن طلایی شرق میانه و آغاز دوران طلایی انکشافات علمی فلسفی شرق می نامند. در این دوران خلفای عباسی، بخصوص مامون عباسی با پشتکاری غیر قابل توصیف در زمینه ترجمه آثار علمی، فلسفی و تاریخی روم و یونانی به زبان عربی همت گذاشته بودند. بدینوسیله دروازه های وسیع علم، دانش و فلسفه روم و یونان باستان به روی دانش پژوهان شرق میانه باز شد. آنها آهسته آهسته با اندیشه های فلسفی افلاطون، و ارسطو آشنا می شدند. این آشنائی از یک طرف به کندی پیش می رفت و از طرف دیگر با اندیشه های شرقی و خصوصا تئولوژی اسلامی در اصطکاک افتاده و راه خویش را در سنگلاخ کوچه پس کوچه های بخارا، نیشابور، شیراز، تبریز و اصفهان و بخصوص بغداد بروی خویش باز می کرد. مدرسه بغداد محل بحث های داغ میان دانشمندان مسیحی، مسلمان و یهودی بود که بر سر اندیشه های فلسفی یونان قدیم و انطباق و اصطکاکات آن با تئولوژی اسلامی مباحثه می کردند. اینها نه فقط آثار ارسطو و افلاطون را ترجمه کرده بودند، بلکه در مورد آنها نقد ها و مقاله ها نوشته و تفسیر ها می کردند.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

ابو یوسف یعقوب ابن اسحاق الکندی ۸۰۱ میلادی آغاز قرن نهم جزو اولین دانشمندانی بود که ثمره این پروسه کار طاقت فرسای فرهنگی علمی بود و نه تنها در علوم زمان از قبیل ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست شناسی درجه استادی نایل آمده بود، بلکه تسلط کامل بر فلسفه یونان باستان یافته و در ترویج اندیشه های آن دوره همت والائی به کار می برد. وی که اهل بصره بود و در بغداد زندگی می کرد، در ترویج فلسفه یونان، هلنیسم در شرق نقش والائی ایفا کرد. این آموزه ها به آن منجر شد تا الکندی صدها کتاب و مقاله در مورد اخلاق، متافیزیک، منطق، روانشناسی، ریاضیات، نجوم، ریاضیات، مثلثات و متالوژی و مکانیک و البته فلسفه بنویسد. گرچه الکندی در تلاش های خویش از یک طرف سعی می کرد تا همخوانی تئولوژی اسلامی به آموزه های علمی فلسفی را نشان بدهد، ولی در این راه توانست علم فلسفه را در میان دانشمندان به علمی همگانی تبدیل بکند. الکندی در کتاب هفت جلدی خویش به نام "کتاب زندگی" در نقد اندیشه های ارسطو تلاش در انطباق آن با تئولوژی اسلامی تلاش می نماید و به این طریق کتاب وی به کتاب ورد زبان های دانشمندان تبدیل شد. الکندی فلسفه را به شرق آورده و به محافل روشنفکری می کشاند. وی در زمان خلیفه معتصم زندگی میکرد. شاید دوره الکندی را به غلبه اندیشه های افلاطون و انطباق آنها به تئولوژی اسلامی بیان کرد.

ابدی ازلی بودن کائنات و هستی، یونیفورم و وحدانیت هستی مادی و متافیزیکی با این بیان که خدا قابل توصیف نیست، از اندیشه های وی میباشد. برای الکندی تناقضی بین دین و فلسفه وجود ندارد. برای فلسفه زمان نقش خدا بعنوان اولین خالق و به حرکت درآورنده موجب میگردد تا وی دین و فلسفه را در ارتباطی تنگاتنگ بباید. در سال هفتصد و هشتاد و سه میلادی از دنیا رفت.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

مدرسه بغداد دانشمندان زیادی را در بطن خویش جای داده بود که لزوما همه آنها فیلسوف نبودند. یکی از این دانشمندان "محمد خوارزمی" بود. همان طور که از اسم بر می آید ایشان متولد خوارزم بودند و پیرو دین زرتشتی. گرچه مانند هر نویسنده دیگر زمان و مکان خویش وی نیز کتابهای خویش را با جمله بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کرد، ولی معلوم نیست که آیا واقعا وی به اسلام گرویده بود، یا رسم و سنت زمان را مراعات می کرد. میدانیم که در مدرسه بغداد دانشمندان مسیحی و یهودی در کنار دانشمندان مسلمان به کاوش ها و چالش های علمی فلسفی خویش ادامه می دادند.

خوارزمی "۸۵۰ میلادی" منجم، ریاضی دان، مهندس دانشمندی بود که نه فقط دستاوردهای علمی فنی زمان مسلط بود، بلکه انکشافات فراوانی بر این عرصه ها افزود که وی را در رده بالاترین ریاضی دانان تاریخ بشریت جای می دهد. وی نه تنها در رصدخانه های بغداد و دمشق که کشف تعدادی از ستارگان موفق گردیده نقشه جدیدی برای نجوم و موقعیت ستارگان ترسیم کرد. وی را اولین کسی می دانند که رقم های اعشاری را در ریاضیات داخل کرد. وی از طریق خسوف و کسوف توانست فاصله شهرهای بغداد و مکه را با دو درصد ضریب خطا محاسبه کرد. وی نقشه جدید جغرافیائی برای دولت مامون عباسی ترسیم کرد که در آن موقعیت و فاصله های شهرهای مختلف با دقت فراوانی محاسبه گردیده بود. وی استاد جبر، مثلثات، حساب استدلالی و غیره بود. بعضی ها لغت "لگاریتم" را که به انگلیسی "الگاریتم" گفته می شود، بر گرفته از اسم "الخارزمی" می دانند.

یکی دیگر از اولین کسانی که تلاش کارائی در تشریح و تصویر اندیشه های ارسطو نمود، "فارابی" ۸۷۲ میلادی" بود. فارابی که یکی از اعضا حلقه مدرسه

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

بغداد بود، اصلاً اهل آسیای میانه " فاراب " یا " فاراب " بود که در دمشق چشم از جهان فرو بست و به خاک سپرده شد. او تلاش می کرد تا تمام دانش فلسفی را در یک مجموعه بر پایه های اندیشه های ارسطو گرد بیاورد. فارابی در آغاز در زمینه علم، دانش و نقش آن در بهبود زندگی شخصی و اجتماعی به تفحص پرداخته و تلاش داشت نه تنها راه های هستی را از طریق علمی کنکاش کند، بلکه از آموزه های آن در جهت بهبود زندگی فردی و اجتماعی بهره جوید. " کتاب الحروف " وی که در زمینه علم کلام و قدرت و نقش بیان در هستی اجتماعی کنکاش میکند یکی از آثار بزرگ فلسفی ایشان می باشد. وی معتقد بود که نه تنها برای دست یابی به تعالی علمی باید از تمام علوم زمان آموخت، بلکه تلاش کرد تا این علوم را بهبود بخشیده و ارتقاء داد. به نظر وی دستاوردهای ارسطو به اندازه نسبتاً کامل همه عرصه های علمی را در بر گرفته است و برای آموزنده امروزی لازم است از آموزه های استاد " ارسطو " شروع بکند. دانش اگر از طریق اکتسابی " ایمپیریکال " بدست نیاید، باید از طریق استاد به شاگردان منتقل گردد. اینجاست که اهمیت زبان بعنوان وسیله بیان، انکشاف، تعالی و تکامل علمی مطرح میگردد. فارابی حدود هزار سال قبل از فیلسوفان قرن نوزده و بیستم از قبیل (هوسورول - فنومنولوژی)، (ژاک دیریدا ساختارشکنی، نقش ترمزکننده زبان، دیفرال)، و (لودویگ ویکتنشتاین - نقش زبان در تعالی دانش) با قدرت و وسعت فراوانی به این پدیده ها پرداخته و از با توانائی کامل از پس انکشاف نقش زبان در تشریح، تکامل، ثبت، تدریس و انتقال آموزه های انسانی بر آمده است.

" تحصیل السعاده " ، و " مدینه الفاضله " و " کتاب الحروف " ، از کتاب های فارابی میباشد. جوهره این کتاب ها و انکشافات وی در راستای دست یابی به سعادت، خوشبختی خوشحالی بشریت در راستای رسیدن به جامعه ایده آل می باشد. خوشحالی از طریق تکمیل و تعالی شخصیت های فردی و تاثیر متقابل

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

اجتماعی آن به دست می آید. ارتباط بین "نظریه"، یا "نظری" از یک طرف و "واقعیت هستی مادی" از طرف دیگر بر اساس ضرورت و نیاز برقرار میگردد. افکار انسانی تنها از طریق کلمات قابل بیان می باشد. با تکامل اندیشه ها کلمات و زبان هم تکامل پیدا می کند و به این صورت اندیشه و کلمات در تأثیری متقابل بر همدیگر تکامل پیدا کرده و به پیش میروند. از طریق کلمات است که این آموزه ها به نسل های بعدی منتقل می گردد. وی موجودات متفکر را به درجات مختلف درجه یک و درجه دو و سه تقسیم می کند. اینجاست که با روانشناسی فارابی رودررو میگردیم که که به روانکاوی انسانی می پردازد. در فلسفه فکری فارابی انسان متفکر عام، انسان متفکر خاص، موجود متفکر درجه سوم مواجه میگردیم. او با دقت و کمال فراوان ارتباط بین چیزهای مادی، افکار و اندیشه های انسانی و بالاخره نقش کلمات و علم کلام در این رابطه می پردازد. فطرت افراد حاصل محیط و شرایط زندگی آنهاست. کلمات اصواتی هستند که برای چیزهای و افکار مختلف ارجاع می شوند. رویش کلمات نوین به موازات رویش اندیشه های نوین شکل گرفته و تکامل می یابد. زبان بهترین وسیله برای یادگیری و یاد دادن آموزه ها از گذشته گان و یا آینده گان می باشد. او در کنکاش جهت پی بردن به ذات و جوهر پدیده ها از طرح سوال های چگونه، چرا؟ کجا؟ آغاز می کرد.

اواخر دوران حاکمیت خلافت عباسی، دیگر امپراطوری آنها توان کنترل بر تمامی نقاط تحت کنترل وسیع خویش از مرزهای هندوستان تا مرزهای اسپانیا را از دست داده بود. در شرق دولت های محلی مثل آل بویه، سامانیان، خوارزمشاهیان و غیره بصورت خودمختار حکومت های محلی خویش را تشکیل داده بودند. این امر موجب میشد تا از یک طرف کنترل امنیتی حکومت مرکزی بر بخش های مختلف امپراطوری حذف شده و آزادی بیشتری برای

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

نشو و توسعه اندیشه‌ها فراهم بیاید، از طرف دیگر در میان حکومت‌های خود مختار محلی رقابتی از نظر هر چه بیشتر جمع کردن دانشمندان به دربار و دیوان خویش شکل بگیرد. همین عامل بصورتی مضاعف در رشد آزاد اندیشه‌ها تاثیر وافری داشت.

ابن سینا ۹۸۰ میلادی، نابغه‌ای بود که همتای تاریخی آن به ندرت در تاریخ مشاهده می‌گردد. شاید بشود البرت انشتاین را در نبوغ در سطح ابن سینا قابل مقایسه دانست. تولدش نزدیک بخارا بود، پدرش از مدرسین فرقه اسماعیلیه، که متأثر از اندیشه‌های افلاطون بودند، بود. خودش از نظر فکری آنقدر استقامت فکری داشت تا پیرو پدرش نباشد و از نظر استدلالی روی پای خودش بایستد. او در ده سالگی قبلاً قرآن را حفظ کرده بود، تا سن هیجده سالگی به اکثر علوم زمان خویش از قبیل طب، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ریاضی، موسیقی مسلط بوده و در صدد انکشاف بیشتر این علوم بر آمده بود. کتاب قانون وی که در پنج جلد بصورت دایره المعارف کامل طب زمان تهیه شده بود، انواع و اقسام بیماریها را با جزئیات تمام و کمال تشریح کرده و نحوه رفتار، کنترل و مداوای آنها را به قلم کشیده بود. وی در این زمینه تا مقیاس غیر قابل تصویری به نقش علوم زیست‌شناسی و گیاه‌شناسی پرداخته بود. چگونگی عکس العمل و معالجه بیماریها و نحوه مداوای آنها با دقت و جزئیات تمام تشریح می‌گردد. کتاب قانون تا صدها سال بعد بعنوان مرجع علمی معتبر طبی در معتبرترین دانشگاه‌های شرق و غرب تدریس شده و مورد استفاده قرار میگرفت.

ابن سینا در عرصه فلسفه نه فقط بر فلسفه یونان باستان و علوم زمان خویش مسلط بود، بلکه از یک طرف فلسفه ارسطو را بعنوان پایه اندیشه‌های فلسفی خویش انتخاب کرد، از طرف دیگر با نظری انتقادی و اصلاح‌گرانه تلاش در

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

تکمیل، تعالی و تکامل بخشیدن بر نظرات ارسطو نمود. او در کنکاش رازهای هستی بر احتمالات، علت و معلول، جبر و ضرورت و رابطه جزء و کل و غیره استناد کردن و در تلاش بود تا دلیل و علتی علمی، منطقی، تجربی و علت معلولی و ضروری برای هر پدیده ای بیابد.

در متد استدلالی ابن سینا که گریزی تکاملی بر اندیشه های ارسطو بود، برای برای شکل گیری و بوجود آمدن هر پدیده ای هم علتی باید وجود داشته باشد که اجزاء مشخص در ترکیب با همدیگر کلیت پدیده نوین را شکل بدهند، هم اینکه ضرورتی در هستی برای شکل یابی و بوجود آمدن یک چنین پدیده ای وجود داشته باشد. یک چنین استدلال فلسفی که به میزان زیادی بر پایه های استدلال علمی تجربی متکی می باشد، در اصطکاک با تئولوژی اسلامی و نقش چندانی برای نیروی مجازی ماورا، طبیعت نمی ماند و تشریح علت وجودی پدیده ها از طریق نقش خدا به مشکل بر میخورد. ابن سینا کسی نبود که در این زمینه از نظر استدلال کم بیاورد.

وی همانطور که برای هر پدیده نوینی جبر و ضرورت و علت های مشخصی را پیش زمینه میدانست، در این زمینه مجبور می شد تا این ضرورت ها و جبر ها را دسته بندی بکند. مثلا برای اینکه انسانی بوجود بیاید، آمیزش پدر و مادری واجب است. اگر این پروسه را به عقب برگردانیم، باید تا بینهایت عقب برگشت و برای خلقت انسان بصورتی قطعی زمان و پروسه تکاملی خاصی را نمیشود در نظر گرفت. اینجاست که در دور تسلسل برگشت ها به عقب ها، در مقطع مشخصی وی مطرح میکند که خدا انسان اولیه را بر اساس ضرورت و نیاز زمان خلق کرد. اینجا یکی بر ضرورت وجود خدا بعنوان عامل نهایی خلقت پی می بریم، دیگر اینکه هر چیزی را هم که خدا خلق کرده است، برای خلقت آن علت و

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

ضرورت های خاصی باید وجود داشته باشند. بالاخره این سوال مطرح می گردد که آیا بوجود آمدن خدا نیز باید ضرورت و علت خاصی وجود داشته باشد؟ در این زمینه وی به این صورت با مساله برخورد می کند. اگر خدا یا خدایانی بخواهند وجود داشته باشند، ممکن است یکی از این خدایان، علت بوجود آمدن یکی دیگر بوده و یا دیگری بر اساس ضرورتی خدای اولی را خلق کرده باشد. در این زمینه اختلاطاتی که بوجود می آید موجب بحران "کیاس" مانند می گردد که غیر معقول به نظر می رسد. به این دلیل است که خدا ضرورت مطلق است و بیش از یکی نمیتواند باشد.

تئوری مدل خیالی "انسان معلق" ابن سینا یکی از بزرگترین خلاقیت های تئوریک وی در حدود هزار سال پیش می باشد. وی کاملاً به این امر واقف و معتقد بود که روان انسانی از جسم وی جدا می باشد. او که می دانست که دانش، اندیشه و افکار انسانی جدای از وجود فیزیکی وی می باشند، در تلاش بود تا این پدیده را شکافته و ابعاد آن را تا آنجائی که ممکن است تحلیل و تجزیه کرده باشد. مدل تئوریک "انسان معلق" وی در این زمینه طراحی شده است. وی مطرح می کند که فرض کنید خدا انسانی را در حله اول خلق می کند که در هوا معلق است و هیچ تماسی با زمین ندارد. در ضمن این مساله را بیشتر بسط داده و طرح می کند که فرض کنید این انسان هیچگونه حسی از حواس چندین گانه اش کار نمیکند و از این طریق با اجرا بدن خویش و محیط بیرون رابطه ای حسی نمیتواند برقرار بکند. با وجود این، این انسان نه تنها فکر میکند، بلکه بر وجود خویش آگاه است و میدانند که هست و وجود دارد.

خیلی ها این گفته ابن سینا را با جمله مشهور "رنه دکارت" اولین فیلسوف بزرگ آغاز دوران رنسانس که پانصد سال بعد از ابن سینا گفت "من فکر میکنم،

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

پس هشتم "مقایسه می کنند و میگویند که ابن سینا بیش از پانصد سال قبل از وی به آن نتیجه گیری رسیده بود. عده دیگری از این هم فراتر می روند. در مقایسه این گفته ابن سینا مطرح می کنند که گفته " دکارت " بیشتر در مقابل بازتاب های حسی و اینکه آیا تجربیات " امپریکال " وی درست می باشد یا نه، و شکّی که از این بابت در ذهنیت " دکارت " شکل گرفته بود مطرح می کند، در حالیکه " ابن سینا" با آگاهی به اینکه این انسان معلق وی هیچ حسی و ارتباطی با دنیای خارج ندارد، بر وجود روحی و روانی خویش واقف می باشد، یک درجه تکامل یافته تر از اندیشه دکارت ارزیابی می کنند. بدون شک بعد از سه فیلسوف بزرگ یونان قدیم، سقراط، افلاطون و ارسطو، بزرگترین فیلسوفی که قادر شد با نظرانی انتقادی و تکاملی با اندیشه های آنها برخورد بکند ابن سینا بود. به همین دلیل است که اکثریت غالب فیلسوفان بعد از ابن سینا با نقد آثار و نظرات وی آغاز می کنند.

او در بررسی نقش ضرورت مشروط و ضرورت مطلق، ضرورت مطلق را به نقش خدا قائل بود. وی که تلاش می کرد تا بر اساس آموزه های فقه اسلامی جایگاه خدا را توجیح و ترسیم کرده باشد، در عین حال بر این باورمندی بود که در رابطه بین جزء و کل، انتقال کمی و کیفی از جزء به کل شکل میگیرد که لزوماً خاصیت های مشخص اجزاء در کل دیده نمیشود، بلکه کل بوجود آمده و شکل گرفته ویژگیها و خصوصیات مشخص خود را خواهند داشت. با توجه به تجربه انسان معلق و نشان دادن اینکه هر انسانی آگاهی و روان فکری مستقل خویش را دارد، بر این باور بود که پس از مرگ انسان ها، هستی فیزیکی آنها از بین رفته و در میان مواد فیزیکی دیگر قاطی و مخلوط می گردد، ولی هستی روانی آنها زنده بوده و اندیشه و روان آنها پای بر جا می ماند. این اندیشه توجیح دینی در رابطه با زنده شدن فیزیکی انسان ها بعد از مرگ کاملاً مغایرت دارد. وی برای خدا

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

نقشی از نظر مهرورزی، بخشندگی، عاطفی قائل نیست، بلکه کارهای خدا را از زاویه ضرورت و پاسخگوئی به جبر زمان ارزیابی می‌کند. ابن سینا در آخر عمر خویش در همدان از دنیا رفته و در همانجا به خاک سپرده می‌شود.

"امام محمد غزالی"، زاده طوس خراسان متولد ۱۰۵۸ میلادی بود و ایشان یکی از بزرگترین متفکرین و تئوریسین های تئولوژی اسلامی الهی می‌باشند. به نظر وی بعضی از جنبه های فلسفه کفر می باشد و فیلسوفانی مروج این جدل های فکری هستند قابل مجازات می باشند. ابن سینا مطرح میکرد که جهان دائمی و ازلی ابدی است و توسط کسی خلق نشده است، خداوند فقط بر کلیات هستی وقوف دارد، نه بر جزئیات، و اینکه بعد از مرگ فقط روان انسان است که زنده می ماند و بعد از مرگ امکان زنده شدن فرد با جسم و روحش ممکن نیست. بعضی جنبه های فلسفه مثل علم منطق قابل ترغیب و تمجید است. فیلسوفانی که به جاودانه بودن کائنات معتقدند، عملاً خلق کردن کائنات توسط خدا را نفی می کنند. ابن سینا مطرح می کند که خداوند عالم کلی و نهائی است و بر اساس علم خویش می تواند لحظه مناسب برای خلقت کائنات را انتخاب بکند در حالی که امام غزالی نه تنها در مقابل اندیشه های ابن سینا می ایستد، بلکه به تئوریزه و تدوین کردن فقه اسلامی پرداخته و مطرح میکند که خدا قدرت کامل است و هر لحظه را که ارده کند می تواند به خلقت دست بزند.

امام غزالی معتقد است که ابن سینا و دیگر فیلسوف ها نه فقط در اشتباه هستند، بلکه آنها از اسلام روی برگردانده و به کفر گرویده اند و به همین دلیل قابل مجازات اسلامی هستند. او در مواردی نظرات و بحث های فیلسوفان را مفید ولی ناکافی میدانند. مثلاً در این زمینه که روح و روان انسانی غیر مادی می باشد، با آنها هم عقیده است، ولی معتقد است که کار و نظریات فیلسوفان در این

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

زمینه ضعیف می باشد. خداوند همه چیز را بصورت منظم و قانونمند خلق می کند، نه بر اساس ضرورت، و از این طریق جلو احتمال دهی واهمه مردمی را میگیرد و از طرف دیگر در روان انسان ها قدرت احتمال دهی و پیش بینی اتفاقات را تقویت می بخشد.

ابن سینا همه چیزهای خدا را بر اساس ضرورت ها ارزیابی می کند. غزالی می گوید چطور انتخاب خدا می تواند هم بر اساس ضرورت، و هم بر اساس اراده استوار باشد. اگر خدا تنها فاعل حرکت و دادن جان به هستی مادی است، تنها اوست که میتواند تصمیم بگیرد که چه موقع و چگونه این کار را انجام دهد. اینجاست که امام غزالی میدان را برای وجود معجزات الهی باز میکند. خداوند هر موقع اراده کند می تواند از طریق معجزات، موجب اتفاقات ویژه گردد، یا جلو بعضی اتفاقات را بگیرد.

غزالی میگوید که از طریق شناخت بیشتر خداست و نزدیکی به اوست که انسان خصلت های ملکوتی پیدا می کند و به خدا نزدیک تر میگردد. قبل از اینکه خدا را بشناسید، باید خود را بشناسید. اول جسم، سپس روح را باید شناخت. قلب انسان خوشحالی را از طریق شناخت خدا پیدا می کند. بدن انسان وظایف اجرایی وجود او را بر عهده دارد. گزینه انسانی نقش بهره کشی از وجود انسانی را بر عهده دارد، قهر انسان وظیفه کنترل و امنیت انسان را عهده دار است. عقل و دانش انسان مثل وزیر اعظم نقش مطالعه و طرح ریزی کردارهای انسانی را بر عهده دارد، در حالی که قلب انسان مثل یک پادشاه با یک نظارت رفاه و امنیت و سعادت همگانی تلاش میکند تا توازی بین همه این اعضا فراهم بکند.

اگر قلب "پادشاه" تحت توصیه عقل "وزیر اعظم" خشم و غریزه را تحت کنترل در بیاورد و زمینه را برای دست یابی به سعادت و خوشبختی فراهم می

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

کند. اگر بر عکس خشم و غریزه انسانی، عقل وی را زندانی بکنند، حکومت در هم می ریزد و همه چیز از هم میپاشد. حواس انسان برای جمع آوری اطلاعات خلق شده اند تا این اطلاعات توسط آنان در راه اندوختن دانش بکار گرفته شوند. دانش انسان مثل چراغی است که روشنایی را به قلب انسان می آورد و از این طریق قلب بتواند آموخته ها را در راه زیبایی و خوشی و خوشبختی انسان به کار گیرد. این آموزه ها در وحله اول در راه شناخت خدا و خالق بکار گرفته می شوند. قلب انسان می تواند چهار شاخصه داشته باشد. دیوصفتی، مودیگری، خرابکاری و خصلت های الهی که خواهان انجام دادن کارهای خیر و نیکو می باشد. برای اینکه انسان بتواند موجودی خیر و پاک باشد، باید خصلت های الهی وی بر دیگر خصلت ها بچرید.

انسان از طریق دو دریچه میتواند قلب خود را جهت تماس با دنیای خارج باز کند. یکی توسط حس های چندگانه اش، دیگری توسط دریچه ای الهی که بسوی شناخت خدا به روی وی کشاده می شود. قلب انسان تنها از طریق پاک کردن قلب خویش از صفت های منفی و پست است که می تواند به دریچه الهی راه پیدا بکند و از این طریق صفات و خصلت های الهی را آموخته و بکارگیرد. از طریق یادگرفتن خصلت های الهی است که انسان به خدا نزدیکتر میگردد. او مراجعت به قلب و رجعت دادن قلب به خصلت های الهی را کلید اولیه پیوند معنوی با خدا و زندگی روحانی می داند. از این طریق هست که از طرف دیگر راه قلب ها بسوی صوفیگری باز می شود.

تمام حس های انسان این امکان را فراهم میکنند تا انسان بتواند بصورتی اکتسابی در مورد محیط اطراف اطلاعات اولیه را کسب بکنند. انسان وقتی کمی بلوغ پیدا می کند، قادر میشود این اطلاعات را در ذهن خویش پرورده و به نتیجه

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

گیری های عقلانی نائل آید. تا این نقطه امام غزالی با امپیریسیست های اروپائی مانند جان لاک و دیوید هیوم همراه است. منتهی امام غزالی یک قدم دیگر بالاتر رفته و عنصر ادراک روحانی را به اندیشه و روان انسانی اضافه می کند. وی مطرح می کند که انسان باید بهترین مناسب ترین اوقات روزانه را به پرستش الهی اختصاص دهد، تا همیشه روان و فکر و اندیشه خویش را با یاد و سپاس از خدای خالق مطلق پرورش دهد. باید صبح قبل از طلوع آفتاب و شب قبل از به خواب رفتن و سه نوبت دیگر در روز به نماز پرداخته و روان خویش را با یاد و تقدیر از خدا پرورش دهد. از این طریق در فلسفه روحانی امام غزالی، غیر از ادراک الهی و نحوه نزدیک شدن به خصلت های الهی، جایی برای علت و معلول، جبر و ضرورت، علم و دانش و رفاه و اسایش انسانی نمی ماند. از این طریق روان و فکر انسانی به برده پرستش کننده دائمی الهی تبدیل می گردد.

امام محمد غزالی نه فقط زیر سوال بردن تمام کنجکاوریهای اندیشه های فلسفی در چیستی روان، اندیشه، روح و خدایان، را تنقیدی، تقبیح و محکوم میکند، بلکه به تئوریزه کردن، نوشتن و تدوین اساسنامه و منشور های اجرائی فقه اسلامی بر اساس و قرار دادن نقش پرستش و یاد و مهرورزیدن به خدا بعنوان خالق مطلق و خالق نهائی پرداخت، بلکه کسانی را که با کنجکاوی های علمی فلسفی ماهیت و هویت و چگونگی عنصر روح و روان الهی را زیر سوال قرار می دادند را به کفر ورزیدن و شامل مجازات الهی بودن محکوم میکرد. امام غزالی با آگاهی وافری که با اندیشه های ابن سینا و پیروان ارسطو دارد، با فلسفه تجربه گرایانه و امپیریسیستی آغاز می کند، و سپس در مقابل هر چه اندیشه فلسفی است قرار گرفته و مهر، محبت، پرستش قلبی الهی را محور و جوهر هر گونه تطهیر روحی روانی انسانی که باعث سعادت، خوشحالی و خوشبختی وی قرار میگیرد می شناسد.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

ابن رشد متولد ۱۱۲۶ میلادی، دیگر فیلسوف بزرگ امپراطوری خلافت عباسی بود که در زمان حاکمیت تاریکی مطلق کلیسا بر اروپا درخشید و اندیشه های وی بیشتر از شرق، در کشورهای غربی ترویج یافته و جای باز کرد. طارق ابن زید در سال ۷۱۱ میلادی حاکمیت خلافت بنی امیه را تا اسپانیا پیش برد. او نه تنها اورشلیم را فتح کرد، بلکه امکان اینکه یهودیها، مسیحیان و مسلمانان آزادانه در کنار همدیگر زندگی کنند را تثبیت و استحکام بخشید. سالهای دوران حاکمیت صلاح الدین ایوبی که مصادف با اواسط قرن دوازده میلادی بود، امنیت و آزادی قابل توجهی در سوریه و شبه جزیره اسپانیا فراهم آورده بود. بعدها گسترش، عمق یابی و بحث و جدل های علمی فلسفی به همان میزان که قبلا در بغداد جاری بود، در اسپانیا هم رونق گرفت. با ضعیف شدن حکومت بغداد، مرکز علم و تفحص به اسپانیا انتقال می یافت. فیلسوفانی مثل ابن رشد و ابن میمون از جمله دانشمندان و فیلسوفانی بودند که نه تنها اندیشه های ارسطو را ترویج می کردند، بلکه بر پایه های آموزه ها و افزوده های ابن سینا در تلاش بودند تا آنها را به میزان های بیشتری ارتقا بدهند.

ابن رشد اصلا از پدر و مادر مراکشی بود و در اسپانیا زندگی می کرد. وی که طرفدار پرو پا قرص اندیشه های ارسطو بود، با دیدی انتقادی بر اندیشه های ابن سینا نگاه می کرد. وی بیشتر از اینکه اندیشه های ارسطو را ترویج کند، تلاش در نقد اندیشه های ابن سینا می کرد. این امر به ابن رشد خلاصه نمی شد. اکثر فیلسوفان زمان، دیگر با نقد اندیشه های ابن سینا آغاز می کردند. ابن رشد معتقد بود که روح هر انسان بخشی از روح کلی می باشد. این نظر ابن سینا را که بعد از مرگ هر کس روح و روان و اندیشه های آنها باقی می ماند قبول نداشت و طرح می کرد که بعد از مرگ روح هر کس به روح کلی می پیوندد. وی برای خدا بیشتر نقشی زاینده و طبیعی قائل بود.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

ابن رشد در زمینه اینکه خدا بر اساس ضرورت هر چیزی را خلق می کند، با ابن سینا هم عقیده نبود، بلکه نقش خدا را مثل اندیشه ارسطو در حد محرک و روح و جان دهنده اولیه خلاصه می کرد. ابن رشد هم قاضی بود و در دربار امپراتور به قضاوت مشغول بود، و هم دکنتر بود و طبابت می کرد. او هم منجم بود و هم دانشمند. او کارهای فارابی در زمینه بازنویسی و شناساندن ارسطو را ادامه داده و تلاش می کرد تا در این زمینه تا آنجا که میتوانست بیشتر کاوش کرده و آثار وی را زنده کند. بودن او در اسپانیا موجب می شد تا از طریق جمعیت یهودی نشین اسپانیا بتواند این آثار را زبان های دیگر منتقل کرده باشد. سنت توماس در بسط و انتقال ایده های ارسطو به مسیحیت، از کارهای ابن رشد استفاده زیادی کرده و به وی بعنوان "صاحب نظر" یاد آوری می کند.

ابن رشد مثل هر فیلسوف زمان در عین حال تلاش می کرد تا برای اندیشه های خویش مرجعی فقهی در قرآن بیابد و آنها را از نظر دینی توجیح بکند. در حالی که وی معتقد بود فیلسوف ها تنها کسانی هستند که قادر به تفسیر درست قرآن و کتاب های دینی هستند، مردمی عادی فقط توان درک ظرفیت های معمولی و داستانی آن را دارند. به همین دلیل است که خدا پیغمبران را می فرستد تا به زبانی عامیانه با مردمی عامی صحبت کنند. فیلسوف ها نقش روشنگری و تفسیر قرآن و کتاب های دینی در میان خواص را دارا می باشند. او در عین حال مثل ارسطو معتقد بود که برای خلقت کائنات آغاز و پایانی نیست و کائنات همیشه بوده و خواهد بود. وی در زمینه مرگ باور داشت که انسان بعد از مرگ از نظر جسمی مستحل می گردد، ولی روان انسانی به روان عمومی الهی کل می پیوندد. این افکار و نظرات ابن رشد با فقها و اندیشه های آنها در اصطکاک قرار گرفته و برای وی مشکلاتی ایجاد می کرد و مجبور می شد تا از شهری به شهری و از درگاه امپراتوری به درگاه امیر دیگر منتقل گردد. او نه فقط با اندیشه

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

های ابن سینا به این دلیل که اندیشه های ارسطو را تا اندازه زیادی بسط، گسترش و توسعه داده است مورد انتقاد قرار می دهد، به همان میزان اندیشه های امام محمد غزالی را هم مورد انتقاد قرار می دهد. در آخر عمر ابن رشد همراه با المنصور خلیفه عباسی به مراکش کوچ می کند و در همانجا عمرش پایان می یابد. در حالیکه سنت توماس با نقد اندیشه های ابن رشد به اصلاح و تغییر اندیشه های فلسفی مسیحیت اقدام کرده بود.

"موسی ابن میمون" که بیشتر به ابن میمون مشهور است و در لاتین به نام "مایمانادیس" شناخته می شود، در سال ۱۱۳۵ در "کوردوبا" اسپانیا متولد می شود. به این دلیل که ابن میمون از خانواده یهودی بود و متعلق به اقلیت های دینی، فرصت و امکانات گشایش کاری وی، به راحتی دیگر دانشمندان و فیلسوفان با ریشه اسلامی نبود. با وجود این در این شرایط در اسپانیا و شمال غربی آفریقا سلسله "مهدیون" یا "المهادیون" حکومت میکردند که با اسلام کتابی وافراطی معتقد بوده، رفتار کرده و به نابودی کلیساها و سنگگ های مسیحیان و یهودیان اقدام کرده بودند. در یک چنین شرایطی خانواده ابن میمون مجبور به مهاجرت از اسپانیا به مصر نموده و در قاهره ساکن می شوند. در مصر سلسله فاطمیان حکومت می کردند که بمراتب از مهدیون بهتر بودند و امکان حیات و کنکاش های علمی فرهنگی و فعالیت های کاری برای کلیمیان بمراتب بیشتر فراهم بود. دانشگاه الازهر قاهره در زمان فاطمیان ساخته میشود.

ابن میمون نوشته های خویش را به زبان عربی با الفبای هیبرو می نوشت. این شیوه نگارش میان یهودیانی که در سرزمین های عرب نشین اقامت داشتند مرسوم بود. وی انسانی خیلی سخت کوش و اهل مطالعه بود. او در علوم زمان خویش از قبیل طب، نجوم، فلسفه و قانون تسلط فراوانی داشت به همین دلیل

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

توانست هم بعنوان طبیب و هم قاضی در دربار فاطمیان برای خویش کار پیدا کرده و به زندگی خویش ادامه دهد. زمانی که ابن میمون و ابن رشد بعنوان قاضی در دربار خلفا و حاکمان کار می کرده و قوانین را تفسیر می کردند، یعنی قرن های یازدهم و دوازدهم میلادی است. حدود یک قرن بعد از آن یعنی قرن سیزدهم می باشد که در انگلستان قانون لیبرالی " مقنا کارتا" تدوین می گردد، که در انگلستان بعنوان مبدا تاریخی تدوین قانون مدون در آن کشور شناخته می گردد..

ابن میمون تلاش می کرد از یک طرف از طریق تلفیق منطق ، قانون و فلسفه تا اصول مستدلی برای به روز کردن قوانین اقدام کند و در این زمینه این قوانین را تدوین بکند. در این راه پایه کارهای وی تعبیر، تفسیر و توجیه قوانین ادیان ابراهیمی، بخصوص تورات، با دیدگاه ارسطویی و بر پایه های اصول استدلالی ارسطویی باشد. او تبلور خدا را در هستی طبیعی اجتماعی پویا و زنده اطراف خویش می یافت . وی تلاش می کرد تا اصول تدوین شده ای بر پایه های علم ، منطق ، فلسفه و اصول ادیان ابراهیمی تنظیم نماید. فلسفه حاکم بر یک چنین نگرشی فلسفه ارسطویی بود. او آنچه را که در کلیسا، مسجد یا سنگاگ در زمینه مسائل تئولوژیک مطرح می کردند را کور کورانه قبول نمیکرد، لذا باید توجیه های علمی و منطقی برای قوانین ابراهیمی وجود داشته باشد. با این نگرش وی تا آنجائی که میتوانست هزیان گوئی ها و خرافه گوئی ها را به دور می ریخت و تشریحی که با علم زمان و منطق انسانی هماهنگ بود برای پدیده ها تدوین می کرد. اینجاست که او تا حدود زیادی به ابن سینا نزدیک می شود. در این زمینه ها علم و دانش و فلسفه نقش غالب بازی می کند. او مطرح میکرد که ما از طریق آموزش علمی منطقی هستی و تئولوژی هست که میتوانیم خود را به درجات عالی ارتقا دهیم.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

تأثیرات افکار ابن میمون را به وضوح در اندیشه های اسپینوزا ی چند صد سال بعد شاهد هستیم که وی نیز یک فیلسوف فراری از اسپانیا به هلند بود. ابن میمون روی سنت توماس اکواینس در دنیای مسیحیت تأثیر ویژه ای می گذارد. آثار وی به لاتین و زبان های دیگر ترجمه می شود. وی جزو آخرین فیلسوفانی بود که با آغاز دوران رنسانس، مشعل فلسفه را با امانت داری فراوان به فیلسوفان دوران رنسانس از قبیل رنه دکارت، اسپینوزا و دکارت می سپارد.

شهاب الدین سهروردی متولد ۱۱۵۴ در سهرورد زنجان چشم به جهان گشود. وی که بیشتر متأثر از فرهنگ قبل از اسلامی ایران و آیین زرتشت بود، مکتب اشراقیون یا پیروان نور ورزی را پایه گذاری کرد. وی در دوران جوانی به مراغه سفر کرده و آنجا به تحصیل علوم پرداخت. او پس از مطالعه آثار ابن سینا، از آنها فاصله گرفته و با نقد آنها به فلسفه افلاطونی نزدیک شده و با تصویر پیوند روح و روان انسانی با روح بزرگ الهی، هستی روحی و روانی را با بینش اشراقی به تصویر می کشد. وی به جای فلسفه که تلاش دارد از طریق کنجکاو و سوال بر انگیزی به رمز و راز پدیده های هستی آگاه گردد، کلمه حکمت را جایگزین می کند که بر آگاهی معنوی الهی استوار است و با این طریق به کنکاش هستی روانی، عقلی و روحی انسان و پیوند آن با روح بزرگ الهی می پردازد.

وی مطرح میکند که روح انسانی بخاطر اینکه در جسم وی اسیر است، همیشه از این بابت ناراحت و در رنج است. وقتی که روح انسانی از جسم وی جدا میگردد، به روح اعظم الهی می پیوندد. در فلسفه وی احتیاج به واسطه ای برای ارتباط روان انسانی با روان الهی، نیست و با این بیان نقش امام و پیغمبر و غیره بعنوان واسطه و نمایندگان خدا جهت رساندن پیغام الهی حذف می گردد. او با مراجعه به کتاب مقدس مسلمانان آیات و نشانه هایی در توصیف و توجیح

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

جهان بینی خویش ارائه می دهد. فلسفه اشراقیون وی به گفته ای شاعران سرشناسی چون مولوی و فردوسی را تحت تاثیر قرار داده و اندیشه های وی در اشعار آنها مستتر می باشد.

فلسفه اشراقیون یکی از ارکان اصلی مکتب صوفیگری در ایران و خاورمیانه می باشد. تاثیر افکار سهروردی در فیلسوفان و مکتب های فلسفی بعد از وی مثل مکتب حروفیه و فلسفه ملا صدرا به وضوح مشاهده می گردد. تمرکز در اخلاص روحی و روانی و پرورش روحانیت انسانی و ارتباط نورانی میان روح و روان با نور مطلق و الهی روح انسانی را بخشی از روح الهی قلمداد میکند. در این راه دانش انسانی در زمینه آگاهی بر این پدیده نه از طریق فلسفه، بلکه حکمت انسانی صورت میگیرد.

فضل الله نعیمی (۱۳۴۰-۱۳۹۴) در استرآباد بدنیا می آید و سپس برای تحصیل و کار به تبریز سفر می کند. او بشدت به سمت فلسفه صوفیگری کشیده شده و مرید "مولانا جلال الدین رومی و منصور حلاج می گردد. و بگفته ای در تبریز است که کتاب مشهور خویش "جاویدان الکبیر" را به تحریر در می آورد. فلسفه "حروفیه" وی نشات گرفته از علم کلام، قدرت کلام و زبان را مطرح کرده و در نهایت به آنجا منتهی می گردد که وی مطرح می کند که در حروف قرآن رمزهای الهی وجود دارد که میشود تلاش کرد تا این رمزها را شکست و به معنی واقعی آن پی برد.

در عین حال وجود خدا در هر ذره وجود هستی مادی وجود دارد و تبلور می کند. او در همه زیبایی ها و شگفتی های هستی تبلور وجود الهی یا خدا را می بیند. در نهایت به آنجا می رسد که زیباترین، با هوش ترین و شگفت انگیز و خلاق ترین موجود روی زمین، یعنی انسان را بخشی از هستی الهی و خدائی می داند.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

در اینجا است که زیبایی‌های چهره یار در اشعار عاشقانه به بازتاب زیبایی‌های الهی رجعت داده می‌شود. در این شیوه صوفیسم، دیگر رجعت کردن و مریدی از یک مراد با خصلت‌های الهی ضروری نمیباشد، بلکه خصلت‌های الهی در تمامی هستی طبیعی و مادی و معنوی خود را نشان می‌دهد. نور الهی باید از طرف مراد به سمت مرید ساطع گردد. رمز مربوط به نقش حروف در قرآن به آن یک حالت رمانتیسم الهی می‌دهد.

گرچه در این زمینه حتی مطرح میشود که فلسفه حروفیه هم متأثر از اشراق منصور حلاج و سهروردی بوده است، بلکه متأثر از اندیشه‌های تاحدودی افلاطونی فرقه اسماعیلیه نیز می‌باشد. افلاطون است که مطرح می‌کند در ذات هر موجود زنده و متحرک روحی وجود دارد که پس از مرگ آن موجود، از تن وی خارج شده و به روح کلی می‌پیوندد. فضل‌الله نعیمی در زمان حمله تیمور تلاش می‌کند تا تیمور را تحت تاثیر قرار داده و به فلسفه روحانی خویش بپیوندد. در این زمینه موفق نمی‌گردد. میران شاه که در آن زمان امیر نخجوان بود، جهت نزدیک کردن خویش به تیمور و گریز از حمله تیمور به شهر خویش دستور به قتل فضل‌الله نعیمی و کشتار حروفیان که جمعیت قابل توجهی را به سمت خویش کشیده بودند را می‌دهد. به این طریق حروفیان مجبور به ترک منطقه نخجوان و اطرافش نموده و به جاهای مختلف پراکنده می‌گردند.

عمادالدین نسیمی شاعر بزرگ آذربایجان با اشعار قدرتمند خویش بزرگترین مبلغ این بینش فلسفی بود که بعد ها در شهر حلب دستگیر و به اتهام کفر به نحو فجیعی کشته میشود. فلسفه حروفیه تاثیرات زیادی در عراق و آناتولی و خصوصا بر روی علویانی که در آنجا زندگی میکردند می‌گذارد. نیازی مصری، ملا محمد فضولی، حبیبی، شاه خطائی، روشنی، بکتاش صوفی از جمله شاعران

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

و متفکرین و صوفیان منطقه عراق و آناتولی می باشند که تاثیر اندیشه های حروفیسم در آنها به میزان قابل توجهی مشاهده می گردد.

صوفیگری بر پایه های پاکسازی روح و روان انسان از آلودگیها و ناپاکیها می باشد. در زمینه پاکسازی روح و روان عمدتاً تاکید بر پرنسیپ های اخلاقی و اساس قرار دادن این پرنسیپها بعنوان مبدا عملکرد انسانی می باشد. صوفیگری بیشتر از اینکه یک فلسفه باشد، نوعی از تعبیر و تفسیر اجرائی دین اسلام می باشد. در این مکتب از طریق پاکسازی روانی انسان می تواند به وجود خدای پاک و مطلق نزدیک کرده و به درجات عالی عروج کند. صوفیگری بیشتر متأثر از فلسفه اشراق سهروردی می باشد و از این نظر با فلسفه کتابی و دیسیپلین خشک امام غزالی و پیروانش فاصله عمیق می گیرد. بعضی ها رابطه مرید و مراد را نه تنها به رابطه استاد شاگردی، بلکه به یک رابطه ای روحانی تشبیه می کنند. در این رابطه نور الهی از طریق مراد به قلب مرید و شاگرد ساطع می گردد.

ملا صدرا (۱۵۷۱-۱۶۴۰ میلادی)، آخرین فیلسوف شرق میانه و پایان دوران قبل از سلطه کامل فلسفه دوران رنسانس در اروپا می باشد. وی در یک خانواده اشرافیت حکومتی در شیراز متولد شده و مثل بقیه فرزندان اشرافیت زمان، توسط معلمان خصوصی در منزل آموزش می بیند. نبوغ ملا صدرا باعث میشود تا وی بتواند در تمام دروس زمان خویش از ریاضیات، فیزیک، شیمی، طب، فقه، فلسفه گرفته تا انواع ورزش های تفریحی و رمزی آموزش دیده و در زمان کوتاهی به درجات عالی دانش زمان نائل بیاید. ملا صدرا به شهرهای قزوین و سپس اصفهان جهت تعمیق تحصیلاتش در زمینه فقه و فلسفه می رود و

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

بالاخره در پایتخت حکومت شیعیان دوازده امامی صفویان یعنی اصفهان ساکن میشود.

ملا صدرا هم متأثر از ابن سینا، هم متأثر از شهاب الدین سهروردی بود، وی هم متأثر از فقه بود و هم فلسفه ارسطویی، وی مثل فیلسوفان بزرگ تلاش در امتزاج و جمع بندی دستاوردهای فلسفی ماقبل از زمان خویش بود، در عین حال فلسفه وی بیشتر تلفیقی از فقه، اشراق و فلسفه بود. ملا صدرا در این راه برای خویش دشمنانی هم یافت که موجب عزلت گزیدن وی شدند، در نهایت این آله ویردی خان وزیر، نخست وزیر شاه عباس بود که او را به دربار اصفهان دعوت کرد و به وی آزادی کامل داد تا در پرورش افکار خویش تلاش کند. یکی از آثار وی که در تفسیر مضمون نوشته های قرآن نوشته است سیزده جلد مجموعه که شامل حدود سه هزار صفحه میباشد.

وی، وجود هستی را بر عقل و روح غالب می داند و مطرح میکند که اول باید وجودی موجود باشد تا اینکه بتواند صاحب روح، شعور و عقلی بوده باشد. در عین حال او در نقش وجود هستی اولیه که باید شعور داشته باشد، به وجود روحانی اشراقی تاکید میکند. وی در مورد "وجود" هم به وجود الهی و قدرت الهی بعنوان وجود غالب اشاره میکند، هم به وجود فیزیکی، طبیعی و مادی هستی. خدا بعنوان روح کلی، هم از خوب و هم از بد، از شیطان و کارهای شیطانی خبر دارد. در عین حال شخص از خدا جدا می باشد و مسئول اعمال خویش میباشد. اینجاست که در عین حال جای را برای استقلال تفکر و کردار شخص و فرد باز میگذارد. در حالیکه فلسفه اشراقیون دانش را در دانش الهی یا حکمت خلاصه می کنند و وجود را در وجود روحانی و معنوی بررسی کرده و عشق الهی را در قلب انسان پرورش می دهند تا به روح بزرگ نزدیکتر گردد.

نظری بر فلسفه شرق میانه در قرون وسطی

همه چیز در دنیا بخاطر پیوند و تغییر متقابل عوض می شوند و در این راه تکامل پیدا می کنند. اینجا وی به فلسفه هگل و اسپینوزا نزدیک تر میشود و طبیعت و هستی را جزو ارگانیسم بزرگ زنده هستی قلمداد میکند. هستی ارگانیسم ها و روابط روحانی آنها در خودی خود اثباتی بر وجود خدا می باشد. ملا صدرا با این نظر که هستی هر چیزی از ضرورتی نشأت میگیرد، خدا عامل اول خلق کننده اولین موجود مشابه و محرک بوده است، به اندیشه های ابن سینا نزدیک میشود. ملا صدرا در بازگشت خود از حج در بصره عراق فوت می کند و می میرد. وی را میشوید آخرین فیلسوف شرق میانه بعد از آغاز دوران طلانی علم و فلسفه در شرق میانه نامید.

دنیازایشچی ۱۲-۱۲-۲۰۱۵

۸. مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

از زمانی که "ژان ژاک روسو" کتاب قراردادهای اجتماعی را نوشته شاید در حدود سیصد سال می‌گذرد. آیا مناسبات اجتماعی انسانها بر چه پایه‌هایی استوار می‌باشند. آنچه که مسلم است، ریشه‌های این روابط، مناسبات، پیوندها، قید و بندها، قوانین و مناسبات اجباری و تحمیلی به درازای تاریخ اجتماعی شدن انسانها می‌رسد. از زمانی که انسان هم مثل گله‌های حیوانات دیگر پستاندار هم بالای درختان زندگی می‌کرد، و هم در زمین به شکار حیوانات می‌پرداخت تا هم از میوه‌های درختان و هم از گوشت حیوانات تغذیه بکند، بصورت گروهی زندگی می‌کرد و مثل خیلی حیوانات دیگر مشابه "تریتوریال" بود و برای گروه خود محوطه‌ای را تخصیص داده و مشخص می‌کرد. آنچه که در این نوشته کوتاه به آن پرداخته می‌شود، نه بررسی زیست‌شناسانه و یا جامعه‌شناسانه مناسبات قراردادی نسل بشر در طول تاریخ حیات اجتماعی آن، بلکه خلاصه و چکیده‌ای از فورم‌ها، مدل‌ها و بافت‌های گوناگون مناسبات جاری حیات بشری، از یک طرف شامل ریشه‌ها و رگه‌های بالنده، انسانی و مدنی و از طرف دیگر ابرهای سیاه ارتجاعی، غیر انسانی و وحشیانه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

انسان نه فقط از یک طرف موجودی اجتماعی بوده است که متفکرترین موجود اجتماعی هستی‌کره زمین شناخته می‌شود، از طرف دیگر شاید به راحتی بشود گفت درنده‌ترین و وحشی‌ترین این موجودات نیز می‌باشد. انسان در عین حال که خلاق‌ترین، سازنده‌ترین، پراحساس‌ترین موجودات می‌باشد که جهت حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی گروهی خویش در هر مرحله تاریخ تلاش کرده است تا بهترین امکانات را با برجسته‌ترین خلاقیت‌ها فراهم نماید، بلکه به

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

موازات آن در دفاع از هستی خود و یا جهت غارت دیگر گروه های اجتماعی انسانی به وحشی ترین، استثمارگرانه ترین و غیر اخلاقی ترین شیوه ها دست یازیده است. در شرایطی که همین انسان زیباترین مهر، محبت و عشق خود را نسبت به معشوق خود، فرزند خود و یا دوست و هم‌رزم خود در سخت ترین شرایط با قوت تمام نشان می دهد، جهت لذت بردن از زندگی اجتماعی خود بهترین موسیقی ها، رقص ها و آثار هنری دیگر را خلق می کند، به موازات آن با توسل به استثمارگرانه ترین، ارتجاعی ترین، غیر انسانی ترین و جاهلانه ترین توجیهات، به وحشایینه ترین اقدامات علیه هم نوع خود دست می زند.

گروه بندی بافته های مناسبات مختلف ساختارهای اجتماعی انسانی و آنالیز ویژگیهای آنها بطور مجزا از یک طرف، و ارتباطات و تاثیرات متقابل این بافته های مختلف در همدیگر می تواند نقش قابل توجهی در روشنگری بعضی تاریکیها داشته باشد. مناسباتی که ویژگیهای آنها در عین حالی که به تنهایی سیاه و سفید نبوده و رنگارنگ می باشند، بلکه جدل بین تاریکی های سیاه جهل، خرافات، وحشی گری و استثمار و بهره کشی از یک طرف و روشنائی تعالی انسانی در راستای هرچه بیشتر مدنی تر شده، بر روشنگری علمی مستدل بودن، عاشق تر شدن، یکتا شدن ارزشهای جامعه بشری جهانی از طرف دیگر به سمت ارزشهای بالنده بچربد تا نور روشنائی ها بر تاریکیها غالب آید.

لیست گروه بندی های بافت های مناسباتی دسته بندی های انسانی را من بطور خلاصه در فهرست زیرین خلاصه می کنم و تلاش دارم کمی این بافته های مناسباتی را بشکافم. البته که نمی توان این کلاستر های مناسباتی را جدای از هم مورد نظر قرار داد، لذا باید تلاش کرد نه فقط تاثیر متقابل آنها در همدیگر،

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

بلکه ارتباطات آنها را با همدیگر تا حدودی مورد سنجش قرار داد. این لیست از این قرارند.

الف) - مناسبات فرهنگی تاریخی

ب) - مناسبات دینی

پ) - مناسبات قراردادی اجتماعی

ج) - مناسبات قانونی

چ) - مناسبات اخلاقی

ح) - مناسبات هویتی " ملی، جنسی، طبقاتی و غیره "

خ) - مناسبات نوین اجتماعی، افکار گروهی و جهانی و محیط زیستی

گرچه هر کدام از این گروه بندیها به نوبه خود از نظر مضمون تعریفی خود تا حدود زیادی گویا می باشند، ولی خالی از لطف نیست اگر به میزان مختصری در بسط و تشریح آنها مختصری تامل بیشتری صورت بگیرد.

الف) - مناسبات فرهنگی تاریخی

میدانیم که در مناسبات اجتماعی انسانی فرهنگ جایگاه ویژه و برجسته ای را ایفا می کند. فرهنگ بصورت فورمول بندی های نا نوشته ای عمل می کند که بر مناسبات گروه ویژه اجتماعی مثل حاله ابری سایه افکنده و در عین حالیکه به آن زیبایی، لذت بخشی، وحدت یونیوفورمی می بخشد، همزمان با آن متاثر از

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

ویژگیهای خصلتی انسانی می باشد که در مقدمه به آنها اشاره شد. فرهنگ به مرور زمان شکل گرفته و کلاستریزه می گردد. فرهنگ حاکم بر مناسبات یک گروه واحد به هم پیوسته مثل "محیط ارتشی و نظامی"، "محیط کار در یک موسسه بزرگ"، "قومی و ملی یک ملت خاص" و غیره عمدتاً از نظر روانی آرامش و یکپارچگی ویژه ای به آن محیط می بخشد. این آرامش روانی و یکپارچگی بخشیدن لزوماً به مفهوم بالنده بودن و مدنی و مترقی بودن آن فرهنگ نیست و این فرهنگ و یا حد اقل بخش هایی از آن میتوانند بر ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین باورمندیها استوار باشند. افریقائیبانی که حتی امروز به نام فرهنگ در قلب اروپا برای خارج کردن "روح جن" از تن بعضی از فرزندان خود، آنها را مثله می کنند و یا تکه هایی از بدن های آنها را میخورند، آنهایی که دختران خود را به نام فرهنگ به وحشیانه ترین شیوه ها ختنه می کنند، انهایی که در کشورهای اسلامی تحت عنوان "غرور خانوادگی" دختران خود را به بهانه عاشق شدن به پسری غیر خودی به قتل می رسانند، بر بربر منش ترین، جاهلانه ترین و وحشیانه ترین معیارهای غیر انسانی اتکا می کنند. همانطور که در عین حال مشاهده میگردد، لایه هایی از مسائل فرهنگی مانند دایره هایی که با هم فصل مشترک کوچکی داشته باشند، دارای فصل مشترک قابل توجهی با مناسبات اجتماعی دیگری باشند.

مناسبات فرهنگی که طی مدت صدها سال، و گاه هزاران سال شکل گرفته اند، وقتی در مقطعی از تاریخ نقش ارتجاعی و ترمز کننده پیدا می کنند، خیلی به سختی قابل و تغییر، حذف و جایگزین شدن با ارزشهای نوین می باشند. در جوامعی که روحیه فرهنگی اجتماعی غالب است، فرد همه چیز را بر اساس ارزشهای اجتماع پسند انجام می دهد، تا مورد پذیرش اجتماع واقع شده و مورد حمایت عمومی جامعه قرار بگیرد. چه بسا که ارزشها و خواسته های فردی را

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

قربانی خواسته‌ها و انتظارات اجتماعی بکند. مثلاً در یک جامعه مبتنی بر حاکمیت ارزشهای فرهنگی اجتماعی، اگر قرار است پدر و مادر برای فرزند خود شوهر و یا زنی را به همسری بگیرند، آنجا دیگر اراده دختر و یا پسر جوان در عاشق شدن و ازدواج با همسر مورد علاقه خود به گور سپرده می‌شود. تنها اقدام جهت عوض کردن این یک عامل عقب مانده فرهنگی از نظر عوض کردن افکار اجتماعی و حتی خود جوانان، چقدر کار سخت و طاقت فرسای طولانی می‌باشد.

(ب) - مناسبات دینی

مناسبات دینی در زمانهای ویژه تاریخی بر پایه‌های دانش خیلی ابتدائی بشر از یک طرف و جهالت بی‌کران آن از طرف دیگر نسبت به کائنات و هستی اجتماعی بشری، جهت ایجاد نوعی نظم و ثبات در مناسبات انسانی تنظیم و برقرار شده است. مناسبات دینی بر پایه نوشته‌های کتابهایی که به نام "کتاب‌های آسمانی پیامبران" نامیده میشوند، تفسیرهای آنها و داستان‌ها و اتفاقاتی که زمان زندگی آن پیامبران بصورت فرمان، تصمیمات اجرائی آنها صورت گرفته است متکی می‌باشد. بخش عظیمی از مناسبات اجرائی دینی مربوط به سنتهای دینی می‌باشد که بر اساس اتفاقاتی که حول و حوش دوران زندگی و دوران کوتاه بعد از مرگ پیامبران صورت گرفته و بصورت سنت دینی در آمده و پیروان ادیان و مذاهب خود را موظف به اجرای آنها می‌دانند.

بخش اعظمی از بافت‌های ایدئولوژیک دینی از فرهنگ اجتماعی زمان و مناسبات اقتصادی، ویژگیهای مناسبات جنگی زمان حیات پیامبران و تاریخ دهه‌ها و گاه صدهای بعد از آن به عاریت گرفته شده است، تا به باورمندی‌های دین انسجام کاملی را بدهد که برای هر انسانی از تولد، ازدواج و تا مرگ وی برای هر

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

کاری که انجام می دهد، توصیه ای اجرائی داشته باشند. بر این اساس قسمت اعظم بافت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایدئولوژی دینی، از فرهنگ اجتماعی زمان تشکیل آن به عاریه گرفته شده و در آن ادغام گردیده اند. سلسله های حکومتهای قرون وسطی در اروپا، و حکومتهای دولتهای عثمانی در روم شرقی، حکومتهای دولتهای خلفای اموی و عباسی، خود را حکومت های دینی اسلامی و یا مسیحی می نامیدند. لذا در تمامی تصمیم گیریهای اقتصادی که از سنت، منطق، فرهنگ جامعه و توافق های متقابل نشات می گرفت، پس از گذشتن از فیلتر دین و مذهب، به بخشی از قانون مندی آن تبدیل می شد. آنچه امروز در کشورهای مشترک المنافع به نام سیستم حقوقی "وست مینیستر سیستم" چهارچوبه و استخوان بندی نظام حقوقی کشورهای انگلیسی زبان را تشکیل می دهد، مشابه آن در جاهای دیگر به مدت صد ها سال در طول تاریخ به صورت قوانین دینی در خدمت تکمیل، تکوین و انسجام قانون دین مدار اجتماعی نقش داشته و به کار گرفته شده است. به طور مثال آنچه که به عنوان قانون مالیاتی دینی نامیده میشود، باید بر اساس "خمس یا زکات" باشد، برای ازدواج باید "مهریه" تعیین گردد، اگر کسی دزدی بکند باید دستش قطع گردد و یا بخاطر فلان عمل خلاف باید یک شتر و یا بز به عنوان دیه پرداخت گردد، و همه نمونه های مشابه آن، مربوط به ادغام مناسبات، سنتها، سیستم مالیاتی و بخش عظیمی از قراردادهای اجتماعی زمانهای دور در مجموعه بافت ایدئولوژیک دینی میباشد.

گرچه به زور سنبه و شمشیر پاپ ها، خلفا و فاتحان جنگی و حکمرانان قدرتمند، بخش های عظیمی از این فرامین و سنتها در مناسبات اجتماعی دینی ادغام گردیده اند، ولی چون اساس و پایه های مناسبات دینی بر مبنای نوشته های کتابهای "آسمانی" که هزاران سال پیش نوشته شده اند می باشد که غیر قابل

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

تغییر می باشند و بدون چون و چرا می باشند، این موازین ارتجاعی ترین مناسبات اجتماعی می باشند که ظرفیت تغییر پذیری در مقابل تحولات علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی، تکنولوژیک و اجتماعی را دارا نمی باشند. آنهایی که به باورمندیهای دینی به عنوان مناسبات الهی حاکم بر اجتماع اعتقاد دارند و اجرای این موازین را اجبار الهی تلقی می کنند بنام دین بصورت های مستقیم و غیر مستقیم به شنیع ترین جنایات ضد بشری بر اساس نفرت مطلق به غیر خودی در مقیاس وسیع جهانی دست می زنند.

پ) - مناسبات قراردادی اجتماعی

بخش عمده ای از قراردادها و توافق های اجتماعی لزوما شکل قانونی ندارند، ولی مناسبات و توافق های اجتماعی هستند که بر مبنای آنها گروه های اجتماعی به اقدامات مشترک دست می زنند، وظیفه کارها بین افراد گروه تقسیم بندی میگردد و از این طریق قسمت عمده ای از امور اجتماعی به چرخش در می آید. اینکه چندین نفر تصمیم میگیرند به همدیگر به یک پیک نیک بروند، یک تیم ورزشی، هنری تشکیل بدهند و برای چرخش عمومی کارها بین خود قرار و مدارهایی را می گذارند، دسته ای از بچه های محل در کوچه به یکسری بازیهای فولکلوریک سنتی می پردازند، تشریفات مخصوصی که در بعضی مراسم سنتی باید رعایت گردد، در خانواده کی ظرفها بشوید و کی آشغال را بیرون ببرد، و خیلی از توافق هایی که کارکنان یک محیط کار مابین خود بصورت های داوطلبانه بر قرار می کنند تا امور مشترک خود را اداره بکنند، بصورت های توافق های اجتماعی می باشند که شکل سفت و سخت قانونی ندارند، بخشی از فرهنگ و سنتهای اجتماعی جامعه هم نیستند، بلکه توافق های ظریف و خفیف اجتماعی که بخش عظیمی از مناسبات اجتماعی ما بین انسانها را شکل می

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

دهند. البته این مناسبات در شرایطی که فورمولبندهای منسجم تر، وظایف مشخص تر، پاداش و یا جزای مشخصی متناسب با بهره‌وری کاری برای آحاد اجتماعی را در بر داشته باشد، دیگر فورم قراردادهای قانونی پیدا میکند. همچنین اگر بخش‌هایی از آنها بصورت اجرای قراردادهای مراسم سنتی مثل عید نوروز و غیره باشد، عمدتاً حالت اجرای موازین فرهنگی را بر خود میگیرد، و اگر اجرای ضوابط فورمولبندهی شده مراسم دینی را بر خود بگیرد، همان اجرای مراسم دینی میباشد. منظور از طرح این مساله این است که جاهایی هست که دو دسته بندی مناسباتی اجتماعی ممکن است فصل مشترک قابل توجهی با همدیگر داشته باشند.

ج) - مناسبات قانونی

مناسبات قانونی به معنی خاص آن از زمانی شروع میشود که قراردادهای اجتماعی توسط خود گروه اجتماعی مورد نظر و یا نمایندگانی که از طرف آن گروه بصورتی دموکراتیک انتخاب می‌گردند تنظیم و اتخاذ می‌گردند. این شیوه قانونمندی بصورت خاص آن در مورد کشورها و ملتها فورمولبندهی میشوند. حکومت قانون از زمان سقوط دیکتاتوریه‌های پادشاهی و یا حکومت کلیساها از یک طرف و استقرار حکومت‌های جمهوری مردمی و یا حد اقل سلطنتی مشروطه که در آنها شاه فقط نقشی تشریفاتی دارا می‌باشد بطور شکل خاص و تکامل یافته امروزی مستقر شده است. قبل آن تاریخ فورمول مترادف قانون، فرمان‌های شاهان، حکمرانان، اربابان و یا کلیسا، خلیفه مسلمین و نمایندگان آنها بود.

حکومت قانون و یا مناسبات مبتنی بر قراردادهای اجتماعی قانونی که بر پایه‌های فورمول‌های اجتماعی تنظیم شده توسط نمایندگان مردمی محصول

پروسه انقلاب صنعتی اروپا و سرنگونی حکومت کلیسا از یک طرف و تشکیل حکومت‌های مردمی بر مبنای آزادیهای فردی و اجتماعی می باشد. وقتی که منتسکیو با فورمول بندی تقسیم قوای حکومتی به سه قوه مستقل از هم "مجریه"، "مقننه" و "قضائیه" به میدان آمد، نه فقط رکن اصلی را به قوه مقننه ای واگذار کرد که توسط مجلس و یا پارلمان مردمی به تصمیم گیری و قانون گذاری برای جامعه مشغول می باشند، سپس در درجه دوم وظیفه اجرای آن قانون را بر عهده قوه مجریه که شامل دولت حاکم و دستگاه های اجرائی حکومتی می باشند وا گذار می کند. قوه قضائیه در این وسط وظیفه دارد که بر اجرای عادلانه قانون نظارت کرده و در موارد اعتراض و اختلاف ما بین طرف های مختلف دست اندرکار قراردادهای اجتماعی، با تفسیر، تکمیل درست قانون و انطباق آن بر شرایط و وضعیت خاص، حق را به حق دار داده و عدالت قانونی را مراعات بکند.

گرچه حکومت مبتنی بر قانون در مقایسه با نظام دستوری مبتنی بر فرمان های همایونی، دستورات اربابان ، کلیسا و یا خلیفه ها انقلابی بزرگ به پیش بود، اما همین نظام هم از همان ابتدای امر اشکالات خود را داشته و هنوز دارا می باشد. گرچه کشورهای مختلف انتخابات پارلمانی و شیوه قانون گذاری خود را بر مبنای اصول دموکراتیک و رعایت حقوق بشر تنظیم می کنند، اما باید پرسید آیا واقعا موازین آزادی و دموکراسی و حقوق بشر به نحو احسن در آنها رعایت شده و به مورد اجرا گذاشته می شود؟ نمونه ایرانی آن مجلس بر آمده از انقلاب مشروطه میباشد که هفتاد هشتاد درصد نمایندگان مجلس را بازرگانان، نمایندگان ملاک تشکیل می دادند، بیست سی درصد بقیه عمدتا نمایندگان روحانیت بودند که به نحو غیر مستقیم باز هم نمایندگان ملاک و تاجران بزرگ بودند. شاید درصدی در حدود ده درصد از نمایندگان افراد تحصیل کرده، متعهد

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

غیر وابسته اجتماعی بودند که میتوانستند منافع اکثریت عظیم اجتماعی را نمایندگی کرده باشند. در واقع با تشکیل مجلس مشروطه نظام دستوری کشور از دست یک خانواده ملاک، به شورایی از ملاک و بازرگانان سپرده می شد.

این وضعیت در مورد اروپا و تمامی کشورهای که با نظام پارلمانی اداره می شدند صدق می کرد. آیا در کشورهای که مبتنی بر نظام آارتاید و یا استعمارگرانه بودند، مبنای قانون را اصول اخلاقی انسانی تشکیل می داد؟ آیا اکثر کسانی که توان انتخاب شدن به پارلمان را داشتند، جزو ثروتمندترین سرمایه داران، ملاک جامعه و یا نمایندگان آنها نبودند؟ عمدتاً فقط کسانی توان انتخاب شدن به پارلمان جهت وضع قانون را داشتند که یا خود توان مالی لازم جهت به انجام رساندن این امر را داشته باشند، و یا کسانی که از حمایت لازم مالی توانمندان برخوردار باشند را تشکیل می دادند. هنوز هم عمدتاً در کشورهای مبتنی بر نظام پارلمانی احزابی قدرتمندترین احزابی که نماینده های آنها میتوانند به پارلمان راه یابند، احزابی می باشند که کوچکترین دسته ثروتمند کلان اجتماعی را تشکیل می دهند. دست یازیدن به ابزار تبلیغاتی جنجالی میلیاردها دلاری همگام با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم، تبلیغات بر مبنای ترساندن مردم از مهاجران، گروه های ویژه اجتماعی و بالاخره تهمت های تبلیغاتی به طرف مقابل از شیوه هایی هستند که در این تبلیغات انتخاباتی استفاده می شود تا پایبولسیت ترین گروهی که با دست بردن به شیوه های نامبرده بر سر کار می آید، بتواند بر سر کار بیاید. نتیجه های انتخابات پارلمانی امروزی ملقمه ای از دموکراسی، پوپولیسم، رعایت حقوق بشر، سوء استفاده، تهمت، تبلیغات میلیاردری توسط دسته بندی های مختلف، سوء استفاده از احساسات مذهبی و گروهی دسته های مختلف مردمی و غیره می باشد. حتی چنین ملقمه ای امروزه روز در بیش از یک سوم کشورهای جهان هنوز به مرحله

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

اجرا گذاشته نمیشود. ایران از سردمداران کشورهایی می باشد که فرسنگها از این مرحله عقب مانده است.

یکی دیگر از ویژه گیهای مناسبات قانونی این است که نه تنها از یک طرف هر روز پیچیده تر و پیچیده تر می گردند، بلکه پروسه اجرائی آنها طولانی تر و طولانی تر، هم چنین پر هزینه تر و پر خرج تر می گردند. همین که فردی به درستی یا به شانس کارش به سیستم قضائی بیاقتند، خود پروسس سیستم اجرائی دستگاه قضائی همگام با هزینه های مالی آن، طرف مربوطه را حالا در صف حق هم قرار گرفته باشد آنقدر عذاب و شکنجه می دهد که حدی ندارد. این سیستم بصورت جداگانه ای به حالتی در می آید که لایه ای از بوروکراتهای اجتماعی که دستگاه قضائی را در کنترل خود گرفته اند، یعنی همان دسته ای که در تنظیم قوانین برای قوه مقننه هم نقش برجسته ای دارند، بصورت یک کلاس یا کاست اجتماعی مثل آخوندها در سیستم مناسبات قراردادی اجتماعی قرار داده است که کلیت آن سیستم را به گروگان خویش میگیرند. این مساله یکی از بیماری های بزرگی می باشد که جامعه مدنی به آن دچار شده است.

چ - مناسبات اخلاقی

مناسبات اخلاقی عمدتاً بر این پایه ها استوارند که کدامین رفتارها و پایه های ارزشی، عملکردهای انسانی بر پایه های راستی، درستی، عادلانه و سازنده ای استوارند. این ارزشها، عمدتاً معیارهای اخلاقی مناسباتی انسانی را تشکیل می دهند که سنگ بنای اولیه تمامی مناسبات قراردادی اجتماعی را تشکیل می دهند. این سنگ بنا ها باید در همه مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ملی، جنسی، قانونی و غیره رکن های اولیه ارزش ها را تشکیل بدهند. رکن های دوم و دیگر ارکان مناسباتی هر کدام از این دسته بندیها باید بر پایه

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

های مناسبات اخلاقی پایه گذلری گردد. اگر راستی و درستی پایه اخلاقی اولیه بشری را در بر میگیرد، این معیارها باید در مناسبات اقتصادی، توافق های سیاسی، در مناسبات بازبهای ورزشی و غیره همه و همه مراعات گردد. رعایت این ارزشها، اصول و موازین در مناسبات اجتماعی موجب ایجاد اعتماد و احترام متقابل می گردد. این رعایت موجب می گردد تا انسانها بتوانند با اعتماد و احترام متقابل مسابقات ورزشی بر گزار بکنند، قراردادهای اقتصادی، سیاسی ببندند، توافق نامه های نظامی امنیتی ببندند و با اعتماد به حرف دوست و یا طرف مقابل متعهد به انجام وظایفی شوند که صرفا بر اساس توافق لفظی ما بین طرفین مورد توافق قرار میگیرد. رعایت این ارزشها امنیت و آسایش روحی و روانی فردی و اجتماعی را موجب میگرد.

ح) - مناسبات هویتی " ملی، جنسی، طبقاتی و غیره "

آیا هویتهای اجتماعی لزوما با خود مناسبتهای قراردادار ویژه ای را به همراه می آورند که جدای از مناسبات دیگر نام برده شده هستند. بصورت عموم جواب منفی می باشد. هویت جنسی یک زن در آمریکای لاتین، با یک زن دیگر در چین، غیر از خصوصیات ژنتیک و غریزی زنانه، مناسبات رفتاری، کرداری و قراردادی مشترک ویژه ای را ما بین آنها بر قرار نمی کند. اگر هویت طبقاتی اشخاص را در نظر بگیریم، این مساله در مورد یک کارگر کره شمالی و یک کارگر در امریکای شمالی هم صدق می کند. در مورد هویت ملی افراد هم گرچه این هویت های مشترک از ریشه های قومی، زبانی، جغرافیائی، اقتصادی و تاریخی مشترکی نشات می گیرند، مناسبات قراردادی ویژه ای را جدای از مناسبات نامبرده اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، دینی و قانونی و غیره دیگر بر قرار نمی کنند. مثلا خود هویت ملی در اندرون خویش مجموعه ای از مناسبات فرهنگی قوی را در

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

کنار مناسبات دیگری که بصورت سنتی و قراردادی اجتماعی در آمده اند را در بر دارد. مناسبات اخلاقی قوی به صورت های ویژه ای در میان آحاد همان هویت‌های ملی آموزش داده میشود. ملیتها برای خود قانون و حکومت های قانون مدار را دارند که برایشان قانون وضع می کنند، یا در راه تشکیل آن مبارزه می کنند، و یا بالاخره در درون مجموعه بزرگتری قرار گرفته اند که از قوانین همان مجموعه بزرگ تبعیت می کنند. بنابر این داشتن هویت طبقاتی، جنسی، ملی و غیره لزوماً به شکل گیری مناسبات اجتماعی جدا از مناسبات نامبرده بالا نمی انجامد. هویت‌های اجتماعی در وجود خود می توانند مجموعه ای از مناسبات اجتماعی نام برده شده در بالا را همراه داشته باشند.

خ) - مناسبات نوین اجتماعی، افکار گروهی و جهانی و محیط زیستی

مناسبات نوینی که در دنیا به خصوص در سایه تکنولوژی نوین در یکی دو دهه اخیر شکل گرفته، به افراد جوامع مختلف در گروه بندیهای ویژه خود، و حتی به آحاد منفرد جامعه جهانی این امکان را فراهم کرده است تا با توسل به وسایل نوین ارتباطی جهانی ارزشهای نوین انسان نوین را در مقیاس جهانی ابراز و تکوین نمایند. آنها با توسل به این ابزارها صدای اعتراض خود را به صورت منسجم تری در مورد تبعیض ها، ناعدالتی ها، تخریب محیط زیست بشری، استثمار انسان از انسانهای دیگر و اتلاف منابع زمینی به گوش همگان برسانند. آنها نه فقط به شیوه رساتر و منسجم تری قادر گردیده اند تا این اعتراضات را بصورت اعتراضات افکار عمومی به گوش جهانیان برسانند، بلکه با تشکیل نهادهای عمدتاً مردمی این خواسته های خود را جدا از نهادهای حکومتی قضائی و مقننه و مجریه، به صورت های منشوری و فورمول بندی شده ارائه بدهند. توده های میلیونی مردمی با استفاده از وسایل ارتباطاتی نوین

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

ساختارهای نوین اجتماعی مردمی را در مقیاس های ملی و جهانی تشکیل می دهند که نه تنها در خیلی موارد از بابت تاثیر در افکار عمومی بیشتر از دولتها قدرتمند تر می باشد، بلکه قادر هستند تا توده های مردمی را به حرکت های قدرتمند در راستای ایجاد تغییر و تحول های اجتماعی به حرکت در بیاورند. منشورهایی مشابه منشور جهانی حقوق بشر، مصوبات اتحادیه های کارگری، دانشجویی، زنان و طرفداران محیط زیست یا مخالفان جنگ ها تنظیماتی هستند که از صورت و حالت نوشته ای بر روی کاغذ خارج شده و به صورت دستور عمل قدرتمندی در می آیند که به نیروی توانمند افکار عمومی نهادهای حکومتی را وادار می کنند که در رفتار و قانون مندیهای خود تغییر داده و این خواسته ها را دخالت بدهند. همین طور که اشاره شد این خواسته ها نه فقط افکار عمومی وسیع احاد اجتماعی را پشت سر خویش دارا می باشند، بلکه همین گروه های اجتماعی برای پیش برد خواسته های خود تشکیلات ها و سازمانهای قدرتمند مردمی مشابه سازمانهای طرفداران محیط زیست، تشکیلات های زنان، مخالفان جنگ، طرفداران حیوانات و طرفداران حقوق بشر و غیره را بصورت های وسیع و قدرتمندی شکل داده اند.

جمع بندی

مناسباتهای اجتماعی میان انسانها یا عادلانه هستند، یا ظالمانه و بهره کشانه. یا ارتجاعی هستند، یا مترقی و بالنده. سازنده هستند و یا تخریب گرانه. وحشیانه و جنایتکارانه هستند، یا پر از عاطفه و عشق به همسوی و بالاخره بر پایه های راستی و درستی استوارند، یا دروغ و نیرنگ و پایه های غیر اخلاقی دیگر. شدت و ضعف این معیارها و میزان نفوذ آنها را در هر کدام از دسته بندیهای مناسبات قراردادی اجتماعی را میتوان جداگانه مورد ملاحظه قرار داد.

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

بر اساس چنین بازنگری هایی میباید که ما میتوانیم ارزشهای بالنده مناسبات اجتماعی انسانی را بارورتر کرده و ارزشهای غیر بشری و ضد بشری را مورد تهاجم، ایزوله کردن قرار داده تا بتوانیم آنها را حدالمکان از بین ببریم. به مرور زمان ارزشهای نوینی همیشه شکل خواهند گرفت که ارزشهای قدیمی را کهنه و بازدارنده تلقی خواهند کرد. آنچه که نسل ماها میتوانیم حد اقل در دوران حیات خود انجام دهیم، از بین بردن "ضد ارزشهایی" میباشد که نه تنها تاریخ مصرفشان صدها سال است تمام شده است، بلکه با سماجت تمام به نام ارزش زندگی مدنی، بالنده، سازنده و شرافتمندانه بشری را مثل غده های سرطانی به نابودی می کشانند.

همان طور که اشاره شد، ارزشها اخلاقی بشری، سنگ بنای اولیه ای می باشند که ارزشها و معیارها، مناسبات و قراردادها، قوانین و سنتها باید بر پایه های آنها گذاشته شده و استوار گردند. نمی توان بصورت آشکار مناسبات قانونی، قراردادهای اقتصادی، توفق های اجتماعی و موازین فرهنگی و سنتی را شکل داد که اساس آنها بر پایه های دروغ، نیرنگ، ظلم و تبعیض نژادی و غیره استوار باشند. هر محیط کارکرد اجتماعی جهت فورمولبندی ارزشهای قراردادی و قانونی اجتماعی ویژه خویش، باید این اصول را پایه ها و ارکان اصلی سنگ بنای کار خویش قرار بدهد.

میدانیم که هر کدام از مناسبتهای نام برده بالا، یعنی، الف) - مناسبات فرهنگی تاریخی، ب) - مناسبات دینی، پ) - مناسبات قراردادی اجتماعی، ج) - مناسبات قانونی، چ) - مناسبات اخلاقی، ح) - مناسبات هویتی " ملی، جنسی، طبقاتی و غیره"، خ) - مناسبات نوین اجتماعی، افکار گروهی و جهانی و محیط زیستی، در عین حال که از همدیگر مستقل هستند، ولی همچنین فصل مشترک

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

هایی هم با همدیگر دارند. مثلا در خیلی موارد، سنتها و فرهنگ با مناسبات دینی در همدیگر ادغام شده اند. خیلی کشورها هستند که در آنها مناسبات دینی در قانون و سیستم سیاسی کشوری تاثیر گذاشته و بصورت هایی جدی دخیل می باشند.

از طرف دیگر هر کدام از این مناسبتها بصورت جداگانه، از ارزشهای نوین و بالنده و مترقی تشکیل میشوند که به زندگی بشری زیبایی و غنای ویژه ای می بخشند. این درحالی است که ضد ارزشهای کهنه، ارتجاعی، فرسوده با سختی تمام بر ارکان جهالتهای بشری تکیه زده و مثل قارچی که از فرسودگی تغذیه می کند، و یا مثل غده سرطانی این موجود زنده، بالنده و بشاش را در تارهای اختاپوسی خویش خفه می کنند. این مساله به حدی جدی می باشد که در خیلی موارد مناسبات اجتماعی از قبیل مناسبات دینی، ضد ارزشها بر ارزشها، جهالتها بر دانش و علم، مناسبات بربرمنشانه بر مناسبات عاطفی و عشق ورزانه بشری غلبه می کنند. ما الان بیش از سی سال است که در ایران درگیر غلبه آمدن این ضد ارزشهای دینی بر مناسبات سیاسی کشور گردیده ایم، (پدیده ای که بیش از سیصد سال پیش اروپا توانست بصورت تاریخی با آن تسویه حساب بکند).

خیلی از ارزشهای، معیارها و رفتارهای اجتماعی فرهنگی ما که بصورتی تاریخی با مناسبات دینی در هم آمیخته است و در جوامع ما از موقع تولد یک نوزاد، موقع ازدواج و یا طلاق آنها، تا زمان مرگ بصورت یک سری مجموعه ای از قراردادهای اجتماعی اجرا می گردند، در مقابل این سری تحولات حیرت انگیز علمی جهانی، نسلهای اخیر را اسپر تنگناهای خود کرده اند. در جامعه ای مثل جامعه ما، فرهنگ اجتماعی به مانند لباس تنگی می باشد بر تن یک انسانی که

مناسبات قرادادی اجتماعی امروزی

به سرعت بالغ می‌گردد و هر لحظه انتظار می‌رود که این لباس بر تن وی پاره پاره بشود. آیا فرهنگ نوینی بصورتی منسجم شکل گرفته است که از موقع تولد، تا ازدواج، از زمان طلاق تا مرگ، از مسجد آغاز نشده و به مسجد ختم نگردد؟ نه فقط باید از مناسبات فرهنگی نوین و شکل گرفته در جوامع مدرن که آلت‌رناتیو چینی مناسبات فرهنگی سنتی می‌باشند استقبال کرد، بلکه باید در راه شکل دادن رفتارها و مناسبات فرهنگی نوین جهت جایگزینی سنتهای فرسوده بصورت‌های جدی با آغوش باز استفاده کرده و به پیش رفت. آنچه که ما بعنوان فرهنگ زیبای خود در مورد ازدواج، مهریه، نامزدی، هزینه‌های هنگفتی که باید بصورت سنتی یکی از دو طرف متحمل بشوند و غیره با تمام زرق و برقش شاهدش هستیم، بیشتر بمانند حلقه‌های خفه‌کننده‌ای برگردن دو نفری هستند که می‌خواهند زندگی مشترکی با هم تشکیل بدهند. همین دو فرد اگی بعد از مدتی تشخیص دادند نمی‌توانند با هم زندگی کنند و تصمیم به جدا شدن از هم بگیرند، این تاهای عنکبوتی خفه‌کننده به شیوه دیگری یقه آنها را می‌گیرند. مناسبات زیبای فرهنگی ما لزماً همگام با آزادیهای فردی و اجتماعی رشد نمی‌کنند و بالنده نیستند.

در شرایطی که جوامع به سرعت حیرت‌آوری تحت تاثیر تکنولوژی نوین، اکتشافات بشری و خلاقیت‌های نوین فرهنگی و علمی بشری به پیش می‌تازند، باید این انعطاف را داشته باشیم خود را با فرهنگ نوین، سنتهای نوین و ارزشهای بالنده نوینی که به همراه می‌آورد، همگام کرده باشیم، و الا، خود ما به بازدارندگان تعالی فرهنگی اجتماعی تبدیل می‌گردیم. منظور از طرح این مساله این است که زدودن ضد ارزشهای کهنه و فرسوده از داخل مناسبت‌های نامبرده بالا به تنهایی، اگر همگام با آغوش گشودن به ارزش‌های نوزاد و بالنده نوین

مناسبات قراردادی اجتماعی امروزی

نباشد، باز ما از قافله عقب مانده ایم، که این کاروان حرکت اجتماعی با سرعت حیرت‌انگیزی به پیش می‌رود.

دنیز ایشچی فوریه ۲۰۱۳

۹. مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

متفکرین جریانهای چپ نه فقط یک مدل اقتصادی یونیفورم و منسجم آلترناتیو را تعریف کرده و ارائه نمی دهند، بلکه هویت آنهایی که در این زمینه تلاش در قلم فرسایی میکنند عمدتاً در مخالفت و یا ضدیت با نظام سرمایه داری خلاصه میشود. آنها عمدتاً حتی "آنتی تز" مناسبی را ارائه نمی دهند که بازده انعکاس تصادم این نظام ها به یک "سنتز" یا مدل اقتصادی آلترناتیو تبدیل گردد. این نحوه نگرش به بینش کسانی در جنبش چپ ایران شبیه است که ایدئولوژی هویتی آنها در نفرت و کینه آنها نسبت به حزب توده ایران و یا سازمان اکثریت خلاصه میشود. آنهایی هم که دنبال مدینه فاضله افلاطونی هستند، دنیا را سیاه و سفید می بینند، در بازار نبرد بین "کار" و "سرمایه"، در بیان نفرت خویش از نظام سرمایه داری صدها من کاغ سیاه کرده و دهها سال است که از دووم بوده این دوران و پایان قریب الوقوع آن صحبت می کنند. آنها "نفرت" و "کینه" خود نسبت به این نظام را بصورتی متداوم و متداول مطرح میکنند، بدون اینکه به یک سری سوالات اساسی ابتدائی جامعه آلترناتیو خود پرداخته و پاسخی ارائه بدهند. مثلاً، مدل اقتصادی آلترناتیو این دوستان در جامعه ای مثل ایران، چگونه برای هفتاد میلیون انسان ایجاد اشتغال خواهند کرد؟ سرمایه گذاری روی صنایع سنگین از طرف چه کسانی و کدام نهادهای اجتماعی صورت خواهد گرفت؟ سیستم پولی و بانکی به چه صورت خواهد بود؟ انگیزه شخصی برای فعالیت بیشتر و تلاش پربارتر برای رشد و تعالی بر چه پایه ها و استدلالها و بنیان هایی شکل خواهد گرفت؟ چگونه رقابت کیفیتی و قیمتی کالاهای تولیدی داخلی با هم، یا با محصولات مشابه خارجی تعدیل خواهد شد؟ چگونه امنیت و سیالیت تزریق و چرخش پولی تضمین خواهد شد؟ چگونه

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

مدیریت های موسسات به سیستم های بوروکراتیک اداری باندهای مافیایی تبدیل نخواهد شد؟ انباشت اولیه ارزش افزوده چگونه بوجود خواهد آمد و چگونه این انباشت به تولید و بازتولید اقتصادی خود ادامه خواهد داد؟ سیستم "ترنسپرنسی"، و "اکاونتیبیلیتی" چگونه بر قرار خواهد بود؟ لازمه اولیه اینکه بتوانیم به دهها سوال مشابه پاسخ داده باشیم در این است که ابتدا به مدل های اقتصادی موجود بصورتی خلاصه بپردازیم. بدون پاسخ گویی مناسب به سوالات مشابه اینها، سیاستمدارانی که در حکومت جایگزین آینده بر سر کار می آیند، در زمینه چرخاندن اقتصاد اجتماعی کشور مجبور خواهند شد شانه به شانه غارتگران و خون آشامان فعلی بسایند.

جهت محک زدن نظام های اقتصادی مختلف، باید ارزشهای محک زننده و یا فورمول های پایه ای رفتاری اقتصادی (پاسچولت)ها را تا حدودی فورمول بندی کرده باشیم. فورمول بندی هایی از فیبل اینکه، نظام اقتصادی جایگزین می خواهد بدون استثمار انسان از انسان به فعالیت خود بپردازد. نظامی باشد بر پایه های "ترنسپرنسی" و "اکاونتیبیلیتی". سیستم آینده باید انگیزه تلاش فردی در زمینه های اقتصادی، فرهنگی و ورزشی و غیره را به میزانی بیشتر از نظام سرمایه داری ارتقا، بدهد. نظام اقتصادی جایگزین اتلاف و حیف و میل را می خواهد از بین ببرد. خلاقینهای تولیدی علمی و تکنولوژیک فردی و گروهی در این نظام به میزان بیشتری از نظام سرمایه داری بارور خواهند شد. تحقیقات علمی در عرصه های صنعتی، بهداشتی، ژنتیکی، کائنات شناسی و غیره به میزان بیشتری و بصورت مستمرتری ادامه خواهد یافت. نظام جایگزین آینده رفاه اجتماعی را به صورتی عادلانه میان افراد جامعه توزیع خواهد کرد. نظام اقتصادی جایگزین باید بهترین نظام در زمینه حفظ بقای محیط زیست باشد. دهها فورمول دیگر مشابه اینها را میشود به عنوان سنگ بنای نظام اقتصادی

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

جایگزین مطرح کرد. چه نظامی میتواند همه این شاخصه ها و خواسته ها و معیارها را در درون خود جا بدهد؟ تکلیف مدل‌های اقتصادی دیگری که الان در جامعه وجود دارند چیست؟ چگونه در راستای ساختار بخشیدن به نظام آلترناتیو جایگزین گام‌های استوار و مرحله به مرحله برداشته خواهد شد؟ بهتر است قبل از همه به تشریح کوتاهی از مدل‌های موجود اقتصادی بپردازیم. بلکه این کالبد شکافی به ما کمک کند تا بهتر در باره مدل آلترناتیو آینده با دیدی بازتری کار سازنده ای را آغاز کنیم.

مدل نظام اقتصادی سرمایه داری

همه ما در مورد ساختار و عملکرد نظام اقتصادی سرمایه داری به قدر کافی دانش و اطلاعات داریم که به ما امکان آن را بدهد تا فاکتورهای محوری گردش کاری آن را بتوانیم توضیح بدهیم. صدها سال پیش در پروسه تولید و باز تولید اقتصادی، انباشت ارزش افزوده توسط اربابان، حکمرانان، کلیسا و خلفا، پادشاهان و غیره بصورت مالیات و یا با غارت و اعمال زور به کار بیگاری از مردم عادی گرفته شده و در انبارهای آنها انباشت و ذخیره می شد. توسط این انباشت ذخیره های ارزشی بود که حکمرانان هزینه های دربار، ارتش، سیستم دیوانی و غیره را پرداخت می کردند. اگر اندوخته بیشتری از این ارزش افزوده می ماند، جهت بهبود سیستم آبیاری و یا درست کردن ساختمان های دربار و یا کلیسا بخاطر اهداف سیاسی خود و خوش گذرانی های حکمرانان به کار گرفته می شد. اولین بار تعریف "ارزش افزوده" را "ریکاردو" و سپس "آدام اسمیت" اقتصاد دان انگلیسی چند صد سال پیش بکار می برند. "مارکس" هم در کتاب "سرمایه" خود بر پایه این تعریف به تشریح نظام اقتصادی سرمایه داری بر مبنای مالکیت خصوصی بر انباشت ارزش افزوده و به کار بردن آن در مالکیت بر ابزار

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

تولید و به کار گرفتن آن و به استثمار کشاندن افراد دیگر جهت باز تولید ارزش و انباشت مجدد ارزش افزوده در دست صاحبان سرمایه و ابزار تولید می پردازد.

می دانیم که در زمان غالب شدن نظام سرمایه داری کلاسیک در اروپا، اسکناس و پول به پشتوانه خزانه دولتی به وسیله تبادل "ارزش" اقتصادی در بازار تبدیل می گردد. در زمان نظام سرمایه داری کلاسیک، عمدتاً شرکتها کوچکتر بوده و غالباً چهارچوبه ملی داشته و در چهارچوبه ملی یا جهانی به فعالیت می پرداختند. در ابتدای امر یکی از تعریف های اصلی نظام اقتصادی سرمایه داری بر مبنای رابطه مالکیتی فرد بر ابزار تولید تعریف می شد. این مالکان ابزار تولید بودند که توسط انباشت ارزش افزوده ای که در ذخیره خود داشتند میتوانستند ابزار تولید، یعنی ماشین آلات و دستگاه های کارخانه جات را همراه با ساختمان های آن بخرند. مالکیت بر این امکانات باعث می شد تا آنها بتوانند با به کار گرفتن کارگران به تولید کالاها پرداخته و آن کالاها را در بازارها بفروشند. ارزشی را که کارگران مازاد بر حقوق خود و دیگر هزینه های جاری تولید می کردند که به ذخیره اندوخته های ارزشی کارفرمایان افزوده می شد، طبق این تعریف ارزشی بود که میزان استثمار کارگران را توسط کارفرمایان نشان می داد. این ارزش افزوده دو باره به سرمایه و ذخیره ارزشی کارفرما افزوده می شد و دوباره به خط چرخشی تولید وارد شده و به باز تولید ارزش به شیوه استثماراری ادامه می داد. طبقات اجتماعی اقتصادی بر اساس رابطه مالکیتی و تولیدی انسان با ابزار کار، به طبقه کارگر، خرده بورژوازی و بورژوازی تقسیم می گردید. هنوز هم در جهان امروز این تقسیم بندی اقتصادی اجتماعی قسمت اعظم احاد اجتماعی را میتواند در بر بگیرد. با جهانی شدن نظام سرمایه داری، شکل گیری شرکتهای بزرگی که به سرمایه گزاری و فعالیت اقتصادی در خارج از مرزهای ملی می پرداختند و نظام های اقتصادی سیاسی امپریالیستی که بخاطر رقابت

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

بر سر کنترل بر بازارهای انرژی، معادن، نیروی کار و بازار مصرف جهانی تا کنون به دو جنگ جهانی اول و دوم دست زده اند، نظام سرمایه داری در شکل امروزی خود جهانگیر شد. همزمان با جهانگیر شدن این نظام، از یک طرف سرمایه مالی بصورت اندوخته ای بسیار عظیم در دست تعدادی بسیار اندک در پروسه باز تولید خود به اخذ بهره های عظیم روی قرضه های سرمایه گذاری در انسجام با بعضی بخش های اقتصادی از قبیل نفتی و نظامی به اهرم اقتصادی سیاسی عمده نظام سرمایه داری جهانی تبدیل گردید. با جهانی شدن سرمایه مالی به پشتوانه بخش های نفتی نظامی، محدود بودن امکانات زمینی از نظر معادن و ذخایر ارضی، نیروی کار و بازارهای مصرف جهانی در شرایط شدت یافتن رقابت های اقتصادی، خطرهای امنیتی جهانی نه فقط کمتر نشده است، بلکه میتواند به میزان به مراتب دردناک تری به بشریت ضربه و زیان بزند.

در دوران سرمایه داری کلاسیک اساس فلسفه اقتصاد سیاسی بر محور لیبرالیسم سیاسی، یعنی اقتصاد آزاد و فعالیت فردی بدون دخالت دولت استوار بود. بر این اساس خود بازار در رقابت آزاد خود نه فقط بهترین ها را به مصرف کننده ارائه می دهد، بلکه بهترین تولیدکنندگان موفق تر می شوند. این امر امکان آن را فراهم میکند تا نه فقط شرکت خیلی فعالانه اقتصادی افراد ترغیب شده و "آنتروپرنیرشیپ" تشویق گردد، بلکه خود بازار به سمت بهترین تولید با اشتغال کامل سوق پیدا می کند. دخالت دولت به هر نحو در اقتصاد آزاد نظام سرمایه داری مورد نکوهش قرار می گرفت.

وقتی که بازارهای سهام جهانی در ۱۹۲۸ شروع به سقوط کردن کرد، که این امر موجب ورشکستگی خیلی از شرکت ها شده و بیکاری عظیمی به همراه آورد، انگیزه های دخالت دولتی در اقتصاد کشور "سرمایه داری" شدت بیشتری

گرفت. با توجه به اینکه در اقتصاد آزاد دوره های چهارگانه "بهبود - ریکاوری"، "رونق - بووم - پراسپریتی"، "رکود - ریسیشن" و "سقوط دپرسیشن" اقتصادی بصورتی سلسله وار به دنبال هم می آمدند، "کینز" اقتصاد دان بزرگ معاصر تئوری های خود را در زمینه لزوم دخالت فعال دولت در اقتصاد کشور از طریف سیاستهای مالی و پولی اعلام کرد. اعمال سیاست "فیسکال پالیسی" بصورت تزریق پول بیشتر از طریق پروژه های دولتی و اقدامات دیگر جهت تحرك بیشتر بخشیدن به اقتصاد جامعه در شرایط رکود و سقوط اقتصادی و برعکس افزایش مالیاتها و غیره در دوران رشد و رونق اقتصادی از یک طرف بعنوان اهرمی کاری به کار گرفته شود. اهرم دیگری که "کینز" مطرح کرد، یعنی سیاستهای مالی که با این هدف که قدرت حاکمه جهت کنترل بیکاری و تورم به کار می برد از طریق بانک خزانه داری و کنترل روی درصد بهره بانکی بانک خزانه داری میباشد. برا این اساس بانک خزانه داری میتواند کنترل خود را بر نرخ بهره قرضه هایی که بانکها میتوانند از بانک مرکزی بگیرند و از طرف دیگر در سطح جامعه توزیع بکنند اعمال می کند. این سیاست که به نام سیاست مالی یا "مانتری پالیسی" نامیده میشود، هدف کنترل بر تورم و نرخ بیکاری را مد نظر دارد. بدون اینکه به جزئیات چگونگی کارکرد این دو اهرم دخالتی قدرت حاکمه در نظام چرخشی اقتصادی کشور بپردازیم، باید اشاره بکنیم که دولت از اهرم های خلی زیاد دیگری هم در راه تاثیر گذاری بر کاهش فشارهای اقتصادی بر آحاد جامعه از قبیل بالا یا پایین کردن مالیاتها، افزایش و یا کاهش کمکهای تامین اجتماعی و غیره در پیش برد سیاستهای اقتصادی خویش استفاده می کند. تئوری های "کینز" راه را بر دخالت فعال دولت بر نظامی اقتصادی سرمایه داری که اقتصاد آزاد نامیده می شد گشود. حتی محافظه کارترین حکومت های دنیا از قبیل دولت "جرج بوش پسر" در آمریکا به دنبال بحران عظیم اخیر مالی

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

جهانی به میزان وسیعی پول در سیستم بانکی رو به ورشکسته شدن آمریکا تزریق کرد. این کار بر خلاف فلسفه لیبرالیسم اقتصادی می باشد که معتقد است باید در بازار رقابت آزاد، آنهایی که نمی توانند رقابت کنند، باید ورشکست شوند تا شرکت هایی که آنها را می بلعند بتوانند به نحو بهتری اشتغال، تولید ایجاد کرده و به فعالیت اقتصادی خود ادامه دهند.

نظام سرمایه داری با تمام ضعفهای خود نه تنها امکان اشتغال میلیارها آحاد کره زمین را فراهم کرده است، توانسته است امکانات مناسبی جهت رشد های علمی تکنولوژیک، هنری، صنعتی، ورزشی و طبیی در مقیاس جهانی فراهم بکند که استاندارد زندگی عمومی را به میزان زیادی بالا برده است. همین نظام در عین حال موجب بروز جنگها، کودتاها، بهره کشی ها و بی عدالتی ها، اصراف و اتلاف ذخایر زمینی و نابودی سریع تر محیط زیستی بشری و دهها عامل منفی دیگر می باشد.

نظام اقتصادی دولتی یا مرکزی

نظام اقتصاد دولتی بر یک محور اصلی و چندین محور فرعی می تواند عمل کند. محور اصلی اقتصاد دولتی بر اساس انباشت اندوخته های ارزشی "ارزش افزوده" در دست دولت از طریق اخذ مالیات و اندوختن سود پروژه های تولیدی دیگر دولتی و هزینه کردن این اندوخته ها از طریق پروژه های عمرانی، خدماتی، بهداشتی و تولیدی دولتی میباشد. پیاده کردن چنین پروژه هایی از یک طرف، ایجاد اشتغال در سطح جامعه می کند، از طرف دیگر امکان استثمار فردی را تا حدود زیادی از بین می برد. در شرایطی که بخش هایی از این پروژه ها با بخش خصوصی به مناقصه گذاشته میشود، بخش خصوصی به نحوی غیر مستقیم، و در خیلی موارد بصورتی عمده در پیاده کردن این پروژه ها سهم می گیرد.

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

سیستم مالیاتی حکومتی عموماً بر سه نوع تقسیم می‌گردند. الف) مالیات بر درآمد. ب) مالیات بر مصرف. ج) انواع تعرفه‌ها از جمله تعرفه‌های گمرکی. مالیات بر درآمد عموماً یک سقف اولیه معافیت از مالیاتی را برای همه در نظر گرفته و سپس ضریب‌های مالیاتی به نسبت سقف‌های درآمدی مختلف بیشتر می‌گردد. مثلاً هر شخصی تا ده هزار دلار از مالیات معاف، سپس از ده هزار تا پنجاه هزار دلار، ضریب مالیات سی درصد، از پنجاه هزار تا صد هزار دلار درآمد، شامل چهل درصد مالیات می‌باشند. این شیوه مالیاتی تصاعدی نه فقط اندوخته ارزشی بیشتری برای دولت ایجاد می‌کند، بلکه به پایین آوردن شکاف طبقاتی و ایجاد تعادل اجتماعی کمک می‌کند.

مالیات بر مصرف معمولاً دارای ضریب مشخصی می‌باشد که بر ارزش کالاهای مصرفی افزوده می‌شود و خریدار موقع خرید، این مبلغ اضافه را پرداخت می‌کند که بعداً توسط دولت از فروشندگان جمع می‌گردد. مثلاً ده درصد روی قیمت کالاهای مصرفی کشیده می‌شود و این ده درصد سپس توسط دولت جمع می‌گردد. اشکالی که به این سیستم مالیاتی گرفته می‌شود این است که خیلی عادلانه نیست و مصرف‌کنندگان را زیر ذره بین قرار می‌دهد که عمدتاً کارگران، کارمندان و دیگر کارکنان و افراد کم‌درآمد می‌باشند، نه ثروتمندان.

تعرفه‌های مختلف مثل تعرفه‌های گمرکی، مالیات بر مشروبات، پترولیوم، سیگار، مالیات بر قیمت قراردادها در خرید و فروش املاک، عوارض شهرداری، پارکینگ و غیره که رویهم رفته قسمت قابل ملاحظه‌ای از مالیات‌های غیر مستقیم دولتی را تشکیل می‌دهند که یا آنها را مالیات‌های غیر مستقیم و یا انواع تعرفه‌ها می‌شود نامید. در هر صورت این بخش مالیات از نظر حجم، نسبت به دو قسمت دیگر میزان کمتری را شامل می‌گردد.

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

دولت ها معمولا بعنوان ثروتمندترین و قدرتمندترین نهاد اقتصادی در اکثر کشورها، تنها نهادهایی هستند که پروژه های مادر و اصلی را در آن کشورها می توانند طراحی کرده و بودجه بندی کرده و پیاده نمایند. پروژه هایی مثل جاده کشی کشوری، خطوط راه آهن کشوری، پروژه های بزرگ بیمارستانی و، دانشگاهی، دریایی و ارتشی تنها از طریق بودجه دولتی قابل پیاده شدن می باشند. جهت این پروژه ها اندوخته های دولتی بصورتی بودجه بندی شده و تحت نظارت نهادهای دیگر ناظر هزینه می گردند. باز هم در نظام های سرمایه داری، بخش های مختلف پروژه های بزرگ دولتی به بخش های خصوصی بصورت مناقصه واگذار می گردند. این در شرایطی می باشد که عملا دولت در خیلی موارد نه پیاده کننده این پروژه ها، بلکه مثل یک صاحب پروژه ای عمل میکند که تمامی بخش بندی های مختلف آن توسط کنتراتی های مستقل از هم مستقلا اجرا و پیاده می گردند. اینجا هم مشاهده می کنیم که بخش خصوصی به میدان آمده و کنترل اجرائی چرخش اقتصادی را از دست دولت میگیرد.

گرچه پس از اتمام پروژه، مالکیت پروژه پیاده شده با دولت می باشد که تمامی کارکنانی که جهت چرخش روزمره همان پروژه ها مثل راه آهن کشوری یا بیمارستانها بعد از آن مشغول خواهند بود، برای دولت کار خواهند کرد، عملا دولت به بزرگترین کارفرمای کشور تبدیل می گردد. آیا دولت انتخابی مردم آنها را بیشتر استثمر خواهد کرد، یا بخش خصوصی؟ البته که بخش خصوصی. علت این امر در آن است که وظیفه اولیه یک دولت ارائه خدمات مردمی می باشد، نه چرخاندن پروژه هایی با انگیزه سود آوری.

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

در کشورهایی مثل چین، دولت از طریق ارگانهای دولتی خود، مثل وزارتخانه های مختلف، ارتش و یا از طریق نهادهای مردمی مثل اتحادیه های کارگری، بخش عظیم شرکتهای بخش خصوصی را از طریق مالکیت بخش عمده سهام آنها کنترل می کند. در این شیوه ساختاری اقتصادی، سهامدار اصلی شرکتهای فعال اقتصادی یا نهادهای دولتی، یا نهادهای مردمی می باشند. این مساله در ضمن اینکه انگیزه افراد جهت فعالیت اقتصادی و بهره مندی از سود تلاش های خود را ارزش گذاری می کند، از طرف دیگر کنترل نهایی را در دست دولت و نهادهای مردمی نگه می دارد.

تنها نمونه زنده موجود چنین نظامی بعد از فرو پاشیدن بلوک شرق، کشور چین می باشد که با نظام تک حزبی اداره می شود. کشوری که رقابتهای سیاسی در آن در رقابت های داخل حزبی خلاصه می شوند، با نرخ رشد اقتصادی هفت تا هشت درصد در سال در بحرانی ترین شرایط اقتصادی نظام سرمایه داری، به نجات آن آمده و بار سنگین عبور از این بحران را در شرایطی بر دوش های خویش حمل می کند که برای صدها میلیون هم وطن خویش ایجاد اشتغال کرده است. طبقه متوسط در این کشور به سرعت در حال رشد میباشد که بازار وسیع مصرفی داخلی را در چین فراهم میکند که باعث می شود این کشور خیلی به صادرات خویش متکی نباشد. در شرایطی که بخاطر بحران اقتصادی جهانی مصرف کالاهای چینی در خارج کم می گردد، این خلا توسط رشد بازار مصرفی داخلی جبران می گردد.

بخش دیگر اقتصاد دولتی را از طریق دخالتهای دولتی در اقتصاد نظام های سرمایه داری بر مبنای تئوری های "کینز" از طریق "سیاستهای مالی"، "سیاستهای پولی" و "تغییرات در سیستم مالیاتی" و وضع قوانین دیگر میشود

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

مشاهده کرد. در مورد "سیاستهای مالی" و سیاستهای پولی - فیسکال پالیسی "قبلا بطور مختصر صحبت شد. اجازه بدهید توضیح کوتاهی در مورد دو عامل دیگر، یعنی تغییرات دولتی در سیستم مالیاتی و تاثیرات دولت از طریق وضع قوانین هم داده باشیم.

همانطور که قبلا مطرح شد، لیبرال دموکراسی بعنوان ایدئولوژی سیاسی سیستم سرمایه داری نه فقط مخالف اقتصاد دولتی می باشد، بلکه خواهان هر چه بیشتر کاهش نقش دولت در چرخش های اقتصادی جامعه میباشد. این بینش ایدئولوژیک سیاسی بر سرمایه داری خصوصی و اقتصاد آزاد بر مبنای مالکیت خصوصی تاکید داشته و باورمند است که نه تنها دولتها باید کوچکتر و کوچکتر گردند و کمتر در اقتصاد دخالت بکنند، بلکه بخش خصوصی بطور طبیعی هم اشتغال لازم را ایجاد می کند، هم با ایجاد انگیزه سود آورانه موجب بهترین نوع ممکن تشویق تلاش گران اقتصادی اجتماعی هنری ورزشی فردی نوین می گردد.

انتقادهایی که عمدتا بر شیوه اقتصادی سیاسی دولتی میگیرد مجموعا بر این محور ها هستند که دولتها کارفرمایان خوبی نیستند. آنها بیشتر ارائه خدمات می کنند، تا اینکه پروژه ها و یا برنامه های اقتصادی را با بهترین بهره وری و کمترین اتلاف بتوانند اجرا و پیاده کنند. بخشی دیگر از این انتقاد بر میگرد به اینکه در مدل اقتصادی سیاسی دولتی، دسته ها و باندهای منسجم شده و کهنه کاری در سیستم دیوان سالارانه کشوری ایجاد خواهند شد نه تنها به صورت یک کلاس، طبقه و کاست اجتماعی قدرتهای عظیم اقتصادی اجرائی و سیاسی را در دست خواهند داشت، بلکه بصورت باندبازیهایی با هم به رقابت خواهند پرداخت. این دسته بندیها میتوانند در داخل اتحادیه های کارگری، در

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

سیستمهای دیوانی و اداری، در درون ارتش و دستگاه های امنیتی نظامی و بالاخره در درون احزاب سیاسی شکل خواهند گرفت. آیا این مسائل لزوما امور منفی هستند، یا اینکه با پیاده کردن و به کار گرفتن اهرم هایی از قبیل سیستم های نظارتی و کنترل، سیستم های گزارش دهی فراهم کردن مستمر اطلاعات برای افکار عمومی، نقش رسانه های اجتماعی و قوه قضائیه آزاد و مستقل در فراهم کردن شرایط جلوگیری از این سوء استفاده ها تا چه حد میتواند جلوگیری شود.

نظام اقتصادی تعاونی و نظام های غیر انتفاعی

موسسات غیر انتفاعی اقتصادی، موسسات تعاونی مالی، تعاونی های کارگران، کارمندان و گروه های دیگر اجتماعی بخش دیگری از نظام بافتهای اقتصادی جهانی را تشکیل می دهند که از نظر حجم و وسعت سرمایه ای باید در رده سوم قرار گرفته باشند. این امر در شرایطی می باشد که این شکل نظام اقتصادی به سرعت در حال رشد می باشد. وقتی اهالی یک ده به تنهایی و تک به تک قادر به خرید کمباین و ماشین آلات سنگین برای اداره امور کشاورزی را ندارند، بصورتی تعاونی پول رویهم گذاشته و همان ماشین آلات را به صورتی جمعی می خرند و جهت استفاده نوبتی بین خود مورد استفاده قرار می دهند، و یا آب رودخانه را بصورتی برنامه ریزی شده بین خود تقسیم می کنند، تعاونی های کارمندان و معلمان جهت خانه سازی برای معلمان، تهیه مواد مصرفی و غیره، تعاونی هایی که بصورت بانک وام های کوتاه و بلند مدت در اختیار کارکنان قرار می دهند، نه با انگیزه سود آوری، بلکه با انگیزه بر آورده کردن نیازهای مربوطه اعضا، یعنی کارگران، کارکنان، و یا روستائیان مزبور در زمینه های مربوطه مورد استفاده قرار می گیرند.

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

این نهادهای تولیدی، مالی و خدماتی توسط خود گروه های اجتماعی مربوطه جهت رفع نیازهای آنها از یک طرف، مقابله با سیاستهای ناعادلانه و سود جویانه موسسات مالی و شرکتهای بزرگ سرمایه داری که آنها را مورد غارت قرار می دهند تشکیل می گردد. طبیعتاً این نهادها در فعالیت اقتصادی خود تورم را نیستند، ولی مجبور هستند در خیلی موارد با موسسات مشابه سرمایه داری از نظر قیمت، کیفیت سرویس و کالاها رقابت نمایند. نهادهای اقتصادی تولیدی، بانکی و خدماتی تعاونی و غیر انتفاعی، تشکیل موسسات اقتصادی با فراهم آوردن خدمات مربوطه به گروه های اجتماعی را بر عهده دارند. از این طریق آنها توسط حق عضویت های اولیه، یا دوره ای اعضا از یک طرف، بازگشت سودهای حاصله از فعالیت اقتصادی به صورت افزوده ای مجدد بر سرمایه، بر وسعت و قدرت فعالیت آنها می افزاید. در مقایسه با شرکتهای موسسات سرمایه داری، موسسات تعاونی کمتر ورشکسته می گردند و اگر بعنوان پروژه ای بلند مدت تشکیل شده باشند، مستمرا به حیات خود ادامه می دهند. خیلی موسسات ورزشی، هنری، فرهنگی و مردمی دیگر در زمینه فعالیتهای اقتصادی خویش بصورت تعاونی شروع به کار می نمایند. خیلی از آنها مثل تیمهای ورزشی بزرگ به خاطر جذب سرمایه های کلان و رقابت با موسسات مشابه از حالت تعاونی خارج شده و به حالت یک نهاد اقتصادی مشابه شرکتهای سهامی عام و یا سهامی خاص به فعالیت می پردازند. در این شرایط عمدتاً به مالکیت سرمایه داران بزرگ در آمده و آنها به صورت سهامداران عمده کنترل این نهادها را به دست می گیرند.

در مقایسه شرکتهای سهامی (خاص یا عام) با شرکتهای (تعاونی) باید گفت که در مورد شرکتهای سهامی (خاص یا عام) دسته بندیهای ذینفع شامل سرمایه گزاران، مدیریت، بانکها و موسسات وام دهنده، کارگران و کارکنان، طلبکاران و

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

بدهکاران (مشتریها) می باشند. از میان اینها دسته بندی هایی که بیشتر از همه ذینفع بوده و کنترل این موسسات را در دست دارند، سرمایه گزاران، بانکها و مدیریت می باشند که قسمت اعظم ارزش تولید شده توسط این موسسات را بین خود توزیع می کنند. سرمایه گزاران نه تنها مالک داراییهای شرکتها هستند، بلکه تمامی سود خالص شرکتها بین آنها توزیع می شود. بانکها و موسسات وام دهنده، نه تنها در خیلی موارد خود از سهامداران اصلی هستند، در زمینه وام های فراهم شده نیز تقریبا نقشی مشابه سرمایه گزاران ثانویه را دارند و از بابت وام های فراهم شده بهره بانکی لازم را میگیرند. مدیران موسسات نیز در حالیکه خود معمولا عضو سهامداران شرکت محسوب می گردند، بخاطر نقش کلیدی خویش در پروسه مدیریت، برای خود دستمزدهای کلان و گاه نجومی را تعیین می کنند که ضریب هایی از سود سالانه می باشند. کارگران و کارکنان با توسل به اتحادیه های کارگری و از طریق قانون کار تا حدود قابل توجهی موقعیت خود را در این عرصه محکم تر میکنند، ولی باز هم کنترل اصلی توزیع ارزش و سهم عمده توزیع ارزش تولید شده به دست سه دسته نامبرده شده می رسد.

در مورد تعاونی ها نه تنها در حله اول سرمایه گزاران اولیه خود کارکنان هستند که در عین حال مدیریت موسسه را در دست دارند، بلکه بانکها یا در تکمیل سرمایه گذاری نقشی ندارند، یا نقش سرمایه گذاری آنها خیلی کمتر از موسسات سهامی می باشد. در خیلی موارد همین تعاونی های در کنار خود، یک تعاونی مالی هم مشابه بانکها تشکیل می دهند که بتواند این کمبود را رفع بکند. به همین دلیل است که انگیزه تلاش اعضای تعاونی ها بیشتر بوده و سهم آنها از ارزش تولید شده عمده و تعیین کننده می باشد.

گفتار پایانی

نه تنها مدل مجزای اقتصادی سوسیالیستی یا کمونیستی بصورت کاملاً مستقل و خارج از سه مدل ارائه شده در دنیای خارج وجود خارجی ندارد، بلکه بصورت مدل کامل آلترناتیو هم ارائه نشده است. آرمانهای سوسیالیستی و یا کمونیستی، بمانند آرمانهای مشابهی مثل حقوق بشر و یا دموکراسی، نه تنها پدیده های اجتماعی نسبی می باشند، بلکه باید قدم به قدم به درجات کاملتر و بیشتری در راه پیاده کردن و حصول به آنها گام برداشت. این آرمانها ارزشهایی از این قبیل خلاصه می شوند که در دنیایی که بهره کشی انسان از انسان وجود نداشته باشد و بهترین بهره وری و خلاقیت انسانی به کار گرفته شود و عدالت اجتماعی به میزان کامل مراعات گردد و سیستم های تامین اجتماعی، بهداشت و تحصیل عمومی به کامل ترین و که فراهم گردد و هر کس از مناسبترین حد استاندارد زندگی برخوردار باشد. امروزه روز بشریت سعی دارد از شیوه های قهر اجتماعی، انقلابات و شیوه های نظامی برای اعمال اراده های خود حد اقل استفاده را بکند. امروزه اعمال اراده مردمی از طریق شیوه های دموکراتیک، مدنی، فشار افکار عمومی و تغییرات حکومتی از طریق صندوقهای رای را به شیوه های قهر آمیز ترجیح می دهد. بشریت امروزه در اکثر نقاط جهان می تواند با برخورداری از حد اقل امکانات زندگی، تغییر و تحول اجتماعی را بدون به خطر انداختن حیات خود و خانواده خود، از طریق اعمال اراده مردمی از طریق اعتراضات و انتخابات اعمال بکند. افکار عمومی ملی و جهانی در این زمینه نقش کلیدی و اساسی ایفا می کنند. تحول و تغییر در پیاده کردن مدل و ترکیب مدل های مختلف در کنار هم باید با اتکا با اراده عمومی و اعمال اراده مردمی به شیوه های مدنی صورت بگیرد.

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

هر سه مدل اقتصادی در مقیاس های مختلف در کشورهای مختلف به حیات خود در کنار هم و به موازات هم ادامه می دهند. این در شرایطی می باشد که نظام سرمایه داری و مدل اقتصادی آن توسط شرکتهای چند ملیتی و به نیروی سمنه های امنیتی، حقوقی، سیاسی و نظامی آن نظام غالب اقتصادی را تشکیل می دهند. رشد روز افزون اهمیت مدل های دیگر اقتصادی دولتی و تعاونی از یک طرف و کاربرد ایده های سوسیالیستی از قبیل تامین اجتماعی، بهداشت و تحصیل رایگان و غیره توسط اکثریت حکومتهای جهانی نشان می دهند که بصورت خزنده این مدل ها در حالت پیشرفت می باشند. بخش عمده ارزش افزوه جهانی و تک تک کشورها چه بخواهیم و چه نخواهیم در دست سرمایه داران جهانی و بخش خصوصی ملی متمرکز می باشند. نظام اقتصادی سرمایه داری با دقت مهندسی مدیریت و بهره کشی استثماری و حداکثر مهندسی از کارگران و کارکنان و حتی مصرف کنندگان قادر بوده است بهترین امکانات رقابتی از یک طرف و انگیزه فعالیت و خلاقیت را فراهم بکند. این در شرایطی می باشد دو مدل اقتصادی دولتی و تعاونی به درجات مختلف و در نقش ها و رل های مختلف عادلانه تر، مردمی تر، انسانی تر و مانوس با موازین حفظ محیط زیست بشری می باشند. هر سه تای این نظام ها در عین حال که معایبی دارند، دارای محاسنی نسبت به مدل های رقیب نیز می باشند.

راستای آینده استراتژی استفاده از مدل های اقتصادی ایجاب می کند که نه تنها ارزش محوری محرک موتورهای اقتصادی نه "مصرف گرایی"، بلکه رفع نیازهای انسانی در یک حیات هارمونیک با طبیعت می باشد. میدانیم که در نظامی اقتصادی سرمایه داری، این "مصرف گرایی" مصرف کنندگان می باشد که تولید کنندگان را به تولید و فروشندگان را با بازار فروش تجارت جهت منفعت گرائی میکشاند. درست است که فلسفه زندگی عادلانه اقتصادی انسان در

مقایسه ای بر مدل های اقتصادی

همخوانی هارمونیک با طبیعت بیشتر با آموزه های "بودا" همخوانی دارد، در هر صورت زندگی هارمونیک انسان با طبیعت و دیگر موجودات زنده ایجاب می کند ارزش محوری محرک اقتصادی رفع نیازهای انسانی در یک چنین همخوانی با طبیعت صورت بگیرد. راستای این استراتژی ایجاب می کند تا در این دوران وسیع گذر از نظام سرمایه داری به نظام های عادلانه و مردمی تر، یک دوران گذر ترنژیشن را ترسیم کرده باشیم. باید دوران گذری را در نظر گرفت که در شرایطی که باید شرایط را برای حیات ازادانه سه مدل اقتصادی سرمایه داری، دولتی و تعاونی در کنار و به موازات هم تحت حمایت کامل قانون و سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه فراهم کند، بلکه باید اولویت های استراتژیک تبعیض مثبت را به دو مدل اقتصاد تعاونی و اقتصاد دولتی بدهد. از طرف دیگر باید شرایطی را فراهم کرد تا ضعفهای دو مدل های اقتصادی دولتی و تعاونی از قبیل افزایش ضریب بهره وری تولیدی به مقیاس مدل اقتصادی سرمایه داری از یک طرف، و جلوگیری از شکل گیری باندهای قدرت اقتصادی دیوانی و بوروکراتیک و تکنوکراتیک گرفته شود. برای رفع چنین کمبودهایی میتوان استفاده درست از نقش تفکیک شده سه قوه سیاسی، با دست یازیدن به سیستم های نظارت و کنترل مستقل بی طرف در کنار رسانه های گزارش دهی مستقل و بی طرف و ابزار های دیگر استفاده کرد.

دنیاز ایشچی - فوریه ۲۰۱۳

۱۰. آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

مقدمه

"میشل فوکو" در یکی از تدریس های خود در دانشگاه برکلی - کالیفورنیا، صحبت از این میکند که "بشر در نهایت امر به فکر آسایش فردی خویش می باشد. وی در این تدریس "لکچر"، به این امر می پردازد که چگونه در دنیای باستان بعد از جنگ ها و حملات، و یا بعد از فصل برداشت محصول، افراد و جمعیتها به آسایش، رفاه و خوشی فردی و اجتماعی خود می پرداختند.

"Taking care of oneself"

در دنیایی که پیچیدگیهای سیستمهای سیاسی، قوانین و سیستم های قضائی، قدرت فرهنگ تبلیغاتی اقتصاد مصرف گرائی جهانی، قدرتهای کنترل سیستم های اقتصادی و خصوصاً حاکمیت و کنترل بی سابقه سیستم داری مالی بر انسان ها، آنها را در مقابل کلیت سیستمهای پیچیده جهانی اسیر، بی اختیار و بی قدرت می نماید. بر اساس بخش قابل توجهی از اندیشه های فلسفه معاصر، انسان منفرد اسیر این پیچیده گیها میباشد. سیستم های پیچیده ای که عمدتاً در خدمت نظام اقتصادی سرمایه داری حاکم، و یا منافع گروه های ویژه اجتماعی می باشند. سیستم هایی که بعضی ها آن را بصورت برده داری پنهان نام گذاری می کنند.

از زمان آغاز بحران مالی سال ۲۰۰۸ به بعد نظام سرمایه داری کلان جهانی که ریشه های اصلی آن در سرمایه مالی نهفته بود، در شدیدترین وضع خود که در طول تاریخ این نظام بی سابقه بوده است، بار دیگر نشان داد که نه تنها این بحران ها بخشی جدائی ناپذیری از ذات این نظام می باشند، بلکه هر بار در

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

مقیاس وسیعتر و شدیدتری ظاهر می شوند که مشخصه ذاتی آن می باشند. این امر از طرف دیگر نشانگر آن است که خط آخر، و تاریخ مصرف حاکمیت نظام سرمایه داری کلان مالی - نظامی و نفتی نزدیکتر و نزدیکتر می گردد. انگیزه سود جوئی بر شانه های فلسفه مصرف گرائی بی رویه و نابود کردن بی رویه منابع طبیعی زمینی بخاطر تولید ضایعات انبوه بخاطر تولید انبوه در خدمت مصرف انبوه، به میزان غیر قابل توجه همه و همه هر روز دسته های نوینی از متفکرین و فعالین سیاسی اجتماعی را وا می دارد تا به نحو جدی تری روی شاخصه های مدل ها و الگوهای اقتصادی اجتماعی آلترناتیو فکر کرده و کار بکنند.

سیالیت اندامهای جامعه بشری در تغییر یافتن و تطبیق دادن خود با تحولات علمی، تکنولوژیک، ارزشی، فرهنگی و غیره نشانگر آن است هم نظام سرمایه داری کلان تلاش دارد تا خود را با این تحولات تطبیق دهد، و هم اینکه الگو و مدل اجتماعی اقتصادی آلترناتیو سوسیالیستی، هر روزه تلاش میکند تا با سیالیت و انعطاف مطابق تحولات روزمره، تغییر، تکامل و تحول یافته و خود را با این تغییرات هماهنگ بکند. آیا سوسیالیسم یک مجموعه ای از آرمان های متعالی معاصر بشری می باشد، یا یک سیستم سیاسی اجتماعی اقتصادی برای مدیریت سیاسی اقتصادی دنیای معاصر؟ آیا سوسیالیسم مشابه یک دین بسته ای می باشد با پیغمبران، امامان و کتاب های آسمانی آن که آیه های از پیش نوشته شده که هر کدام تفاسیر تاریخی خود را دارا می باشند؟ یا اینکه سوسیالیسم بر بستر جامعه جهانی امروزی بشریت، تلاش می کند تا والاترین ایده آل های آینده سعادت بشریت را میسر نماید؟ سوسیالیسم یا ساختار شکن است، یا یک شاهراه، یا یک هدف منسجم آلترناتیو؟ بالاخره اینکه آیا

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

سوسیالیسم ترکیبی از این فاکتورها و پارامترهای بالا، بعلاوه خیلی فاکتورهای دیگر می باشد؟

برخی از شاخصه های جامعه آلترناتیو

هر مدل اقتصادی اجتماعی وقتی به حاکمیت می رسد، چنین وانمود می کند که نظام مربوطه جاودانی می باشد و هیچ موقع پایان نخواهد یافت. نظام سرمایه داری با حاکمیت سرمایه داری مالی هم چنین تبلیغ می کند که ازلی و ابدی می باشد. هر روز با وضوح بیشتری همه ما شاهد آن هستیم که کاستی های نظام سرمایه داری در پاسخگویی به نیازهای بشری با برجستگی بیشتر خود را به نمایش می گذارد. در شرایطی که نظام اقتصادی سیاسی سرمایه داری خدمات حیرت انگیزی به سعادت و ترقی بشریت نموده است، و هنوز با پتانسیل های مثبت خویش همچنان ادامه خواهد داد. در عین حال و در ادامه در ضمن ما شاهد آن هستیم که نظام سرمایه داری در مقیاس وسیعی نه فقط بر ضد بشریت عمل می کند، بلکه محیط زندگی نوع بشر را به نابودی تهدید می کند، و مانع رشد صنایع و تکنولوژی نوین در خدمت به بشریت می گردد. شاخصه های نظام آلترناتیو دارای چه ویژگیهایی می توانند باشند؟

نظام آلترناتیو آینده ای که بشریت در راستای آن حرکت می کند در درجه اول بر پایه های استفاده حد اقل از منابع طبیعی در راستای تولید بهترین کیفیت کالاهای مصرفی که دارای طولانی ترین عمر مصرفی باشند، که بر این اساس حد اقل ضایعات زباله ای تولید خواهند کرد استوار خواهد بود. از طرف دیگر این مدل بر پایه های عادلانه و بر اساس از میان برداشتن استثمار انسان از انسان استوار خواهد بود. این نظام نه بر اساس انگیزه های تبلیغات مصرف گرایانه رسانه های اجتماعی و تولید کنندگان انبوه با انگیزه های سود جویی و ثروت

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

اندوزی فردی به قیمت فقر اکثریت، بلکه بر پایه های تولید به اندازه نیاز و رفاه عمومی استوار خواهد بود. این مدل اقتصادی اجتماعی بیشتر بر اساس مالکیت عمومی بر ابزار تولید و ثروت های اجتماعی، تولید عمومی جهت رفع نیازهای فردی و اجتماعی استوار خواهد بود. سهم افراد در وحله اول و بصورت عمومی بر اساس نقشی که هر فرد در تولید ارزش ها خواهند داشت، استوار خواهد بود.

در مدل آلترناتیو، دموکراسی اجتماعی بصورت انتخابات نمایندگان در واحد های تولیدی و اجتماعی از پایین به بالا استوار خواهد بود. در حالی که ساختارهای عمودی بخاطر مدیریت های واسطه میانه، دارای اشکالات اساسی میباشند، یک چنین سیستم ساختاری در عین حال باید عمده تا ساختارهای افقی باشد، تا یک ساختاری عمودی. در چنین مدلی، کمتر امکان تاثیر تبلیغات پوپولیستی نیروهای قدرتمند بزرگ تاثیرگذار خواهند بود. چنین مدلی پتانسیل های بیشتری را از آحاد جامعه آزاد خواهد کرد تا نه تنها با فعالیت هایی که مثل چالشهای علمی، فرهنگی، هنری و ورزشی بپردازند، بلکه بتوانند از پتانسیل های مناسبات اجتماعی با حد اکثر ظرفیت های آن بهره مند گردند. جامعه در چنین شرایطی به میزان بیشتری به حالت خودگردانی آن نزدیکتر می گردد.

نگاهی بر نظام سرمایه داری

در زیر سیطره حاکمیت جهانی سرمایه های مالی-نفتی و نظامی، ما با انواع مختلف و یا شاید درست تر باشد بگوییم، زیر مجموعه های متنوع و گوناگون دیگر بافته های سرمایه داری مواجه می باشیم که در روند عمومی تحولی به ساختار اقتصادی بافت آینده و آلترناتیو اقتصادی اجتماعی جهانی، میتوانند نقش های مختلف و متنوعی را بازی بکنند.

Efficiency, Entrepreneurship and competition which brings about the best quality for least price.

از جمله این زیر مجموعه ها میتوان به ، سرمایه داری صنعتی داخلی کشورهای جهان سوم، سرمایه داری رباخوار و زمین خواری که از طریق احتکار و تورم افزایش ارزش زمین و رباخواری به حیات زالووار خویش ادامه می دهد، سرمایه داری تجاری وارداتی که کنترل انحصاری رشته های مختلف وارداتی و شبکه های توزیع را بر عهده دارد، سرمایه داری تجاری داخلی از طریق توزیع تولیدات داخلی به حیات اقتصادی خویش ادامه می دهد، سرمایه داری تولیدی کشاورزی و دامپروری داخلی، سرمایه داری بوروکراتیک و تکنوکراتیک که از طریق موقعیتهای بوروکراتیک و تکنوکراتیک خویش در کنترل و شرکت در مناقصات و مزایده های دولتی به امرار معاش می پردازد، سرمایه داری منابع و معادن روی زمینی و زیر زمینی خصوصی، سرمایه داری هایی که در ارتباطی تنگاتنگ و یا در مشارکت مستقیم با سرمایه داری کلان بین المللی به کسب سودآور خویش در کشور ادامه می دهند، سرمایه داری های خدماتی کوچک و متوسط، سرمایه داری های مالی و پولی که فقط در بازار پول، سهام و اوراق قرضه به فعالیت مشغولند، نهادهای تولیدی خدماتی کوچک خانوادگی و متوسط داخلی و انواع دیگر اشاره کرد.

این بخش بندی ها، همه و همه در اندرون پر دایم عمومی نظام سرمایه داری به حیات خویش ادامه می دهند. بخش هایی از آنها، عمدتاً بر شانه های ارزشهای تولید شده توسط زحمات خانواده ها، و یا کارکنان آن به نشو و نما می پردازند، بعضی دیگر بر پایه های بازی با ارزش افزوده، و یا انباشت کاغذ پاره های خلق شده ای که ارزشی پشتوانه ای واقعی ندارند، اما بصورت های صوری ارزشهای کلانی را تظاهر می کنند، به ثروت اندوزی پرداخته و به قیمت ثروت اندوزی برای

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

عده ای محدود، به ایجاد فقر و بحران در میان اکثریت جمعیت اجتماعی دامن می زنند. بخش هایی از نهادها و یا بافته های اقتصادی نظام سرمایه داری که بواسطه خلاقیت کارکنان آن ارزش آفرین هستند، بواسطه درجه بیشتر این ارزش آفرینی میتوانند در نظام آلترناتیو آینده با تطبیق با شرایط نوین به همین فعالیت خلاق خویش ادامه بدهند. برعکس، بخش هایی که نه تنها ارزش آفرین نیستند، بلکه بر شانه های تورم آفرینی، احتکار، کنترل شهرگهای حیاتی زندگی مردم و نابود کردن تولیدات منطقه ای محلی میپردازند، نمیتوانند در نظامی با ویژگیهای نیاز آینده جایگاهی داشته باشند. البته صحبت در مورد سرمایه داری کلان و خصوصا مالی نظامی نفتی و امنیتی، جایگاه خاص خویش را دارا می باشد.

در مناسبات اولیه اقتصادی، پول بعنوان ارزش مبادله ای عمل می کرد، نه کالایی که باید آن را با سود و با انگیزه انتفاعی به فروش رساند. این در شرایطی بود که قسمت اعظم مبادلات بصورت کالا به کالا صورت میگرفت. پول بعنوان انباشت ارزشها جهت سرمایه گذاری انبوه در پروژه های بزرگتر، بصورتی که جهت تهیه آن باید مازادی بعنوان بهره پرداخت گردد، از زمان شکل گیری موسسات سرمایه داری مالی، از قبیل بانکها بصورتی دامن دار وارد میدان عمل می گردد. بر اساس تعریف نظام سرمایه داری، پول نه در درجه اول وسیله مبادله کالاها، بلکه ارزش انباشته شده ای می باشد که جهت تهیه آن مثل تهیه هر کالای دیگری باید سودی پرداخت گردد که این پرداخت مازاد را بهره می نامند. اینجا مبادله کالاها، نه جهت رفع نیازهای متقابل اجتماعی، بلکه فقط و فقط با انگیزه سودآوری صورت میگیرد.

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

گلوبالایزیشن، یا جهانی شدن، گرچه در ابعاد مختلف آن شامل نزدیکی مناسبات فردی انسانها، اختلاط ملیتها و فرهنگ ها در شهرهای بزرگ و تشکیل کلان شهرهایی که مردم آنها از ترکیب ملیتهای مختلف تشکیل گردیده اند، نزدیکی مناسبات الکترونیکی که فاصله ارتباطی انسانها در اقصا نقاط دینا را لحظه ای کرده است، ایجاد فرهنگ و شعور عموم جهانی بشریت و قدرت گیری روز افزون آن، که این مساله به پخش لحظه ای اخبار، مسائل مربوط به فرهنگها و اتفاقات جهانی هم ارتباط پیدا می کند، بلکه در عین حال و در نقطه مقابل آن امری است که بصورتی لاینفک در امتزاج آن با نظام سرمایه داری تعریف می گردد. سرمایه مالی در حرکت خویش به تمامی گوشه های حیات انسانها در تمامی نقاط دنیا، تشکیل موسسات تولیدی خدماتی جهانی در این جهانی شدن، تاثیر کاری و بسزای خویش را بر جای گذاشته است.

به همان میزان که امکان ظرفیتهای اصلاحاتی درون نظام سرمایه داری جهت تغییر جهت و حرکت در راستای تحولات سوسیالیستی و دموکراتیک در شرایط سنگینی بافتها و نهادهای سوسیالیستی بر سرمایه داری و فشار افکار عمومی وجود دارد، به همان اندازه هم ظرفیتهای سرمایه داری در نفوذ و اغفال آلترناتیو های دموکراتیک و سوسیالیستی دیگر هم بصورت قدرتمندی موجود می باشد. موسسات سرمایه داری هم تلاش می کنند با قوانین مربوط به حفاظت محیط زیست همراهی بکنند، هم قوانین کار. آنها هم با قانون تجارت، قانون شرکتها و قوانین تجارت آزاد همراهی می کنند، هم افکار عمومی در زمینه استفاده از نیروی کاری که توسط اتحادها نمایندگی می شوند. از این نظر، تاثیرات کنترل قانونی دولتی می تواند تا مقیاس زیادی فرهنگ اقتصادی این موسسات را در راستای انسانی تری سوق بدهد. در این شرایط نقش رهبری سیاسی

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

سوسیالیستی در راستای انتقال مالکیت به کارگران و کارکنان، میتواند به این پروسه تغییر، یک تحول کیفی بدهد.

شاخص های اقتصادی نظام سرمایه داری جهت سنجش سلامت اقتصادی شامل نشانگرانی از قبیل رشد تولید ناخالص ملی، نرخ اشتغال "بیکاری"، نرخ تورم، سطح متوسط درآمد فردی، حساب پرداخت های جاری و نرخ بهره بانکی و غیره می باشد. شاخص های جامعه آلترناتیو، ویژگیهای خاص خود را خواهد داشت. در بعضی کشورها که از نظام سرمایه داری فاصله می گیرند و یا مثل بعضی از کشورهای آسیای جنوب شرقی از نظر فرهنگی ویژگیهای خاص خود را دارا می باشند، شاخص های نوین اقتصادی - اجتماعی از قبیل نرخ سلامت شخصی و اجتماعی، نرخ خوشحالی و رضایت فردی و اجتماعی، تولید بهترین کیفیت با حداقل زایدات، استفاده از مدرن ترین تکنولوژی و غیره به موازات شاخص های نظام سرمایه داری مطرح شده و عرض اندام می کنند.

ویژگیهای اقتصاد اسلامی

آنچه که به نام اقتصاد اسلامی نامیده میشود، تکه ایی به هم چسبیده از اقتصاد سرمایه داری، با بازمانده های تغییر یافته و تعدیل شده ای از مدل های اقتصادی ماقبل سرمایه داری می باشد. سیستم مالیاتی مدل بافت های اقتصاد اسلامی از یک طرف بر اساس مالیات بر درآمد استوار است که عمدتاً با نام های "خمس" و "زکات" تقسیم بندی می شوند. "زکات" که تقریباً یک دهم درآمد می باشد، جهت تقسیم بین فقرا به بیت المال پرداخت می گردد، در حالی که "خمس" شامل بیست درصد درآمد خالص می باشد که نصف آن سهم امام و نصف دیگر آن سهم سادات می باشد. در شرایطی که سیستمهای کنترل،

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

مدیریت و حساب رسی خاصی بر این امورات نظارت نمی کنند، هرچه به نام خمس، و زکات جمع آوری می گردد، توسط دستگاه های سلسله مراحل درجه بندی شده "روحانیت" بین خود آقایان و نهادهای اقتصادی وابسته به آنها تقسیم می گردد.

مساله دیگری که در رابطه با مالیات اسلامی باید به آن اشاره کرد این میباشد که این پرداختها، به یک وظیفه ای اجتماعی در خدمت به همنوع و اجتماعی که در آن زندگی می کنند، بلکه بصورت وظیفه ای دینی عمل می کنند. این مساله موجب می گردد تا هم مالیات دهندگان، هم کسانی که کنترل خرج کردن این مالیات ها را بدست دارند، از این قدرت در راه منافع، موقعیتها و اهداف دینی و شخصی خویش بهره وری کلان بکنند. کسانی که نه جزو بازاریان و ملاک مالیات دهنده هستند و نه جزو شبکه روحانیتی که کنترل خرج و مخارج آن را بر عهده دارند، عمدتا در حاشیته قرار خواهند گرفت.

نکته دیگری که در مورد اقتصاد اسلامی، علاوه بر سیستم مالیاتی می شود به آن اشاره کرد، مربوط به نفی گرفتن و دادن "بهره روی پول" می باشد. بر اساس این فورمولبندی، اگر پولی بعنوان قرض داده شده، و یا قرض گرفته شود، اگر آن پول تمام و کمال پرداخت گردید، مازاد بر آن بهره ای به قرض دهنده داده نمی شود. این مساله به نام ربا خواری حرام اعلام می شود. البته جهت دور زدن این مساله، راه حل میان بری جایگزین می گردد که همان بهره دادن و گرفتن به شیوه ای دیگر ممکن می سازد. در این فورمولبندی، جای قرض دادن و قرض گرفتن را کلمه "مشارکت در سرمایه گزاری" میگیرد، و جای بهره پولی را کلمه "توزیع سود از بابت مشارکت اقتصادی" میگیرد.

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

در نفس امر مخالفت اقتصاد اسلامی با بهره بانکی بیشتر از آنکه یک امری دینی باشد، ریشه های تاریخی دارد که به مخالفت با رباخواری های یهودیان از زمانی که آنها در تمدن بابل زنگی می کردند پیدا کرد. در مفهوم امروزی آن هم، وقتی که خود ارزش پولی که در دستها می چرخد به هیچ وجه با پشتوانه ارزشی آن قابل مقایسه نبوده و به مراتب کوچکتر از آن می باشد، بهره های پولی و بانکی بعنوان ابزاری سوار بر موجهای تورم فزاینده بعنوان عاملی جهت کشیده شیره خون کارگران و زحمتکشان مورد سوء استفاده فرار می گیرد، که این یک ابزاری تخریبی بیش نیست. از این نظر نگرش منفی اقتصاد اسلامی هم بر پدیده بهره بانکی بعنوان یکی از ابزار های استثمار سرمایه های کلان مالی یک نگرشی در راستای مثبت تلقی می گردد.

مدل ها و الگو های مختلف آلترناتیو پیشنهاد شده دوران گذر

دوران گذر از ویژگیهای مخصوصی برخوردار خواهند بود که شاخصه های آن در بطن خویش پایه های نظام آلترناتیو آینده را حمل خواهند کرد. این دوران دارای ویژگیهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ویژه ای خواهند بود. در میان این ویژگیها، مدل های اقتصادی دوران گذر از اولویت ویژه ای برخوردار خواهند بود. مدل های اقتصادی دوران گذر عمدتاً شکل تعاونی و موسسات غیر انتفاعی را دارا می باشند. مدل های دوران گذر بر اساس واگذاری سهام موسسات به کارگران و کارکنان و دخالت دادن آنها در انتخاب نمایندگان جهت اداره آن موسسات شکل می گیرند. در دوران گذر، مناسبات میان موسسات و تعویبهای مختلف، بر پایه های مبادله کالاها و خدمات خواهد بود، نه سود جوئی محض. در خلاصه امر باید گفت که نهال های بافتهای اندامی اقتصادی اجتماعی نظام آلترناتیو جامعه سرمایه داری، از درون این نظام زاده شده، بشو و نما کرده، رشد

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

نموده و از یک طرف با آن به رقابت خواهد پرداخت، از طرف دیگر در آن تاثیر گذاشته و در آن تغییرات اساسی بوجود خواهد آورد و بالاخره با آن با قدرتمندی تمام به رقابت بر خواسته و بصورتی دموکراتیک، مردمی و مدنی بر آن غالب خواهد آمد.

سوال اساسی در اینجا این می باشد که واحد ارزشی جهت سنجش مبادله کالاها و خدمات چه خواهد بود؟ بر اساس کدام پشتوانه های ارزشی بانک مرکزی آمریکا هشتاد و پنج میلیارد دلار در ماه به مدت بیش از یک سال در جامعه تزریق می کند؟ بر اساس کدام پشتوانه هایی بود که موسسات بزرگ مالی از قبیل بانکها و "هج فاند ها" در مقیاس های کلان اوراق قرضه ای را در بازار مالی جهانی به صندوقهای بازنشستگی کارگران و بانک های دیگر میفروختند که این اوراق قرضه به پشتوانه احتمالی سود حاصله از تورم قیمتهای خانه سازی هایی که صاحبان آنها تا خرخره زیر قرض بودند، ساخته و پرداخته شده بودند؟ آیا واحد های سنجشی بهتری جهت مبادله کالاها (مثل بارتر، اعتبارات الکترونیکی و غیره) در کنار پول شکل خواهند گرفت، یا اینکه این واحد سنجش ارزش موجود، یعنی همین واحدهای پولی فعلی با دخالت های دولتی از یک طرف به پشتوانه ارزشی واقعی خویش نزدیکتر خواهد شد، و از طرف دیگر عمدتاً به وسیله مبادلات تبدیل خواهد گردید، نه اینکه بصورت کالایی در بازار با انگیزه سود آوری و با بهره بیشتر به فروش برسد.

"زایقاییست موومننت" حرکتی اجتماعی می باشد که بر پایه های اقتصاد طبیعی بر اساس حد اقل مصرف منابع زمینی، حد اکثر استفاده از علم و تکنولوژی در تولید و مدیریت، حذف پول و سرمایه مالی از معادلات اقتصادی، جایگزینی فرهنگ یکی برای همه، همه برای یکی به جای فرهنگ فردی

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

مطلق، جایگزینی نظام اقتصادی جهانی "پروژه ونوس"، به جای اقتصاد **Zeitgeist movement** محلی، و ... استوار می باشد.

"پروژه ونوس" چنین مطرح می کند که انسان بعنوان موجوداتی در کهکشان ها روی کره ای بنام کره زمین زندگی می کنند که هنوز موجوداتی غیر متمدن و وحشی می باشند. این موجودات همدیگر را به شیوه های وشیانه ای می کشند و نابود می کنند، محیط طبیعی خویش، یعنی کره زمین را نابود می کنند، و بالاخره فرهنگ منسباتی میان انسان ها نه عادلانه و نه متمدانه می باشد. جهت غلبه بر این بیماریها، باید بفکر چاره اندیشی جهانی و سیستم آلترناتیو جهانی بود. این سیستم آلترناتیو هم با همان آلترناتیو "زایقایست موومننت" ارتباط برقرار می کند.

"زایقایست موومننت" در چهارچوبه استخوانبندی سیستم و نظام اقتصادی اجتماعی خویش چندین فاکتور را بعنوان پارامترهای اساسی قرار می دهد. اول اینکه ذخایر زمینی محدود می باشند و با رشد فزاینده جمعیت و استخراج بی رویه این ذخایر بر پایه های اقتصاد تولید انبوه و مصرف گرائی توأم با ایجاد زائیده های انبوه زباله ای، آینده بشریت بعد از چندین نسل در کره زمین تار و تاریک جلوه می کند. لذا باید مدل اقتصادی آلترناتیو بر اساس استفاده از حد اقل منابع زمینی جهت تولید حد اقل کالاهای مصرفی با بهترین کیفیت که عمر طولانی تری داشته باشند بر اساس نیاز های بشری استوار باشد، نه بر اساس تولید انبوه و اقتصاد مصرفی با انگیزه سود آوری با بیشترین زباله ها.

لازمه این کار استفاده هرچه گسترده تر از علم و تکنولوژی جهت تولیدات با کیفیت بالاتر و استفاده از تکنولوژی های جایگزین سوخت فسیل، از قبیل

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

انرژی خورشیدی، بادی، دریایی و غیره در کنار استفاده از تکنولوژی های پیشرفته در مدیریت های اجتماعی نیز می باشد. این مدل معتقد است که نظام سرمایه داری آنجایی که منافع سود آورانه خویش ایجاب می کند، از علم و تکنولوژی استفاده می کند و در خیلی موارد بخاطر غیر سود آور بودن این تکنولوژیها، جلو رشد علمی و صنعتی را میگیرد. مثلا استفاده از موتورهایی که با سوخت خورشیدی حرکت می کنند، از نظر اقتصادی به سود سرمایه گذاران نیست، به همین دلیل این نوع تکنولوژی امکان رشد پیدا نمی کند. به همین مصداق، جایگزینی انرژی بادی، خورشیدی و غیره چون در چهارچوب این نظام اقتصادی به صرفه نیست، امکان رشد نمی یابد.

بخش بندی دیگر پر دایم عمومی "زابقایست موومننت" بر پایه های تولید های جمعی بر اساس مالکیت های جمعی مثل تعاونیها می چرخد که بر پایه های انتخاباتی از پائین به بالا اداره می گردند. تعاونیهای مختلف در مناسبات با همدیگر به داد و ستد و مبادله در راستای تامین نیازهای همدیگر می پردازند، نه بر اساس انگیزه سود آوری و انباشت ثروت. در مدیریت مناسبات میان اینگونه واحدهای مستقل اقتصادی، علوم و تکنولوژی نوین می توانند نقش فزاینده و بیشتری داشته باشند تا از "دوبلیکیشن" و یا تکرار مکرر کارهایی که زاید و تکراری و دوباره کاری می باشند، جلوگیری به عمل آید تا نیروها و انرژی افراد در راه ارتقا علمی، فرهنگی، روانی و زیستی آنها به کار گرفته شود. همان چیزی که از قول میشل فوکو در پاراگراف اول به آن اشاره شد.

بخش دیگری از مجموعه ستون بندی های بافت اندیشه ای این حرکت، بر پایه حذف پول بعنوان واحدی که توسط بانکها و نهادهای مالی کلان به نحو پیچیده و غیر قابل کنترلی به وسیله ای تبدیل گردیده است که نه فقط به مفهوم

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

"انباشت ارزش افزوده" نیست، که دارای پشتوانه ارزشی باشد، بلکه کاغذهای بی ارزشی می باشد که توسط این نهادها بعنوان "ارزش" چاپ گردیده و در مقیاس کلان بر موتورها و چرخه های اقتصادی چنان تاثیر بحران زا و مخربی می گذارند که موجب فجایع اقتصادی در مقیاس میلیاردها سرنشینان زمین که کنترلی بر چنین چرخه اقتصادی ندارند، می گردد.

اقتصاد همبستگی یا Solidarity economy

اقتصاد همبستگی به مدلی اطلاق می گردد که توسط سری نوپنی از چالشگران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی که در تلاشند تا برای غلبه بر بحران های اقتصادی موجود سرمایه داری راه حلی بر اساس همبستگی و همکاری مدل ها پیدا کرده باشند، اطلاق می گردد. این مدل ها هم تمرکز را روی تعاونیها و سازمان های همکاری اقتصادی محلی و اجتماعی برقرار می کنند. این مدل ها که بیشتر در مقیاس های آکادمیک، اتحادیه ای، تعاونیها و فعالین اجتماعی بر پایه های مشاوره ای و درک متقابل و تاثیرپذیری از همدیگر استوار می باشند. فلسفه ای که باورمند است انسان از طریق دیالوق و مشاوره میتواند روی درک، اندیشه و بالاخره تصمیمات و عملکرد های همدیگر تاثیر بگذارد.

گرچه نوع مدل اقتصادی "همبستگی" بر مدل های مشابه خود جوش غیر سرمایه داری دوران معاصر اتکا کرده و از آنها درس می آموزد، بر پایه ترویج و رشد آنها در یک عرصه همکاری مدل های مختلف در راستای منافع عمومی بشریت حرکت می کند. این مدل بیشتر در مقیاس نظری و آکادمیک مطرح بوده و تلاش می کند تا به مقیاس اجتماعی، اقتصادی گسترش یابد. به همین دلیل

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

است که کنشگران این مدل تلاش دارند در میان چالشگران اجتماعی سیاسی هم ریشه دوانده و در عرصه های اجتماعی تاثیرگذار باشند.

فلسفه مشارکتی در تولید، مدیریت و مصرف و بسط فرهنگ مشارکتی **Mondragon Cooperatives** فدراسیون تعاونیهای موندراگان در باسک اسپانیا می باشد. این کنفدراسیون تعاونیها که آغاز آن از سال ۱۹۵۶ توسط فارغ التحصیلان کالج شروع می گردد، اکنون به هفتمین موسسه بزرگ اقتصادی اسپانیا در زمینه گردش داراییها و یکی از بزرگترین موسسه های اقتصادی منطقه باسک می باشد. این مدل، بعنوان نمونه آلترناتیو، از طرف مطرح کنندگان "اقتصاد همبستگی" و همچنین "زایقایست موومننت" مورد توجه جدی قرار گرفته است. در اسپانیا در دوران جنگ های داخلی بین سالهای ۱۹۳۷ به بعد تا دوران آغاز دیکتاتوری ژنرال فرانکو، مدل های تعاونیها در مقیاس وسیعی مورد استفاده قرار گرفته و رواج داشته است.

سیاست اقتصادی "کینزیسم جهانی" بصورت قانونمند کردن اقتصاد جهانی و استقرار سیاستهای مالی و پولی جهانی با سیستم مالیاتی جهانی جهت برقراری تعادل اجتماعی، ایجاد اشتغال، کنترل تورم و جلوگیری از بحران های اقتصادی جهانی مطرح می گردد. میدانیم که سیاستهای اقتصادی "کینزیسم" در اقتصاد "آزاد" سرمایه داری بر پایه های چگونگی دخالت دولت ها در تاثیرگذاری آنها در اقتصاد کشورها مبتنی می باشد. عمدتاً این تاثیر گذاری از طریق سیاستهای مالی "مانیتری پالیسیز"، "سیاستهای پولی" و یا "فیسکال پالیسیز" و بالاخره قانون گذاری های دولتی می تواند موثر واقع شود. بصورت خیلی فشرده، سیاستهای مالی از طریق کنترل نرخ بهره توسط بانک های مرکزی اعمال می گردد که هدف آن شدت بخشیدن و یا کاهش دادن رشد

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

اقتصادی با هدف تاثیر گذاری در اشتغال از یک طرف و کنترل تورم قیمت‌ها از طرف دیگر استوار می باشد. در حالی که تاثیر گذاری دولت‌ها در اقتصاد از کانال "فیسکال پالیسیز" یا سیاست‌های پولی از طریق برنامه ریزی بودجه سالانه دولتی، سیستم مالیاتی و چگونگی هزینه کردن بودجه سالانه می باشد که تاثیرات قدرتمندی در چرخش شاخه های مختلف اقتصادی می گذارند.

قانون گذاری های دولتی از طریق چگونگی جمع کردن مالیات‌ها، ویژگی‌های قانون کار، قانون تجارت آزاد، و قوانین مشابه، از یک طرف مکانیزم های اندوخته ثروتهای دولتی را تنظیم می کند، و از طرف دیگر مکانیزم های کنترل دولتی را در جهت پیشبرد سیاست‌های ویژه جریان های حاکمه دولتی به کار گرفته می شود. از این طریق در عین حال، دولت و اقتصاد دولتی به یکی از شاخه های اصلی سازه های اقتصادی کشوری تبدیل می گردد. معمولاً قدرتمندی اقتصادی دولتی از طریق اندوخته های مالیاتی، این امکان را فراهم می کند تا دولت‌ها بتوانند بزرگترین پروژه های سازه های کشوری "اینفرستراکچر" از قبیل خطوط راه آهن سرتاسری، جاده کشی های سرتاسری، فرودگاه‌ها، صنایع نظامی، هوایی، دریایی، و یا بندرگاه‌ها، و پروژه های عظیم ارتباطات تلفنی، اینترنتی، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، سیستم تحصیلات کشوری و غیره را خود سرمایه گذاری کرده و بخاطر اولویت های مهم کشوری آنها، خود پیاده بکنند. این مکانیزم‌ها تا میزان قابل توجهی متاثر از مکانیزم های اقتصادی اصلاحاتی "کینزیسم" در نظام سرمایه داری می باشد.

اندیشه های پیروان سیاست‌های "کینزیسم جهانی" بر این باورمندی استوار می باشند که چنین مکانیزم‌هایی با گلوبالیزه شدن جهان، کنترل سرمایه داری مالی کلان بر اقتصاد جهانی، میتوانند در مقیاس جهانی و منطقه ای کاربرد داشته

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

باشند. نمونه مشابه آن را میتواند در مقیاس اتحادیه اروپا مشاهده کرد که میتواند در مقیاس های منطقه ای مثل اروپا، آمریکای لاتین، آفریقا و آسیای جنوب شرقی به مرحله اجرا در آورده شود. بدون شک نقش قوانین دولتی، منطقه ای و جهانی از طریق حاکمیت های سیاسی منطقه ای در اعمال کنترل بر لجام گسیختگی سرمایه داری، مهار کردن آن و هدایت آن در راستای بهبود وضعیت زندگی مردم عادی بینهایت می تواند موثر واقع گردد. آیا نقش کنترل های دولتی و یا قدرتهای منطقه ای مثل پارلمان اروپا، میتواند به تنهایی مشکل گشای بحران هایی می باشد که بشریت بخاطر فرتوط شدن سرمایه داری و نقش اختاپوسی سرمایه داری کلان مالی با آنها دست به گریبان است، باشد؟ جواب به این سوال بطور واضح نه می باشد.

اندیشورزان سیاسی اجتماعی دوران گذر

نئولیبرالیسم بعنوان نماینده سیاسی سرمایه داری کلان مالی وقتی صحبت از آزادی تجارت و حمل و نقل و رفع سوبسیدها، بر داشتن تعرفه های گمرکی و غیره می کند، منظور در وحله اول حرکت آزاد سرمایه مالی به اقصا نقاط جهان می باشد. با حرکت آنچه که سرمایه مالی نامیده میشود به اقصا نقاط جهان، مالکین و کنترل کنندگان و تولید کنندگان آن، از یک طرف اقتصاد های بومی را به نابودی می کشند، از طرف دیگر موسسات کارای اقتصادی بومی را خریداری کرده و اختاپوس وار، زیر سیطره کنترل تار عنکبوتی خویش در می آمورند، و بالاخره اقتصاد های منطقه ای جهانی را با بازار های فراهم کنندگان مواد خام، انرژی سوختی، نیروی کار، تولیدکنندگان انبوه، خدمات و بازارهای مصرف تقسیم می کنند.

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

اینجا آزادی و لیبرالیسم اقتصادی به مفهوم کنترل سرمایه مالی موسسات کلان اقتصادی بین المللی که تحت کنترل آنها هستند، بر اقتصاد جهانی می باشد. درست است که بموازات این سرمایه گذاری های کلان مالی از یک طرف اشتغال ایجاد میگردد و از طرف دیگر طبقه متوسطی بصورت سرمایه داری خرد در خدمت صاحبان کار به رئه خدمات می پردازند که عمدتا از زندگی نسبتا متوسطی برخوردار می باشد. اما ناامنی شغلی، اضطراب های ناشی از تورم، ناامنی های اقتصادی اجتماعی حقوقی و دیگر ضایعات و ضررهای تولید شده از آن بمراتب بیشتر از منافی می باشد که این سیستم ایجاد می کند.

محدود بودن منابع طبیعی و انرژی سوختی زمینی با توجه به رشد فزاینده جمعیت کره زمین، از نظر ژئوپولیتیک بلند مدت ایجاب می کند تا سرمایه داری کلان مالی بتواند کنترل امنیتی نظامی خود را بر اقصا نقاط دنیا اعمال بکند. ویژگیهای سیاستهای منطقه ای در عوض کردن دولتها، اشغال کشورها، حمایت از جریان های فکری ویژه منطقه ای نظیر اسلام گرایان در خاورمیانه، بر راستای چنین استراتژی هایی قابل تشریح و توجیه می باشند. این کنترل امنیتی بخصوص وقتی که محافظه کاران جمهوریخواه در آمریکا بر سر قدرت می باشند، تقریبا همیشه با جنگ ها و تجاوز های منطقه ای همراه است. در شرایطی که دنیا هر چه بیشتر از سلاح های اتمی پرتو می گردد و تنش های امنیتی منطقه ای کاهش نمی یابند، خطر نابودی بشریت توسط جناح های مالی نقتی نظامی افزون تر می گردد.

در نقطه مقابل اندیشه های نئولیبرالیستی، اندیشه های لیبرالسیونیتی آنارشویست سوسیالیستی قرار دارند که بر پایه های آزادی مطلق فردی، برچیده شدن استثمار انسان از انسان، کنترل های فرهنگی قانونی اجتماعی و غیره بر

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

افراد و برقراری مالکیت کارگران و کارکنان بر موسسات تولیدی استوار می باشند. این اندیشه ها از زمان "باکونین" در زمان انقلاب اکتبر روسیه، بصورت روحیه آزاد جوانانی که افکارشان مثل پرندگان آزاد در آسمانها ازادانه پرواز می کردند و یک چنین آزادی دلنشینی را برای هموعان خویش بصورتی جاودانه آرزو می کردند، همچنان در افکار و قلبهای جوانان پرواز می کند.

آنارشپیست های سوسیالیست به درستی از یک طرف با مشاهده بیماری های ذاتی نظام سرمایه داری و تاثیرات مخرب طبیعی و انسانی آن بصورتی جدی در صدد ساختارشکنی آن بصورتی خستگی ناپذیر تلاش می کند، از طرف دیگر با توجه به تجربیات ناموفق بلوک سوسیالیستی شوروی و اروپای شرقی و حتی چین، از آن سیستمها فاصله کامل گرفته و آلترناتیو جایگزین خویش را بصورت آرمان خواهانه در سوسیالیسمی که مالکیت ابزار تولید در دست کارگران بوده و سیستم های مدیریتی هم توسط آنها کنترل شوند، ارائه می دهد. حرکتهای قدرتمند این جریانها را در تظاهرات بر علیه تجمع های تجارت جهانی (دابلو تی او)، تصرف شهرهای بزرگ "آکیوپای سیتیز" و حتی تظاهرات در کشورهای مثل یونان، اسپانیا و پرتقال و غیره در بحران مالی جهانی می شد مشاهده کرد. اندیشوران این جریان فکری با شفافیت بیشتری تاثیرات مخرب و دردناک سیاستهای آنچه که سرمایه مالی کلان جهانی نامیده می شود را بر مردم عادی این کشورها نشان داده و با قدرت فزاینده مردمی اعتراض خویش را نسبت به آنها بصورت تظاهرات توده ای نشان می دهند.

سوسیالیسم لیبراسیون که خود را بصورت سوسیالیسم آنارشپیستی، و یا سندیکالیستی، آنارشپیسم کامیونیتی، آنارشپیسم "لیبراسیون" کارگری، مالکیت کارگری بر موسسات و تصرف و اداره موسسات توسط کارگران و کارکنان نشان

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

می دهد. این دیدگاه در عین حال مطرح می کند که کارگران می توانند با استخدام مدیران حرفه ای با بهره وری موثرتری به اداره موسسات بپردازند. نمونه های مردمی این اندیشوران مبارز بصورت آنارشیست های چپ، زاپاتیستها و غیره در مناطق مختلف دنیا خود را نشان داده اند.

سبزه ها و مسائل اقتصادی. مدل نظام اقتصادی سبزه ها

محدودیت های منابع طبیعی و مصرف بی رویه آن توسط نظام سرمایه داری و آلودگی طبیعی محیط زیست و گرمایش زمین در کنار لجام گسختگی غیر قابل کنترل سرمایه مالی و گسترش یافتن اختلاف طبقاتی و تبدیل شدن اکثریت غالب بشریت کره زمین به فروشندگان نیروی کار که بصورت برده داری پنهان و مجموعه مسائل دیگر بشریت را مجبور کرده است تا بفکر آلترناتیو های کارا بیافتند. یکی از این آلترناتیوها، جنبش "سبزه ها" می باشد که اولویت اول سیاستها و استراتژی خویش را بر روی ممانعت از نابودی محیط زیست بشریت و کره زمین گذاشته و استفاده از تکنولوژی های جایگزین نوین را توصیه می کند. "جریان فکری سیاسی سبزه ها"، از نظر باورنדיهای سیاسی اجتماعی، به سوسیال دموکراسی نزدیک بوده و در کنار حمایت از آزادیهای فردی و اجتماعی حقوق بشری، در راستای برقراری عدالت اجتماعی حرکت می کند.

اگر "سوسیالیستهای چپ" با تفکر لیبرالیستی اولویت اول را روی عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی و مالکیت کارکنان بر موسسات تولیدی می گذارند و در راه جامعه اجتماعی غیر طبقاتی مبارزه می کنند، پیروان جنبش سبزه ها، این اولویت درجه اول را بر روی حفظ جنگلها، محیط زیست زمینی و دریائی، حمایت از حیوانات و اکوسیستم زندگی زمینی و جایگزینی تکنولوژی های نوین

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

تولید انرژی به جای انرژی سوخته‌های فسیلی می‌باشند. سوسیالیستهای آنارشیست و لیبراسوین، با جنبش‌های "سبزها" و بطور متقابل "سبزها" با سوسیالیستهای چپ به همکاری‌های گسترده در خیلی جاها می‌پردازند. "سبزها" در عین حال که در خیلی موارد درگیری‌های کدی با شرکت‌های بزرگ در مورد جلوگیری از آلوده کردن و نابودی محیط زیست می‌زنند، در خیلی موارد دیگر با شرکت‌های بزرگ تولیدی به جهت حفظ محیط طبیعی به همکاری پرداخته و یا تلاش می‌کنند سیاست‌های خود را در برنامه‌های آنها بگنجانند.

مدل آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟ یا (سوسیالیسم چیست؟ چپ کیست؟)

اندیشه و آلترناتیو سوسیالیستی و پیشاهنگ چالشگر این آلترناتیو به نام "چپ" و یا با هر نامی که اطلاق گردد، یک فرایند تاریخی معاصر می‌باشد. این فرایند تاریخی معاصر با در نظر گرفتن ویژگی‌های تشریح شده اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیک امروزین، باید به یک فرایند امروزین فرا رود. اگر این پردایم آلترناتیوی نتواند به این مهم پاسخ بگوید، در دنیای بسرعت متحول امروزی، نه تنها به عنصری ترمزکننده تاریخی تبدیل خواهد شد، بلکه در میان اذهان خلاق نسل‌های نوین، ایزوله شده و به تاریخ گذشته‌های دور خواهد پیوست.

گرچه در زمینه نقد ساختار جامعه سوسیالیستی بلوک شرق، تمرکز عمده روی نقش تخریبی دیکتاتوری پرولتاریا "بخوان دیکتاتوری مافیا‌های درون حزبی" گذاشته می‌شود، ولی بخش‌های اعظم اندیشه‌های سوسیالیستی از طریق احزاب سوسیال دموکراتیک، فشارهای افکار عمومی، مکانیزم‌های دموکراتیک

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

انتخاباتی، احزاب دیگر از قبیل سبزها و موسسات غیر انتفاعی نه تنها بصورت قانون در آمده اند، بلکه به نهادهای قدرتمندی از قبیل بهداشت همگانی، تحصیل همگانی، تامین های اجتماعی و غیره بصورتی زنده و با اشکالی تعدیل شده پیاده گردیده اند.

سوسیالیسم، یک آلترناتیو اجتماعی غیر طبقاتی بر پایه های مالکیت غیر سرمایه داری، جامعه ای بدون انگیزه سود آورانه ای می باشد که نه بر پایه های مصرف انبوه، تولید انبوه می چرخد که در نهایت منجر به نابودی انبوه محیط زیست بشری می گردد. سوسیالیسم هم یک راهکار استراتژیک است، هم یک سیستم اجتماعی اقتصادی تکنولوژیک آلترناتیو. به همین دلایل، سوسیالیسم، راهکار خویش را نه در گذشته ها، بلکه در امروز و آینده انقلاب تکنولوژیک جستجو می کند. سوسیالیسم، هم گلوبال است، هم منطقه ای. سوسیالیسم بافت مرتبط نهادها، اندام ها و شبکه هایی می باشد که بصورت های مردمی، با مالکیت ها و مدیریت های مردمی اداره میگردند. سوسیالیسم، هم "سبز" است، و هم "آنارشیست لیبراسیون چپ". سوسیالیسم هم در وجود باورمندان راستین "زایقاییست موومننت" ها زنده است، هم در "زاپاتیست ها"، و "موندراگانیست ها". سوسیالیسم در تعاونیهای تولیدی، اعتباری، خدماتی و، هم در فعالیتهای موسسات غیر انتفاعی مانند "دکترهای بدون مرز" که جهت خدمت به عموم بشریت به فعالیت خویش ادامه می دهند و غیره به حیات خویش ادامه می دهد.

بدون شک نقش و تعریف "کار" در تولید ارزش ها برای زندگی انسان به مراتب از حد کار فیزیکی بصورت مهره ای در یک گوشه کارخانه ها فراتر می رود. الان در کنار کار تولیدی فیزیکی در محیط کارخانه ها، کارهای تحقیقاتی، طراحی و

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

دیزاین، مشاوره ای، علمی و نظری، کارهای اجتماعی، فرهنگی، خدماتی عمومی و محیط زیستی همه و همه در زمره تعریف "کار" قرار می گیرند که ارزش آفرین می باشند. تکنولوژی نوین این امکان را فراهم کرده است تا نه فقط "کار" در محیط کار، بلکه از منزل و هزاران کیلومترها در فاصله های دور هم امکان تحقق پیدا می کند.

ارزش های تولید شده توسط کار انسانی نباید بر اساس مکانیزم های قماربازانه نظام سرمایه داری، موجب بروز تورم، سودجویی های سوء، استفاده گرانه قرار گرفته و به انباشت ارزش در دست گروه های محدودی منجر گردد تا آنها با تحت کنترل گرفتن ذخیره های ارزشی، به ایجاد ارزش های کاذب پرداخته و از طریق خرید و فروش آنها زحمتکشان و تولیدکنندگان واقعی این ارزشها را از بابت بهره وری از آنها بی نسیب سازند. بانکها قادر هستند با ده درصد اندوخته ارزی، اقدام به گرفتن نود درصد اعتبار و یا قرض بکنند که همان اعتبارات را بصورت وام های مختلف بر شانه های تورم اقتصادی به مردم عادی سوار می کنند و شیره های جان های آنها را بنام بهره بانکی بمکنند.

نظام سوسیالیستی، مکانیزم تجمع این ارزشها در دست افراد معدود را از میان برداشته و این ارزشهای انباشته شده را در خدمت تولید کنندگان اصلی آن و عموم جامعه به کار خواهد گرفت. بافت های اولیه نهادهای اقتصادی جامعه سوسیالیستی بر مبنای مالکیت جمعی و مدیریت جمعی، با سهولت بیشتری در جوامع کوچک، قابل شکل گیری می باشد. نمونه های واضح آن را میتوان در تعاونی های کشاورزی نشان داد. کشاورزانی که نه تنها می توانند ابزار تولید سنگین، آب و آبیاری، عرضه و حمل و نقل و فروش محصولات خویش را می

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

توانند با استفاده از مکانیزم های تعاونی با بهره وری بیشتر، اتلاف کمتر و سهولت بیشتری به مرحله عمل برسانند.

در چنین مکانیزمی اصولا باید منابع طبیعی مانند زمین ها، جنگلها، معادن، رودخانه ها و آبها و غیره تحت مالکیت عمومی و از این طریق دولتی قرار گرفته و در خدمت عموم مورد استفاده قرار گیرد. در ضمن دولت از طریق مکانیزم های مالیاتی و اندوخته های خویش بزرگترین پروژه های کشوری را متعهد شده، مدیریت کرده و پیاده نماید. در داخل خیلی از کشورها و سیستم سرمایه داری بر پایه برقراری سیستم مالیاتی تصاعدی به نسبت درآمدهای بالاتر، تلاش میگردد تا تعادل اجتماعی نسبی برقرار گردد. گرچه این متدلوژی در درون نظام سرمایه داری اهرم قدرتمند و مثبتی به شمار می رود، ممکن است در نظام سوسیالیستی چندان ضرورتی جهت کاربرد نداشته باشد.

فلسفه مدرن در مورد رابطه قدرت و قهر با قدرت اقتصادی تاکیدات فراوانی می کند. آیا انباشت چنین قدرت اقتصادی در دست دولت ها در نظام سوسیالیستی نمیتواند به شکل گیری گروه بندی های قدرتمند اقتصادی بیانجامد که قادر به سوء استفاده از دستگاه قهر حکومتی اجتماعی و دیکتاتوری نوین جهت حفظ موقعیتهای خویش باشند؟ چگونه نظام انتخاباتی، کنترل مردمی و حقوق بشری بر پایه ها و چرخشی مدیریت های اجتماعی سیاسی به مرحله اجرا در خواهد آمد تا از چنین عواملی جلوگیری بکند؟ باید این واقعیت را هم بپذیریم که سوسیالیسم یک پروژه کاری در شرف تکوین است که جواب تمامی سوالات و راه حل ها را از اول نمی توان پیش بینی کرد. با تعدیل حرف صمد بهرنگی، راه که بیافزیم، مشکلات و راه حل ها خود به خود ظاهر خواهند شد.

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

آیا سوسیالیسم مدل و الگوی ارائه شده خود را بر جامعه تحمیل می کند و بعنوان یک الگوی واحد، تنها راه و تنها ساختار آینده بشریت می داند؟ آیا این مساله به یک بینش دیکتاتوری دیگری تبدیل نخواهد شد؟ استراتژی و شاهره حرکت سوسیالیستی چگونه به تجربیات، ایده ها و راهکارهای مردمی امکان شکوفائی خواهد داد؟ آیا سوسیالیسم به حقوق بشر در تمامی ابعاد آن از قبیل آزادی بیان، عقیده، دین، قلم، و غیره در شکل فردی و اجتماعی آن پایبند خواهد بود؟

آنچه مسلم است، آنچه که ما به نام دموکراسی و سیستم دموکراتیک می شناسیم و به آن عادت کرده ایم، دارای اشکالات اساسی می باشد. این شیوه دموکراسی نه تنها به رعایت و شکوفائی حقوق فردی و اجتماعی بشر امکان راستین فراهم نمی آورد، بلکه گاه اسیر دیدگاه های پوپولیستی می شود، و اکثرًا توسط مراکز قدرت سرمایه و ثروت و یا مراکز قدرت های دینی مذهبی کنترل شده و ربوده می شود. سوسیالیسم نه فقط باید سکولار باشد، بلکه باید به شکوفائی احقاق حقوق بشر در عمیق ترین و وسیعترین دامنه های آن امکان فراهم آورد. سوسیالیسم فقط یک مدل و ساختار اقتصادی اجتماعی نیست، بلکه یک آلترناتیو سیاسی می باشد.

پیشاهنگ کیست، چپ چیست؟

پیشاهنگ آلترناتیو سوسیالیستی، به موازات ساختار شکنی نظام غیر عادلانه سرمایه داری، بخصوص سرمایه داری کلان مالی، جوانه های نهال نظام آلترناتیو را کاشته و آبیاری می کند. این مرحله گذر میتواند به موازات سازمان دهی نهادهای اجتماعی، اقتصادی مردمی و دموکراتیک نظام آلترناتیو، در کنار اصلاحات در نظام موجود، میتواند همگام به گذر های جهشی به پیش برده

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

شود. ولی این فکر که نظام سوسیالیستی پس از یک انقلاب جهانی سوسیالیستی و حاکمیت جهانی نمایندگان سیاسی طبقه کارگر در یک تحول انقلابی جهانی شکل خواهد گرفت، یک رویای غیر واقع بینانه ای بیش نیست.

پیشاهنگ راستین آلترناتیو سوسیالیستی، هم نماینده حاکمیت کار بر سرمایه می باشد، نه برعکس. این پیشاهنگ هم طرفدار راستین محیط زیست و محافظت از کره زمین است، هم از استقرار واقعی حقوق بشر بصورتی خستگی ناپذیر حمایت می کند. این پیشاهنگ وسیعترین امکانات را برای شکوفائی علم، صنعت، تکنولوژی نوین فراهم خواهد کرد و در عین حال عرصه را برای شکوفائی فرهنگی، علمی، ورزشی و روانی انسان نوین دوران آینده هر چه بیشتر فراهم خواهد کرد.

پیشاهنگ چپ نه فقط اجازه ندارد سوسیالیسم را به دینی متعلق به گذشته ها تبدیل بکند، بلکه باید از روشنفکرترین افکار نسل نوین، آینده نگر تر بوده و امروزین تر فکر بکند. این پیشاهنگ دیگر نمی تواند با مسلح بوده به فلسفه کلاسیک مدرنیستی قرن نوزدهم و مدل های اقتصادی قرون نوزدهم و بیستم، به کارزار مشکلات اجتماعی، اقتصادی و فلسفی امروزین و قرن بیست و یکم برود. این پیشاهنگ باید به مسائلی که هنوز فلسفه پست مدرنیسم نتوانسته است به آنها پاسخ گوید، بپردازد تا نماینده راستین نسل آینده باشد. این پیشاهنگ دیگر نمی تواند در گذشته ها منجمد شده و به تکرار داستان های کهنه بپردازد.

اینها هستند بخش هایی از دلایلی که چرا پیشاهنگ سوسیالیستی ایران نمی تواند با نسل های نوین ارتباط بگیرند. علت اساسی این می باشد که در خیلی زمینه ها این نسل های نوین هستند که در آینده زندگی می کنند، و "پیشاهنگ" سوسیالیستی در گذشته ها منجمد شده است. پیشاهنگ سوسیالیستی باید بر

آلترناتیو چیست؟ پیشگام کیست؟

شانه های آخرین دستاوردهای علمی، تکنولوژیک، فرهنگی و صنعتی سوار بوده و از هر گونه تفکرات ارتجاعی و خرافی دوری جوید. به همین دلایل می باشد که خیلی اهمیت دارد که پیشاهنگ نیروی کار، باید هم سکولار باشد، هم سیاسی. این پیشاهنگ باید هم علمی باشد، هم حقوق بشری باشد. این پیشاهنگ باید هم ساختار شکن باشد، هم ساختار ساز. این پیشاهنگ باید احزاب آلترناتیو خود را داشته باشند، هم با ساختارها و نهادهای دموکراتیک و مردمی پیوندی ارگانیک برقرار بکند. این پیشاهنگ باید بر بالهای آینده سعادت مند بشریت متمدن به پرواز در بیاید.

دنیز ایشچی ۲۰۱۳/۱۰/۱۴